

قرآن مبین

(۵۰)

سوره یونس

یاسر محدّث مجتهدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره یونس

الباقِر (علیه السلام): مَعْنَى يُونُسَ أَنَّهُ كَانَ مُسْتَأْنَسًا لِرَبِّهِ مُغَاضِبًا لِقَوْمِهِ وَ صَارَ مُؤْنِسًا لِقَوْمِهِ بَعْدَ رُجُوعِهِ إِلَيْهِمْ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۱۲ / بحار الأنوار ج ۱۴، ص ۳۹۱

امام باقر (علیه السلام): کلمه ی یونس از انس و الفت گرفته شده است. چون هنگامی که از نافرمانی قومش خشمگین شد، و از میان آن‌ها رفت، با خدای تعالی انس و الفت گرفت. و پس از بازگشتش دوباره با آنان (قومش) مأنوس گردید.

الصَّادِق (علیه السلام): مَنْ قَرَأَ سُورَةَ يُونُسَ فِي كُلِّ شَهْرَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةِ لَمْ يُخَفْ عَلَيْهِ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ وَ كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۱۲ / وسایل الشیعه ج ۶، ص ۲۵۱

امام صادق (علیه السلام): هرکس سوره ی یونس را هر دو ماه یا سه ماه، یکبار تلاوت کند، نباید از این بترسد که در زمره ی جاهلان باشد. و در روز قیامت از شمار مقربان خواهد بود.

سوره ی یونس حاوی آیات شگرفی است، آیاتی که از قلیل آیات قرآن کریم است. من جمله آیات: ۷-۱۰، ۳۱، ۳۲،

۵۵-۵۸، ۶۱-۶۵، ۱۰۴-۱۰۹.

آیات ۱ تا ۱۰:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّتْلُكُ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ﴿١﴾

به نام خدای بسیار مهربان.

الر؛ این‌ها آیات کتاب استوار و حکمت‌آمیز است.

سوره‌ی یونس مانند بسیاری از دیگر سور قرآن کریم، با قرآن و وجود مبارک پیامبر آغاز می‌گردد. کنار هم قرار گرفتن قرآن و پیامبر در آیات فراوان، مبین لطیفه‌ای است که بارها عرض گردید. محمد و قرآن یکی هستند. همان‌طور که کلام بی‌متکلم بی‌معناست، قرآن نیز بی‌محمد فاقد معناست. گرچه محتمل است برای عده‌ای قابل پذیرش نباشد، اما این احتمال مانعی بر گفتن آنچه درک شد نیست.

سوره‌ی یونس با حروف مقطعه‌ی الر آغاز شد. سور دیگری که با الر آغاز می‌شوند، این سوره‌ها هستند: هود، یوسف، ابراهیم و حجر. عرض شد که درک معنای حروف مقطعه بر ما ناممکن است. اما شایسته است که به آیات اول سور فوق اشاره کنیم، همه‌ی این آیات در توصیف قرآن کریم است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (هود، ۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ، إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (یوسف، ۱ و ۲)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (ابراهیم، ۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ (حجر، ۱)

در سوره‌ی یونس پس از حروف مقطعه‌ی الر، آمد: تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ وصف حکیم برای کتاب به چه معناست؟ پاسخ در آیه‌ی اول سوره‌ی هود است: أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ یعنی آیات قرآن استوار، محکم، و حکمت‌آمیز است. خداوندی که حکیم است، سخنش تبلور حکمت اوست.

اشاره با تلک در عین حال که به جهت اشاره‌ی به دور متضمن عظمت قرآن کریم است، اشاره‌ای لطیف به زنده و حاضر بودن قرآن دارد. گویا انسان را در محضر قرآن حکیم قرار می‌دهد. همان‌طور که در سوره‌ی قصص آیه‌ی ۸۳ آمد: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ. عرض شد در شرح این کریمه که سرای آخرت، هم اکنون حاضر و در پیش‌روی انسان است.

أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ ﴿٢﴾

آیا این‌که به شخصی از خود همین مردم وحی کردیم که به آنان هشدار دهد چیزی شگرف است؟! مؤمنان را بشارت ده نزد پروردگارشان جایگاهی راستین دارند. کافران گفتند: بی‌تردید او ساحری زبردست است.

قرآن بر محمد نازل شد، پیامبری که از جنس مردم بود. میان آن‌ها زندگی می‌کرد، تجارت می‌کرد، خانواده داشت. می‌دانستند که صفات اخلاقی بارزی دارد، اما نمی‌توانستند باور کنند که گویای به قرآن شود. قرآنی که در اسلوب، آهنگ، و محتوا بی‌نظیر بود. تنها شنیدنش موجب باور می‌شد، برای همین بود که از شنیدن قرآن می‌گریختند. در کریمه بیان می‌شود: أَمْ كَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ: این‌که قرآن بر شخصی نازل شود که از جنس خودشان است برایشان مایه‌ی شگفتی و تعجب است؟! از خودشان باشد، حامل قرآن شود، و مردم را هشدار و بیم دهد؟! مفهوم فوق در دو آیه‌ی دیگر به صراحت بیان شده است، البته در آیات زیادی به اشاره نیز بیان گردیده است. اول در سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۶: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ. دوم در سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا.

برایشان ثقیل بود که محمد، یکی از خودشان، گویای قرآن شود. می‌گفتند چرا قرآن بر ملکی نازل نشد؟ فرشته‌ای که از جنس ما نباشد. در سوره‌ی انعام آیات ۷ تا ۹ به این مطلب اشاره شد: وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ كِتَابٍ فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالُوا الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ، وَقَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَاً لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ، وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَاً جَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ.

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ: انسان‌های بسیاری با شنیدن قرآن ایمان آوردند. انسانی که دنیا او را مبهوت نساخته باشد، و گارد ذهنی و قلبی نداشته باشد، مواجهه‌ی قرآن برای او مساوق ایمان بدان خواهد بود. می‌فرماید: باورمندان را پیامبرم بشارت ده، به این‌که نزد پروردگارشان جایگاه صدق و راستینی دارند. جایگاه والایی که هیچ نقص و شائبه‌ای در آن نیست. از زیباترین آیات قرآن کریم، آیات پایانی سوره‌ی قمر است: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ، فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ (۵۴-۵۵). مؤمنان همان اهل تقوا هستند. اینان در جایگاه صدقی نزد مالک مطلق هستی هستند. خود مظهر صدقند، جایگاهشان نیز صدق است.

قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ: اما آنان که قرآن را شنیدند و به جهت موانع وجودی خویش نتوانستند بدان باور یابند، کافر گشتند؛ اینان برای این‌که باورناپذیری خود را توجیه کنند، در پیامبر اکرم القاء شبهه و تشکیک کردند. می‌فهمیدند که قرآن متنی ساده نیست، شنوندگانش را مبهوت و مسحور می‌ساخت. پس گفتند: بی‌شک محمد ساحری خبره و زبردست است! تهمت بی‌روای آنان نشان می‌دهد که در اثربخشی قرآن کریم شکّی نداشتند؛ و می‌دانستند که در قرآن نیز نمی‌توانند تشکیک کنند. بنابراین تنها راهشان این بود که پیامبر را ساحر معرفی کنند. چنین تهمت زدند تا به خیال خود دلیل تأثیر قرآن را توجیه کنند.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٢﴾

پروردگارتان خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش دوره آفرید، آنگاه بر عرش استیلا یافت؛ تدبیر امور به دست اوست؛ هیچ شفيعی نیست مگر پس از اجازه دادن او؛ این است الله پروردگار شما، او را بپرستید؛ یاد نمی‌کنید و پند نمی‌گیرید؟!

فراز ابتدایی کریمه را تا کنون در دو سوره خوانده‌ایم:

سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۵۴: إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

سوره‌ی فرقان آیه‌ی ۵۹: الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسُئِلَ بِهِ حَبِيرًا.

در سوره‌ی اعراف چنین بیان شد:

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ؛ خلقت آسمان‌ها و زمین در ۶ روز صورت گرفته است. در هفت آیه به سِتَّةِ أَيَّام اشاره شده است. روز و شب از چرخش زمین به دور خورشید حاصل می‌شود. خورشید، منظومه‌ی شمسی، و بالتبع آن روز، همه از مخلوقات هستند؛ بنابراین نمی‌تواند ظرف زمانی خلقت باشند. پس مراد از سِتَّةِ أَيَّام ۶ دوره است. اما این که مراد از ۶ دوره چیست، بر ما مجهول است.

ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ؛ پس از خلقت عالم، بر مسند حکمرانی آن تکیه زد. بر تخت (عرش) تکیه زدن کنایه‌ای از فرمانروایی بر عالم است. روشن است که حکمرانی خداوند متعال از قبیل فرمانروایی پادشاهان نیست! این عبارت در آیه استعاری است. رابطه‌ی خداوند متعال با هستی، رابطه‌ی علی و معلولی است، و به تعبیر ادق رابطه‌ی اضافه‌ی اشراقی است. دَقَّتْ بفرماید.

چنین عرض کنیم که خداوند متعال خود را با خالقیت معرفی می‌کند؛ خالقیت مطلق همه‌ی هستی. آیات بسیاری از قرآن کریم اشاره‌ی به خالقیت حضرت حق دارد. یکی از زیباترین تعبیر در قرآن کریم، آیات ۱۰۱ تا ۱۰۳ سوره‌ی انعام است، جان را به شنیدن عطراگین کنیم: *بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ، ذَلِكَُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ، لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.*

جهت وصف خداوند به خالقیت، انحصار محسوس خلقت در حق متعال است. درست است که دیگر صفات نیز منحصرأ از آن اوست، اما درک انحصار دیگر صفات برای انسان دشوار است. خلق چنین نیست، انسان می‌داند که امکان خلق ندارد. چیزهایی می‌سازد، اما خلق به معنای هستی‌بخشی نمی‌کند. در سوره‌ی واقعه آیات ۵۷ تا ۶۱ چنین آمد: *نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ، أَمْ قَرَأْتُمْ مَا تُمْنُونَ، أَمْ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ، نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمُسْبِقِينَ، عَلَى أَنْ تُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ.* پرسشی از انسان می‌شود: *أَمْ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ؟* شما خلق می‌کنید، یا ما خالقیم؟! پاسخ انسان روشن است، حتی اگر خدا ناباور هم باشد، نمی‌تواند پاسخ دهد که من خلق می‌کنم! ممکن است خلق را به جهت عدم باور به خداوند، به امور دیگری منتسب کند، اما هیچ‌گاه خود را خالق نمی‌داند.

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ: سپس تدبیر همه‌ی امور در هستی را به خود منتسب می‌کند. وقتی خالق مطلق او بود، رابطه‌ی مخلوق با خالق، رابطه‌ی میز و نجار نیست، میزی که ساخته شد و رها شد. بر خلاف باور اکثر رابطه‌ی خداوند با هستی، رابطه‌ی افاضه‌ی وجود دائمی است. رابطه‌ی علی‌تامه است؛ اضافه‌ی اشراقی است. با هر مشرب فکری که بیندیشیم رابطه‌ی خداوند با هستی، خلق و رها کردن نیست. البته که اگر خالقیت مطلق به درستی درک شود، رابطه با هستی هم درک خواهد شد. *يُدَبِّرُ الْأَمْرَ* بیان دیگر ربوبیت است. خداوند بیش از هر وصفی خود را با ربوبیت توصیف کرد. قرآن کریم سرشار است از جریان ربوبیت الهی.

ما مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ: پیش از این در سوره‌ی طه با مفهوم شفاعت مواجه شدیم. به طور مبسوط ذیل کریمه‌ی ۱۰۹ مباحثی را معروض داشتیم. مباحث مطروحه را برای تکمیل بحث ذیل این کریمه نیز نقل می‌کنیم:

يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا (آن روز شفاعت سودی ندارد، مگر آن‌که خدای رحمان به او اذن داده، و سخنش را پسندیده باشد).

شفع:

مقایس: يدلّ على مقارنة الشّيعين. من ذلك الشفع خلاف الوتر.

مصباح: ضمّمته الى الفرد.

التحقيق: الحاق شيء أو قوة بآخر لغرض مطلوب و تحصيل نتيجة مقصودة. فقيد الحقوق و كذلك وحدة الموضوع و الاشتراك فيه، مأخوذ في مفهوم الاصل.

... فظهر ان الشفاعة مختصة بالله المتعال. و اما شفاعة اوليائه فبعنوان الظليّة و كونهم وجهاً له، لا بعنوان انفسهم و ذواتهم مستقلة. فهذا حقيقة ما يتعلّق بموضوع الشفاعة و بيان خصوصيّاته، فخذ و اغتنم.

واژه‌ی شفاعت انضمام و مقارنه‌ی دو شیء است. شفاعت اصطلاحی بر اساس همین معنای واژه است. خوب است به فراخور این آیه اندکی در معنای شفاعت تأمل کنیم. غیر از آیه‌ی مورد بحث، شفاعت در چهار آیه‌ی دیگر نیز بیان شده است:

لَا يَلِكُونُ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (مریم، ۸۷)

قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (زمر، ۴۴)

وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (زخرف، ۸۶)

وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (سبا، ۲۳)

روشن است که آیات کاملاً هم معنا و هم سو است. آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی زمر کلی‌تر و بیان‌کننده‌ی قاعده در شفاعت است: **لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً**. شفاعت تنها و تنها از آن خداوند است. آنچه ما از شفاعت در ذهن داریم چنین است که انسان‌های گنهکار در روز قیامت راهی برای رها شدن از حال ناخوش دارند؛ این که عده‌ای از مقربان درگاه الهی واسطه میان آن‌ها و خداوند شوند، و خداوند آن‌ها را ببخشد؛ به این می‌گوییم شفاعت! روشن است که این معنا اولاً با معنای واژه در تضاد است، ثانیاً با آیات فوق تطبیق ندارد، و ثالثاً با توحید در تضاد است. قیامت بروز حقایق است، ظهور رحمت و مالکیت مطلق خداوند است، اعتبار در قیامت بی‌معنا است. حال با توجه به عرائضی که بیان شد آیات را دوباره بخوانیم. شفاعت درک وحدت است. درک حقیقت هستی است. چه کسی از این درک بهره می‌برد؟ **مَنْ أَدْنَى لَهُ الرَّحْمَنُ؟** کسی که خداوند به او اجازه داده باشد. خداوند به چه کسی اجازه‌ی این درک را می‌دهد؟ **رَضِيَ لَهُ قَوْلًا؟** کسی که از او راضی باشد و او را پسندیده باشد. قول در قیامت فعل و باور توأمان است. ملاحظه می‌کنید که آیه چه قدر شیوا و مرتب بیان شده است. اما پیش‌فرض‌های ذهنی ما مانع درک درست آیه است. در این میان کسانی نیستند که در انتظار شفاعت باشند، و شافعانی، و خدایی! بلکه خدا هست و لا اله الا هو! درک عده‌ای در وادی بروز حقیقت به وحدت می‌رسد. آنان که **أَدْنَى لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا**.

حال برای تکمیل بحث به دیگر آیات توجه کنیم: **لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا**؛ مالک این نوع درک تنها کسی است که عهدی نزد خداوند متعال داشته باشد؛ چه عهدی؟ **رَضِيَ لَهُ قَوْلًا** بالاجمال؛ به تفصیل تقوا و مراقبه و

آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی زمر که روشن و معیار است. اما آیه‌ی ۸۶ سوره‌ی زحرف در افاده‌ی این استنباط فوق‌العاده است: **وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ**. هیچ کس غیر از خداوند متعال مالک شفاعت نیست. تنها کسانی می‌توانند به شفاعت برسند که **شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ**؛ یعنی به درک توحید رسیده باشند.

آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی سبأ نیز هم‌معنای آیه‌ی ۱۰۹ سوره‌ی طه است.

طبیعی است که در ذهن خواننده‌ی این متن ممکن است پرسشی شکل بگیرد. این که روایات دالّ بر شفاعت به چه معناست؟ شما این ملاک را در روایات شفاعت به کار ببرید، خواهید دید که روایات شفاعت هیچ کدام در تعارض با آنچه عرض شد نمی باشد. مشکل فهم ما این است که حضرات معصومین را عنصر سومی در هستی می دانیم! خدا، انسان ها و معصومین! این باور از کجا در امامیه شکل گرفته است نمی دانم. حضرات معصومین در باور توحیدی مدرک حقیقی و تامّ توحید هستند؛ و از خداوند جدا نیستند. پیامبر اکرم تجلّی تامّ و اعظم خداوند است. برای مثال پیامبر اکرم می فرماید: قوله عسی أن یبعثک مقاماً محموداً، هو المقام الذی اشفع لأمتی فیه. یا حضرت می فرماید: أنا أول شافع و أول مشفّع. یا می فرماید: شفاعتی لمن شهد أن لا اله إلا الله مخلصاً یصدق قلبه لسانه و لسانه قلبه. تنها چند نمونه نقل گردید. روایات در باب شفاعت بسیار است. مابقی بر عهده‌ی خود شما.

ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ: انتهای کریمه جمع بندی آیه است. خدا کیست؟ او که خالق مطلق و منحصر همه‌ی هستی است اولاً، حاکم و مالک هستی است ثانیاً، تدبیر همه‌ی هستی بر عهده‌ی اوست ثالثاً، در این بین واسطه‌ی نیز وجود ندارد رابعاً. ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ: چنین خدایی ربّ شماست. شما را آفرید، در مسیر کمال راهبری می کند، تا به مقصود برسید. در سوره‌ی اعلی خواندیم: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى، وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى. شرح ربوبیت این آیات سوره‌ی اعلی است. خدا را این طور باید یافت. باورهای گذشته و آموخته را باید رها کرد، و خدا را با بیان قرآن کریم پیدا کرد. الله چنین است که در ابتدای کریمه بیان شد، این خداست که ربّ شماست.

فَاعْبُدُوهُ: چنین خدایی را باید بندگی و پرستش کرد. ما و همه‌ی هستی تکویناً بنده‌ی اویم. ابتدای آیه سخن از تکوین بود، بنابراین فَاعْبُدُوهُ نیز ظهور ابتدایی در تکوین دارد. و در تشریع باید با تقوای دائم تمرین کرد تا به درک تکوینی حقیقی راه یافت. وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَهُ قَانِتُونَ (سوره روم، ۲۶)

در پایان تحریض بر یاد و پند است: أَفَلَا تَذَكَّرُونَ؛ در این معارف که در آیه بیان شد نمی خواهید تأمل کنید؟ نمی خواهید در هستی و حال خود بیندیشید؟ نمی خواهید پند بگیرید؟!

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٤﴾

بازگشت همه‌تان سوی اوست، این وعده‌ی راستین خداست. او آفرینش را آغاز کرد و باز می‌گرداند، تا آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند را به عدل و داد پاداش دهد. و آنان که کافر شدند به سزای کفر ورزیدنشان، نوششان آبی داغ و عذابی دردناک است.

حمیم:

ابن فارس «۲۳/۲»: «الحاء والميم فيه تفاوت لأنه متشعب الأبواب جداً. فأحد أصوله اسوداد، والآخر الحرارة، والثالث الدنو والحضور، والرابع جنس من الصوت، والخامس القصد. راغب: الحميم: الماء الشديد الحرارة.

ظهور رجوع انسان‌ها به خداوند در قیامت است، اما منحصر در قیامت نیست. مفهوم رجوع به خداوند بارها در قرآن به کار رفته است. از پرتکرارترین معارف قرآنی است. جهت مهمی که در آن نهفته است، ذیل خالقیت الهی است. آفرینش خداوند از قبیل خلق در باور متکلمین، بسیاری از فلاسفه، و عموم مردم نیست. در باب خالقیت در آیه‌ی ۶۸ سوره‌ی قصص (وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ) مطالبی بیان گردید. خالقیت الهی افاضه‌ی دائمی هستی به موجودات است؛ آن به آن نه از باب زمان، بلکه از باب فقر ذاتی موجودات. خلق اگر درست فهمیده شد، رجوع مکرر موجودات به خداوند نیز در پی‌اش خواهد بود. تنها به یک آیه که بسیار دوست می‌دارمش اشاره می‌کنم: وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (قصص، ۸۸)

بار دیگر این فراز را بخوانیم: إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا؛ آمدن جمیعاً از باب تأکید است. اگر نبود هم معنا کامل بود، اما آمدن قید می‌فهماند که در روز قیامت همه‌ی شما بازخواهیدگشت. رجوع وعده‌ی قطعی و حقی است که حتماً

محقق خواهد شد. عبارت وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا تأكيد دومی است، به این جهت که انسان بداند در هستی رها نشده است، و مرگ پایان کارش نیست. روشن است که وعده و سخن خدا حق است، اما گفته شد تا دو تأکید در کلام آورده شود.

مرحوم علامه عبارات لطیفی ذیل فقره‌ی ابتدایی این آیه دارند، عبارات را از تفسیر شریف المیزان نقل می‌کنم:

كون وعده تعالى بالمعاد حقا معناه كون الخلقة الإلهية بنحو لا تتم خلقة إلا برجوع الأشياء- و من جملتها الإنسان- إليه تعالى و ذلك كالحجر الهابط من السماء فإنه يعد بحركته السقوط على الأرض فإن حركته سنخ أمر لا يتم إلا بالاقتراب التدريجي من الأرض و السقوط و الاستقرار عليها، و الأشياء على حال كدح إلى ربها حتى تلاقيه، قال تعالى: « يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ: » الانشقاق:- ٦ فافهم ذلك.

إِنَّهُ يَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ: آنچه در فقره‌ی قبلی بیان شد، در ادامه‌ی کریمه برهانی می‌شود. عرض شد که رجوع به خداوند ذیل مفهوم خالقیت است. به همین جهت منحصر در قیامت نیست. در ادامه‌ی آیه این مطلب به صراحت بیان می‌گردد: إِنَّهُ يَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ؛ او خلق را آفرید، پس بازگشت همه‌ی موجودات برهاناً سوی او خواهد بود. لطیفه‌ای که باید در آن دقت کرد، پیراستن ذهن از مکان‌دار بودن خداوند اولاً و غایت داشتن حکمت الهی است ثانیاً. بازگشت به جایی نیست اولاً، جهت هدفی نیز نمی‌باشد ثانیاً. با این دو قید باید رجوع را فهمید. آسان‌یاب نیست و دقیق است. آیات ۱۱۵ تا ۱۱۸ سوره‌ی مؤمنون به فهم موضوع فوق کمک می‌کند: أَوْ فَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ، فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ، وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ، وَ قُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ.

انسان آفریده شد، و دائماً به او رجوع می‌کند، و این رجوع در قیامت برای همگان آشکار می‌گردد. انسان در نهایت با باورها و کرده‌هایش مواجه خواهد شد، تا اهل ایمان و اعمال صالح با عدل و قسط الهی پاداش باور و اعمالشان را بیابند؛ و کافران نیز با باور و اعمالشان مواجه گردند. مواجهه‌ی اینان با آبی است گرم و سوزاننده، و عذابی دردناک، این

جزا به واسطه‌ی کفری است که همه‌ی وجودشان را گرفته بود. کفر پوشانیدن حقیقت است. انسانی که حقیقت بر او عرضه می‌شود، و دل بدان نمی‌سپارد، و حقیقت را می‌پوشاند، کافر است. عبارت شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ از باب استعاره است. در سور پیشین به این مطلب اشاره گردید.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٥﴾

اوست آن‌که خورشید را درخشان و ماه را تابان گردانید، و برای ماه منازلی قرار داد تا شمار سال‌ها و حساب (اوقات) را بدانید. خداوند جز به حق نیافرید، آیات را برای مردمی که دنبال دانستن باشند به تفصیل بیان می‌کند.

سیر آفاق در قرآن کریم برای باورمندی به خداوند متعال همواره بیان شده است. آیات ۵ و ۶ آگاهی دادن بر هستی است. الله کسی است که خورشید را منبع نور و روشنائی قرار داد، و ماه را نیز تابان ساخت. به نظر می‌رسد در لغت ضیاء و نور تفاوت آشکاری نباشد. در مجمع‌البیان آمد: الضياء أبلغ في كشف الظلمات من النور و فيه صفة زائدة على النور. ضیاء در کشف تاریکی‌ها از نور قوی‌تر است. اما این لحاظ اضافی ضیاء نسبت به نور از لغت بر نمی‌آید. به نظر چنین می‌آید که به دو جهت دو واژه در کریمه آمد: اول اسلوب ادبی و موسیقی کلام؛ دوم تفاوت نورانی بودن خورشید و ماه. ماه می‌دانیم که خورشید نورش ذاتی و ماه عارضی است. بعید نیست که استعمال نور در معانی استعاری لحاظی برای نور عارضی ماه و آمدن وصف برای ماه باشد. نور بسیار در معانی استعاری استعمال شده است. در قرآن نیز چنین است؛ مانند: وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا (التحریم، ۸)؛ یا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ (الحديد، ۱۳)؛ یا نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ (النور، ۳۵)؛ و مانند آن.

وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِّينَ وَالْحِسَابَ: ماه دارای منازلی در آسمان است، که هیچ کدام منزل شب قبل نیست. قرارگیری وضعیّت خورشید، زمین، و ماه موجب شد که گذر سال، ماه، و روز برای انسان قابل شماره باشد. روشن است که سال معهود نزد مخاطبان عرب زمان پیامبر، سال قمری بود. به همین جهت قرارگیری ماه در منازل شبانه، ملاکی برای محاسبه‌ی ماه و سال بود. توجّه دادن خداوند به حرکت ماه گرد زمین، به جهت اهمیّت سال قمری نزد اعراب است. البته که وضعیّت زمین نسبت به خورشید برای باورمندان به سال خورشیدی؛ و منظومه‌ی شمسی، کهکشان راه شیری، و عجائب دست‌نیافتنی آن‌ها، همگی برای تأمل انسان راهگشاست.

مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ: همه‌ی مخلوقات در هستی بر اساس معیاری آفریده شدند. معیار خلقت، حقّ و حقیقت است. یعنی اولاً دارای تدبیری حکیمانه در نهاد خویشند؛ ثانیاً ظهور و بروز حقّ‌اند. به تفصیل بیان کردن آیات به این معناست که خداوند متعال نشانه‌هایش را برای مردم شرح و تفصیل داد. قرآن سرشار از آیاتی است که تدبیر و ربوبیت خداوند را در هستی نمایان می‌کند؛ من جمله همین آیات. جهت به تفصیل بیان شدن آیات در هستی این است که مردم آگاه شوند، تأمل کنند، و باور پیدا کنند. در آیات ۲ تا ۴ سوره‌ی رعد بعضی از آیات الهی بیان شد، که مانند سوره‌ی یونس مصادیقِ **يُفَصِّلُ الْآيَاتِ** است: **اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ، وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الشَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ، وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.**

الباقر (عليه السلام): أَضَاءَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه و آله) كَمَا تُضِيءُ الشَّمْسُ فَضْرَبَ اللَّهُ مَثَلُ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه و آله) الشَّمْسُ وَ مَثَلُ الْوَصِيِّ الْقَمَرِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَ الْقَمَرُ نُورًا.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ۶، ص ۴۲۲ / الكافي ج ۸، ص ۳۷۹

امام باقر (عليه السلام): زمین با نور محمد (صلى الله عليه و آله)، همان طور که با نور آفتاب روشن می گردد روشن می شود. خداوند محمد (صلى الله عليه و آله) را به خورشید و جانشین او را به ماه تشبیه کرده است، و این همان [معنای] گفتار خداوند تبارک و تعالی است [که فرموده است]: **هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَ الْقَمَرُ نُورًا.**

أمير المؤمنين (عليه السلام) - سَأَلُوا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) عَنْ أَقْسَامِ النُّورِ فِي الْقُرْآنِ قَالَ النُّورُ الْقُرْآنُ وَ النُّورُ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى وَ النُّورُ النُّورِيَّةُ وَ النُّورُ الْقَمَرُ وَ النُّورُ ضَوْءُ الْمُؤْمِنِ وَ هُوَ الْمَوَالَاةُ الَّتِي يَلْبَسُ بِهَا نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ النُّورُ فِي مَوَاضِعَ مِنَ التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ حُجَّةُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى عِبَادِهِ وَ هُوَ الْمَعْصُوم ... وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سُورَةِ يُونُسَ **هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَ الْقَمَرُ نُورًا** وَ مِثْلُهُ فِي سُورَةِ نُوحٍ (عليه السلام) قَوْلُهُ تَعَالَى وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَ قَالَ سُبْحَانَهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ يَعْنِي اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ۶، ص ۴۲۴ / بحار الأنوار ج ۹۰، ص ۲۱

از امیرالمؤمنین (عليه السلام) در مورد اقسام نور در قرآن سؤال کردند. حضرت فرمود: «یک قسم از نور، قرآن است؛ نور دیگر نامی از نامهای خداوند تعالی است؛ یک نوع نور، روشنایی است؛ نور دیگر، نور ماه است و نوع دیگر نور روشنی [سیمای] مؤمن است که [نتیجه‌ی] پیروی کردن مؤمن [از امام (عليه السلام) خود] است که به وسیله‌ی آن، در قیامت [لباس] نور را بر تن می‌کند. و نور در مواردی از تورات، انجیل و قرآن، حجت الهی بر بندگان است که همان انسان معصوم است... و خداوند در سوره‌ی یونس فرموده است: **هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَ الْقَمَرُ نُورًا** و مثل این آیه، آیه‌ی سوره نوح (عليه السلام) است: و ماه را در میان آسمان‌ها مایه‌ی روشنایی قرار داده است. (نوح/۱۶) همچنین خدای

سبحان فرموده: ستایش برای خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را آفرید، و ظلمت‌ها و نور را پدید آورد. (انعام/۱) که مراد از تاریکی و نور، شب و روز است.

إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْتَمُونَ ﴿٦﴾

در آمد و شد شب و روز، و آنچه خداوند در آسمان‌ها و زمین آفریده است، آیاتی برای پرهیزکاران است.

خلف:

ابن فارس «۲۱۰/۳» «إنها ثلاثة أصول: «أن يجيء شيء بعد شيء يقوم مقامه، و الثاني خلاف قدام، و الثالث التغير».

در آیات بسیاری از قرآن کریم به آمد و شد روز و شب اشاره شد. مراد از اختلاف شب و روز، آمدن شب و روز در پی هم است، دائماً جای هم را می‌گیرند. به واسطه‌ی این جابه‌جایی ثمراتی برای هستی نمود می‌یابد: اول ایام شامل روزها، ماه‌ها، و سال‌ها شکل می‌گیرد.

دوم فصول ایجاد می‌گردد. آیه‌ی ۱۰ سوره‌ی فصلت گواه این مطلب است: وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلنَّاسِ لَيْلٍ.

سوم موجودات زمانی را برای فعالیت و زمانی را برای استراحت پیدا می‌کنند. آیات ۷۱ تا ۷۳ سوره‌ی قصص به خوبی شرح این کریمه است: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَمْ قُلَا تَسْمَعُونَ، قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَمْ قُلَا تَبْصِرُونَ، وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

سپس خداوند متعال می‌فرماید: وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ؛ من جمله آیات الهی خالقیت مطلق و منحصر حضرت حق است. هر آن‌چه در آسمان و زمین است مخلوق اوست. خالقیت خداوند متعال در آیه ۳ توضیح داده شد. مراد از قَوْمٍ يَتَّقُونَ تقوای اصطلاحی در افواه عموم مردم نیست. چرا که تفکر در آیات الهی شرط تقوا ندارد. انسان دعوت به اندیشیدن می‌شود تا باور پیدا کند، و راه تقوا در پیش گیرد. مراد از تقوا در کریمه غرق در دنیا نبودن اولاً، و در جست‌وجوی حقیقت بودن ثانیاً است. البته که پرهیزکاران با نظر در هستی بر ایمانشان افزوده می‌گردد.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأْنَأُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ ﴿٧﴾ أُولَٰئِكَ مَا لَهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨﴾

آنان که به لقاء ما امید ندارند، و به زندگی دنیوی خشنودند و به آن دلگرمند، و آنان که از آیات ما غافلند؛ به سزای آن‌چه می‌کردند، جایگاهشان دوزخ است.

الطَّمَأْنِينَةُ وَالْاطْمِئْنَانُ: السكون بعد الإنزعاج قال تعالى: وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ «الأنفال: ۱۰» وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي «البقرة: ۲۶۰» يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ «الفجر: ۲۷» وهي أن لا تصير أمارة بالسوء. وقال تعالى: أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ «الرعد: ۲۸» تنبيهاً أن [على أنه] بمعرفته تعالى والإكثار من عبادته يكتسب اطمئنان النفس، المسؤول بقوله: وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي «البقرة: ۲۶۰» وقوله: وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ «النحل: ۱۰۶». وقال: فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ «النساء: ۱۰۳» وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأْنَأُوا بِهَا «يونس: ۷». (مفردات راغب)

اوصاف اهل دنیا در این کریمه بیان شد. اول این‌که به دیدار ما امید ندارند. تکذیب یا امید نداشتن لقاء الهی، و در مقابل امید داشتن به دیدار خداوند، بسیار در قرآن آمده است. برای درک بهتر کریمه چند نمونه از هر دو نقل می‌شود:

الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ
(اعراف، ۵۱)

أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ
لَكَافِرُونَ (روم، ۸)

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ، أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِئَةٍ مِّنَ
لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَّا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ (فصلت، ۵۳ و ۵۴)

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأُمُورَ
يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ (رعد، ۲)

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا
(كهف، ۱۱۰)

درباره‌ی لقاء خداوند متعال سخن بسیار می‌توان گفت، علی‌الخصوص این‌که معرکه‌ی آراء متکلمین، فلاسفه، و عرفاست. قصد ورود به آن بحث‌ها را نداریم، چرا که مجال آن شرح آیات قرآن نمی‌باشد. باید در جای خود مفصل بحث گردد، که البته بحث هم شده است. آنچه درباره‌ی لقاء الهی می‌خواهیم بیان کنیم صرفاً با توجه به آیات قرآن کریم، بدون پیش‌زمینه و گارد ذهنی است. به نوعی می‌خواهیم پدیدارشناسانه پی بحث لقاء در قرآن رویم. بالاجمال لقاء الهی امری قطعی در قرآن کریم است. تأویل بردن آن به نظر صحیح نمی‌آید. دیدار هر چیز به مقتضای مرئی است. ما دیدن را فقط با چشم می‌دانیم. در حالی که در دنیا نیز می‌دانیم که تنها با چشم نمی‌توان رؤیت داشت. چشم تنها محدوده‌ی خاصی را می‌بیند، آن‌قدر زاویه‌ی دید محدود است که این طرف و آن طرف را هم نمی‌بیند. بنابراین باید چشم را یکی از ابزار دیدن دانست. بسیار نادیدنی‌ها که با آن‌ها دیدار می‌کنیم اما با چشم سر نمی‌بینیمشان. برای مثال مسأله‌ای علمی که مدتها با آن درگیر هستیم، دیدنی نیست، اما با آن مواجهیم. پس دیگر ابزار دیدار عقل است. اما عقل نیز همه‌ی نادیدنی‌ها را در نمی‌یابد. ما با عواطف من‌جمله خشم، محبت، شهوت، و ... مواجهیم، اما آن‌ها را با عقل نمی‌بینیم. گرچه این بحث دامنه‌دار است، و اکنون عده‌ای مدرک به عواطف را نیز ذهن می‌دانند. اما هدف ما از این

بحث ابزارهای گوناگون مواجهه است. نام دیگر برای مدرکِ جان است. آنچه پس عقل و ذهن است. مواجهه با امور معنوی و روحانی با چشم سر و عقل نیست. بلکه با حقیقت خود یا همان جان است. انسان به دلایل بسیار که در قرآن مکرر آمده است (مانند آیات فوق، و آیاتی که دلالت بر نزدیک‌تر بودن خداوند به انسان از خودش دارد)، با خداوند ملاقات می‌کند. روشن است که این ملاقات با چشم سر نیست، چرا که خداوند جسم مرئی ندارد. چشم سر تنها یارای رؤیت اجسام مرئی را دارد. با عقل نیز ملاقات با خداوند ممکن نیست. چرا که آنچه در ذهن است برهان بر اثبات و ردّ است. آنچه از طریق ذهن اثبات می‌شود، مخلوق ذهن انسان است نه خالق او. اما با جان می‌توان با او ملاقات کرد. البته نه رؤیت شخصی با شخص دیگر. بلکه دیدار سایه‌ای شاخص را. بیش از این عرض نمی‌کنیم، اما خواندن آیات فوق خصوصاً آیات سوره‌ی فصلّت در این امر راهگشاست (سُرِّهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ، أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِئَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَّا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ). در سوره‌ی قصص ذیل آیات ۶۸ تا ۷۰ و آیه‌ی ۸۸ نیز مطالبی عرض شد، که به فهم موضوع فوق کمک می‌کند.

خصوصیت دوم و سوم اهل دنیا وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأْنَنُوا بِهَا است. اینان به زندگی دنیوی راضی شدند. چیزی بیشتر از آنچه در دنیا محسوس است را نخواستند. اطمأننوا همان اطمینان در فارسی است. غیر از راضی شدن به دنیا، بدان اطمینان دارند. یعنی درکی از دارالغرور بودن دنیا ندارند. به آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی حدید مکرر اشاره شد: اَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيحُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ. دنیا وادی فریب و فریب‌کاری است. حقیقت را وارونه جلوه می‌دهد. کسی که اندکی درک داشته باشد، می‌فهد که دنیا قابل اطمینان نیست. ناپایدار و فریبنده است، اما انسان نمی‌خواهد حقیقت را باور کند، برای همین دنیا را زینت می‌بخشد. خود را در حرص و لذّت غرق می‌کند تا مرگ فرا رسد. چه طور انسان در دنیا وقتی به غایتی می‌رسد و می‌بیند که رضایت در او ایجاد نکرد، باز به غایت دیگری پناه می‌برد؟ چه طور است که انسان به دنیای ناپایدار اطمینان می‌یابد؟ چرا انسان در اصل ناپایداری و فریب‌کار بودن دنیا شک نمی‌کند؟! دلیل در خصوصیت چهارم بیان می‌شود.

چهارم وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ است. نشانه‌ها سراسر هستی را گرفته است، اما اهل دنیا بدان توجه ندارند. در غفلت به سر می‌برند تا خللی در زندگی دنیایشان پیش نیاید. اگر انسان هوشیار و آگاه گردد، مسیر عادی زندگی دنیا برایش غیر قابل تحمل می‌شود. مولونا در مثنوی دفتر اول ابیات فوق‌العاده‌ای دارد، شاه بیتش این است:

استن این عالم ای جان غفلتست

هوشیاری این جهان را آفتست

حال ابیات قابل تأمل مولانا را بخوانیم. نگاه او در این ابیات به دست آمده از معرفت قرآنی است که بارها از آن سخن گفته شد. او نگاهی دارد که دنیای پسانهیلیستی در قرن حاضر درگیر آن است.

گفت صدیقه که ای زبده‌ی وجود

حکمت باران امروزین چه بود

این ز بارانهای رحمت بود یا

بهر تهدیدست و عدل کبریا

این از آن لطف بهاریات بود

یا ز پاییزی پر آفات بود

گفت این از بهر تسکین غمست

کز مصیبت بر نژاد آدمست

گر بر آن آتش بماندی آدمی

بس خرابی در فتادی و کمی

این جهان ویران شدی اندر زمان

حرصها بیرون شدی از مردمان

استن این عالم ای جان غفلتست

هوشیاری این جهان را آفتست

هوشیاری زان جهانست و چو آن

غالب آید پست گردد این جهان

هوشیاری آفتاب و حرص یخ

هوشیاری آب و این عالم و سخ

زان جهان اندک ترشح می‌رسد

تا نغرد در جهان حرص و حسد

گر ترشح بیشتر گردد ز غیب

نه هنر ماند درین عالم نه عیب

این ندارد حد سوی آغاز رو

سوی قصه‌ی مرد مطرب باز رو

أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ: اهل دنیا با اوصافی که دارند سرانجامشان آتش و دوزخ است. باور، صفات، و

کردارشان آن‌ها را به مواجهه و ملاقات با آتش درون خواهد کشاند. به خدا پناه می‌برم.

دَقْتُ کَنیم که گفتیم سرانجام، اَمَّا در آیه آمد: مَاوَاهُمْ؛ مراد از مأوی محلّ سکونت دائمی است. برای همین ترجمه کردیم

جایگاه. خانه معادل فارسی نسبتاً مناسبی است. چرا سرانجام و عاقبت گفته نشد، و خانه گفته شد؟ به این دلیل که حال

انسان کافر و دنیاپرست زندگی دائمی در آتش است. آتش استکبار، کینه، حرص، اضطراب، و ... نیازی نیست تا در

قیامت کبری به دوزخ افکنده شود، اکنون نیز در دوزخ است.

باز از نفس مولوی بهره جوییم، در دفتر ششم ابیات فوق‌العاده‌ای دارد، چند بیت را نقل می‌کنم:

جمله عالم ز اختیار و هست خود

می‌گریزد در سر سرمست خود

تا دمی از هوشیاری وا رهند

ننگ خمر و زمر بر خود می‌نهند

جمله دانسته که این هستی فح است

فکر و ذکر اختیاری دوزخ است

می‌گیرند از خودی در بیخودی

یا به مستی یا به شغل ای مهتدی

نفس را زان نیستی وا می‌کشی

زانک بی‌فرمان شد اندر بیهشی

لیس للجن و لا للانس ان

ینفذوا من حبس اقطار الزمن

لا نفوذ الا بسلطان الهدی

من تجاویف السموات العلی

لا هدی الا بسلطان یقی

من حراس الشهب روح المتی

هیچ کس را تا نگردد او فنا

نیست ره در بارگاه کبریا

چیست معراج فلک این نیستی

عاشقان را مذهب و دین نیستی

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٩﴾

آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، پروردگارشان به پاس ایمانشان راه می‌نماید؛ بوستان‌هایی پر نعمت که از دامنه‌اش جوی‌ها روان است.

در مقابل ناباوران و دنیازدگان، مؤمنانند. آنان که دست از استکبار و حرص کشیدند، و اعمال و رفتارشان نیک و شایسته است. خداوند ایشان را هدایت می‌کند، ابزار هدایت شدن آن‌ها ایمان قلبی‌شان است. يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تعبیر بسیار دقیق و در عین حال لطیفی است. وصف ایمان همواره قرین با عمل صالح است، اما در این جا خداوند فرمود ایشان را با ایمانشان هدایت می‌کند. جهت این است که ایمان رأس هرم انسان الهی است. صفات نیک و اعمال شایسته ذیل ایمان معنا می‌شوند. نکته‌ی بسیار مهمی که یکی از مبانی و چهارچوب دین اسلام است. بحث مستوفی است که اکنون مجال بسط آن نیست. صرفاً باید دانست که در قرآن کریم صفات و اعمال صالح فقط ذیل ایمان، نقش در حرکت انسان الهی دارد. بدون ایمان قلبی هیچ فایده‌ای برای انسان ندارد. آیات بسیاری در قرآن به صراحت بر این مطلب اشاره دارد، صرفاً به دو آیه که اینک در ذهن حقیر هست اشاره می‌شود:

آیه‌ی اول درباره‌ی هابیل و قابیل است، این‌که قربانی هابیل پذیرفته شد، و از قابیل پذیرفته نشد. جهت آن در کریمه بیان گردید: وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (سوره مائده، آیه ۲۷)

آیه‌ی دوم بسیار مهم و در واقع ملاکی برای بحثی است که عرض شد: الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا، أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا، ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا. (سوره كهف، آیات ۱۰۴ تا ۱۰۶)

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ: نتیجه‌ی انسان الهی در این فقره بیان شد. ایشان در باغ‌هایی سرشار از نعمت و رحمت هستند، بوستان‌هایی که در آن جوی‌هایی روان است. این تعبیر از باب استعاره است. برای مخاطبان اولیه‌ی قرآن کریم که اعراب ساکن در عربستان بودند. باغ‌های سرسبز، خنک، چشمه‌سارها، آب روان، و مانند آن بسیار خیال‌پردازانه و رویایی بود. چرا که در آن سرزمین گرم و خشک عموم این نعمات نبود. قوه‌ی خیال شنوندگان را تحریک می‌کرد، و آن‌ها را شائق به بهشت وعده داده شده می‌نمود. روشن است که اگر قرآن در سرزمینی سرسبز که همواره چشمه‌ها در آن جاری است نازل می‌گردید، این توصیفات نیز تغییر می‌کرد، چرا که تخیل و شگفتی در آن نبود. این مطلب بسیار بسیار مهم است، و ابواب فکری زیادی را می‌گشاید. فی الحال در همین حد بسنده می‌شود.

دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَأَخْرَجَ دَعَوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٠﴾

نیایش آن‌ها در آن حال : سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ (خدایا تو پاک و منزّه‌ی)، و درودشان سلام، و واپسین نیایش آنان الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (حمد تنها از آن خدایی است که پروردگار همه‌ی هستی است) است.

در بهشت الهی نیایش و دعای مؤمنین سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ است. یعنی خدایا تو پاک و منزّه هستی، مبرا‌ی از همه‌ی عیوبی و جز زیبایی (حمد) در تو نیست. دیگر نعمت و رحمتی که آنان را فرامی‌گیرد تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ است. تحیتی که از جانب خداوند بدیشان می‌رسد سلام است. آسایش و آرامش که فحوای سلام است ایشان را فرامی‌گیرد. و آخرین نیایش ایشان أَخْرَجَ دَعَوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ است. تسبیح همواره همراه حمد است. منزّه می‌دانند خداوند متعال را و هر زیبایی در هستی را مستند به او می‌دانند. مؤمن از حمد خداوند بالاتر کلامی ندارد. این کریمه گفتار تنها نیست. بلکه حال مؤمن حقیقی است. در سوره‌ی صافات آیات ۱۸۰ تا ۱۸۲ آمد: سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ، وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

دقت بیشتری در کریمه می توان داشت. حالات مؤمن منوط به آخرت نیست. چرا که آخرت بطن عالم ماده است. در دنیا نیز باور و حالاتش همین است. سخن جان مؤمن تسبیح همراه با حمد است. وقتی گفته شد: دَعَاؤُهُمْ فِيهَا، و همین طور آخِرُ دَعَاؤُهُمْ، نشان دهنده این است که همواره در این حال استقرار دارد. یعنی نگاه معرفتی اش در هستی این چنین است.

مرحوم علامه ذیل این کریمه مطالب نفیسی را بیان داشته اند، نقل می کنیم تا برای اهلش قابل استفاده باشد.

أول ما يكرم به الله سبحانه أولياءه- و هم الذين ليس في قلوبهم إلا الله و لا مدبر لأمرهم غيره- أنه يطهر قلوبهم عن محبة غيره فلا يحبون إلا الله فلا يتعلقون بشيء إلا الله و في الله سبحانه فهم ينزهونه عن كل شريك يجذب قلوبهم إلى نفسه عن ذكر الله سبحانه و عن أي شاغل يشغلهم عن ربهم.

و هذا تنزيه منهم لربهم عن كل ما لا يليق بساحة قدسه من شريك في الاسم أو في المعنى أو نقص أو عدم، و تسبيح منهم له لا في القول و اللفظ فقط بل قولاً و فعلاً و لساناً و جناناً، و ما دون ذلك فإن له شوباً من الشرك، و قد قال تعالى: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» يوسف- ١٠٦.

و هؤلاء الذين طهر الله قلوبهم عن قذارة حب غيره الشاغلة عن ذكره و ملأها بحبه فلا يريدون إلا إياه و هو سبحانه الخير الذي لا شر معه قال: «وَاللَّهُ خَيْرٌ» طه:- ٧٣.

فلا يواجهون بقلوبهم التي هي ملأى بالخير و السلام أحداً إلا بخير و سلام اللهم إلا أن يكون الذي واجهوه بقلوبهم هو الذي يبذل الخير و السلام شراً و ضراً كما أن القرآن شفاء لمن استشفى به لكنه لا يزيد الظالمين إلا خساراً.

ثم إن هذه القلوب الطاهرة لا تواجه شيئاً من الأشياء إلا و هي تجده و تشاهده نعمة لله سبحانه حاكية لصفات جماله و معاني كماله و اصفة لعظمته و جلاله فكلما وصفوا شيئاً من الأشياء و هم يرونه نعمة من نعم الله و يشاهدون فيه جماله تعالى في أسمائه و صفاته و لا يغفلون و لا يسهون عن ربهم في شيء كان وصفهم لذلك الشيء و صفا منهم لربهم بالجميل من أفعاله و صفاته فيكون ثناء منهم عليه و حمداً منهم له فليس الحمد إلا الثناء على الجميل من الفعل الاختياري.

فهذا شأن أوليائه تعالى و هم قاطنون في دار العمل يجتهدون في يومهم لغد فإذا لقوا ربهم فوفى لهم بوعده و أدخلهم في رحمته و أسكنهم دار كرامته أتم لهم نورهم الذي كان خصهم به في الدنيا كما قال تعالى: «نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْيَمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا» التحريم- ٨.

فسقاها شرابا طهورا يطهر به سرائرهم من كل شرك جلي و خفي، و غشيتهم بنور العلم و اليقين، و أجرى من قلوبهم على ألسنتهم عيون التوحيد فنزهوا الله و سبحوه أولا و سلموا على رفقاءهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين ثم حمدوا الله سبحانه و أثنوا عليه بأبلغ الحمد و أحسن الثناء.

و هذا هو الذي يقبل الانطباق عليه- و الله أعلم- قوله في الآيتين: «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ» و فيه ذكر جنة الولاية و تطهير قلوبهم: «دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ» و فيه تنزيهه تعالى و تسبيحه عن كل نقص و حاجة و شريك تنزيها على وجه الحضور لأنهم غير محجوبين عن ربهم «وَحَيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ» و هو توسيم اللقاء بالأمن المطلق، و لا يوجد في غيرها من الأمن إلا اليسير النسبي «وَأَخْرَجُوا دَعَوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و فيه ذكر ثنائهم على الله بالجميل بعد تسبيحهم له و تنزيههم، و هذا آخر ما ينتهي إليه أهل الجنة في كمال العلم.

و قد قدمنا في تفسير قوله تعالى: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» الحمد:- ٢ أن الحمد توصيف، و لا يسع وصفه تعالى لأحد من خلقه إلا للمخلصين من عباده الذين أخلصهم لنفسه و خصهم بكرامة من القرب لا واسطة فيها بينهم و بينه قال تعالى: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ» الصفات:- ١٦٠.

و لذلك لم يحك في كلامه حمده إلا عن آحاد من كرام أنبيائه كنوح و إبراهيم و محمد و داود و سليمان (ع) كقوله فيما أمر به نوحا: «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» المؤمنون:- ٢٨، و قوله حكاية عن إبراهيم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ» إبراهيم- ٣٩، و قوله فيما أمر به محمدا ص في عدة مواضع: «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ» النمل- ٩٣، و قوله حكاية عن داود و سليمان: «وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ» النمل:- ١٥.

و قد حكى سبحانه حمده عن أهل الجنة في عدة مواضع من كلامه كقوله: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا» الأعراف- ٤٣، و قوله أيضا: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ» فاطر:- ٣٤، و قوله أيضا: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ» الزمر:- ٧٤، و قوله في هذه الآية: «وَأَخْرَجُوا دَعَوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

و الآية تدل على أن الله سبحانه يلحق أهل الجنة من المؤمنين بالآخرة بعباده المخلصين ففيها وعد جميل و بشارة عظيمة للمؤمنين.

أمير المؤمنين (عليه السلام): إِنَّ أَطْيَبَ شَيْءٍ فِي الْجَنَّةِ وَ أَلَذَّهُ حُبُّ اللَّهِ وَ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ
 أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ إِذَا عَايَنُوا مَا فِي الْجَنَّةِ مِنَ النِّعَمِ هَاجَتِ الْمَحَبَّةُ فِي قُلُوبِهِمْ فَيُنَادُونَ عِنْدَ ذَلِكَ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ
 رَبِّ الْعَالَمِينَ.

تفسير اهل البيت عليهم السلام ج ٦، ص ٤٣٠ / بحار الأنوار ج ٦٦، ص ٢٥١

امام علی (عليه السلام): پاک ترین چیز و لذیذترین آن ها در بهشت محبت نسبت به خداوند و محبت به دیگران برای
 خداوند و نیز حمد و سپاس حق تعالی می باشد. خداوند عَزَّوَجَلَّ در قرآن فرمود: وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. به
 این جهت است که است وقتی نعمت های بهشت را مشاهده می کنند، محبت آن ها به جوش می آید و همگی فریاد
 می زنند: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

و في الإختصاص، بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جده الحسين بن علي بن أبي طالب (ع) عن النبي ص: في حديث
 طويل مع يهودي و قد سأله عن مسائل: قال (ص): إذا قال العبد: سبحان الله، سبح كل شيء معه ما دون العرش، فيعطى
 قائلها عشر أمثالها، و إذا قال: الحمد لله، أنعم الله عليه بنعيم الدنيا حتى يلقاه بنعيم الآخرة، و هي الكلمة التي يقولها أهل
 الجنة إذا دخلوها، و الكلام ينقطع في الدنيا ما خلا الحمد لله، و ذلك قوله تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ.

آیات ۱۱ تا ۱۴:

وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١١﴾

اگر خدا برای مردم شر را - چنان که در رسیدن به خیر شتاب دارند - پیش می‌افکند، بی‌تردید مدّتشان سپری شده بود. چنین است، آنان که به لقای ما امید ندارند را وامی‌گذاریم تا در گمراهی خویش سرگردان بمانند.

الْعَمَهُ: التردد في الأمر من التحير. (مفردات راغب)

خداوند متعال در این کریمه از تشبیهی جهت فهمیدن مهلت دادن در عذاب استفاده می‌کند. می‌فرماید: شما انسان‌ها در امورتان عجله دارید، در رسیدن به آنچه خوب می‌پندارید شتاب می‌کنید. اگر خدا هم مانند شما تعجیل و شتاب داشت، فرصتی به شما نمی‌داد، و گرفتار عذاب می‌شدید. اما روش ما در هستی چنین است: نَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ. ناامیدان به دیدارمان را به حال خود رها می‌کنیم، تا در گمگشتگی در دنیا حیران باقی بمانند. تعبیر عجیبی است: سرگردان ماندن در زندگی! هر چه می‌روند به مقصود نمی‌رسند. این آیات سوره‌ی نور شگرف است:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ، أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ. (آیات ۳۹ و ۴۰)

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِداً أَوْ قَائِماً فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢﴾

و چون آدمی را رنجی رسد، ما را به پهلو خفته، نشسته، یا ایستاده می خواند؛ چون رنج و گرفتاری او را پایان دهیم، چنان می رود گویا هرگز ما را برای رنجشش نخوانده بود؛ این چنین رفتارِ زیاده خواهان آراسته شده است.

قال الخليل « ٦/٧ »: « **الضَّرُّ وَالضَّرُّ لَفَتَانِ**، فإذا جمعت بين الضر والنفع فتحت الضاد، وإذا أفردت الضر ضمنت الضاد، إذا لم تجعله مصدراً لقولك ضرت ضراً، هكذا يستعمله العرب. و قال الله تعالى: **وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ**. و الضرر: النقصان يدخل في الشيء، تقول: دخل عليه ضرر في ماله. و الضرورة: إسم لمصدر الإضطراب. و الضرر: الزمانة، و منه قوله تعالى: **غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ** ».

در سور پیشین بارها عرض شد که این مفهوم والای معرفتی در قرآن مکرر آمده است. خلاصه‌ی کلام این که انسان در طول حیات بارها و بارها دچار ملال و رنج می شود. امروزه در علوم فلسفه و روانشناسی تأکید کرده اند که حیات انسان دائماً در گرد دو حال رنج و ملال است. ملال از آن چه دارد، رنج برای رسیدن به آن چه ندارد؛ و دوباره و دوباره این چرخه تکرار می شود. در حال رنج، خصوصاً رنج و حزن عمیق، انسان بنا به باوری که دارد، دنبال پناه و لنگرگاهی می گردد تا از رنج رها شود. انسانی که اعتقاد حداقلی به خدا داشته باشد، به خدا پناه می برد، دیگری که اعتقاد به خدا ندارد، به هر چه باور دارد متوسل می شود. گرفتاری اش که تمام شد، دوباره به حال پیش از گرفتاری برمی گردد، گویا اصلاً اتفاقی نیفتاده بود. امروزه می دانند که ذهن انسان قابلیت های شگرفی دارد. یکی از آن قابلیت ها این است که حوادث پیشین را به کلی تغییر می دهد، گاه تنها خاطره ای از آن می ماند، و گاه خاطره ای هم باقی نمی ماند. چه بسیار انسان هایی که کسی را دیوانه وار دوست می دارند، معشوق که ترکشان می کند، گمان می کنند دیگر زندگی نخواهند کرد، چند صبحی که می گذرد دیگری را عاشقند! و دوباره و دوباره! با این مقدمه ای کوتاه آیه را بخوانیم:

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا: هنگامی که به انسان رنج و گرفتاری عمیقی می‌رسد، ما را در همهی احوالش می‌خواند: نشسته، ایستاده، حتی وقتی در بستر خوابیده است!

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ: چون گرفتارش را رفع کنیم، می‌رود پی زندگی‌اش! گویا اصلاً برای رفع رنجش ما را نخوانده بود.

كَذَلِكَ زَيْنٌ لِّلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: آری این چنین رفتار زیاده‌خواهان زینت داده شده است. تعبیر بسیار دقیق و شگرفی است. درباره‌ی زینت داده شدن اعمال انسان به طور مبسوط عرائضی بیان شد. دلیل حال انسان در مواجهه با رنج‌ها، در این عبارت آمد. انسان خود را زیبا می‌پندارد! باورها، خصوصیات اخلاقی، و کردارش را شایسته می‌پندارد. گرفتار که می‌شود لحظاتی متوجّه حال حقیقی خود می‌شود، رنج که تمام شد دوباره در جایگاه شکوه پنداری خویش می‌نشیند.

تعبیر به مسرف از آن جهت است که قناعت را انسان در عصر سرمایه‌داری فراموش کرده است. همه‌ی مکانیزم‌های موجود انسان را دعوت به تجمل و حرص می‌کنند. جامعه، حکومت‌ها، رسانه‌ها و ... همه در این فرآیند نقش دارند. انسان فراموش کرده است که می‌تواند زندگی سالم و ساده‌ای داشته باشد. به قدر حاجت از دنیا بهره گیرد و اضافات و حواشی را رها کند. انسانی که می‌تواند در خوراک، پوشاک، مسکن، و ... به قدر نیاز اکتفا کند، در هر کدام به زیاده‌خواهی روی آورده است. بر اثر زیاده‌خواهی حرص و لذّت‌جویی آمد. در نتیجه‌ی حرص، رنج‌های پیاپی و اندوه آمد. و همه‌ی این رذائل را برای این‌که بتواند با خیال راحت انجام دهد، زینت داد. زینت بخشید تا شرم حداقلی نیز نداشته باشد. بنابراین راه از آگاهی و نگاه واقعی به زندگی می‌گذرد. از جهت عملی نیز راه قناعت است. با این دو بال انسان می‌تواند از چرخه‌ی ویران‌کننده‌ی زندگی غرق در دنیا رها شود. اندکی گفته شد و مابقی رها شد. این کریمه را در چند خط و صفحه نمی‌توان شرح داد، کتاب‌ها می‌خواهد تا اندکی درک گردد.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: طُوبَى لِمَن ذَكَرَ الْمَعَادَ، وَعَمِلَ لِلْحِسَابِ، وَقَنِعَ بِالْكَفَافِ، وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ.

نهج‌البلاغه قصار ۴۴

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ﴿١٣﴾

بی‌گمان نسل‌های پیش از شما را چون ستم کردند نابود کردیم، به پیامبران‌شان که برهان‌های روشن آوردند ایمان نیاوردند (بر آن نبودند که ایمان آورند)؛ این چنین مجرمان را کیفر می‌دهیم.

انسان‌ها در دنیا می‌آیند و می‌روند. عده‌ای در حیات خود به خویش و دیگران ستم می‌کنند. باور و ایمان پیدا نمی‌کنند. لجاجت در ایمان نیاوردن دارند. به پیامبران الهی که براهین روشنی آورده‌اند، بی‌توجهند. مرگ آنان چه با عذاب چه به مرگ عادی هلاکت است. چرا که انسان اگر زندگی کافرانه کند، هدر رفته است.

معنای کریمه عرض شد، تنها چند نکته درباره‌ی آیه معروض داریم. این کریمه ادامه‌ی آیه‌ی ۱۲ است. تنبّهی است بر کسانی که تنها در هنگام مصائب یاد خدا می‌افتند. خداوند متعال به پیشینیان تنبّه می‌دهد. به این‌که مانند شما بسیاری بوده‌اند و اکنون در خاکند. دیگر مطلب این‌که مردن کافر هلاکت است. لزوماً لَقَدْ أَهْلَكْنَا به معنای عذاب الهی نیست. گرچه مرگ با عذاب هم هلاکت است. مطلب دیگر این‌که جهت اطلاق هلاکت بر مرگ، ظلم و ستم است. کفر وقتی در انسان ریشه دواند، ابتدا به خود ستم می‌کند، سپس به دیگر انسان‌ها. البته که جنس ظلم به خود و انسان‌ها متفاوت است. ظلم به خود از دست دادن عمر در غفلت و کفر است، و ظلم به دیگران تضييع حقوق آنان است. مطلب دیگر این‌که عبارت مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بار معنایی بیشتری از ایمان نیاوردن دارد. همان‌طور که در ترجمه عرض شد به معنای بر آن نبودند که ایمان بیاورند است. آخر این‌که كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ همان هلاکت اینان در هنگام مرگ است.

ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿١٤﴾

سپس شما را از پس ایشان جانشینان در زمین قرار دادیم، تا بنگریم چگونه عمل می کنید.

هر عده ای که می روند، انسان هایی دیگر جانشینان آنان روی زمین می شوند. این رفت و آمد انسان ها در هستی برای این است که همگی در معرض ابتلاء الهی قرار گیرند. باور و ایمان به همه عرضه می شود، اگر حقیقت را باور کردند، نجات پیدا می کنند، و اگر غرق در دنیا و لذات آن شدند، هلاک می شوند.

لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ اشاره ی به امتحان و ابتلاء در هستی دارد. در سوره ی كهف آیه ی ۷ آمد: إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا. عبارت كَيْفَ تَعْمَلُونَ یک بار دیگر در سوره ی اعراف آیه ی ۱۲۹ آمده است: قَالُوا أَوْزَيْنَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ. داستان این آیه مربوط به درددل کردن بنی اسرائیل با موسی است. به موسی گفتند: پیش از آن که نزد ما بیایی آزار و اذیت می شدیم، اکنون نیز آزار می شویم! موسی به آن ها دلداری داد: عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ. گفت امید که خداوند دشمنانتان را از میان ببرد، و شما را در زمین جانشینان آن ها قرار دهد، تا ببیند که شما چه می کنید.

علی بن ابراهیم (رحمة الله عليه): لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ يَعْنِي حَتَّى تَرَى؛ فَوَضَعَ النَّظَرَ مَكَانَ الرُّؤْيَةِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۳۴

علی بن ابراهیم (رحمة الله عليه): لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ يَعْنِي تَابِعِينَ [شما چگونه عمل می کنید] که در اینجا نظر (نگریستن با تأمل) به جای رؤیت (دیدن عادی) به کار رفته است.

آیات ۱۵ تا ۲۵:

وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّا بُرْءَانِ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلَقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾

چون آیات روشن و روشنگر ما بر ایشان خوانده شود، آنان که به دیدار ما امید ندارند، گویند: قرآنی جز این بیاور، یا تغییراتی در آن ده! بگو (پیامبرم): مرا نسزد که از پیش خود آن را تغییر دهم، جز از آنچه بر من وحی می شود پیروی نمی کنم. بی تردید اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از عذاب روزی بزرگ بیمناک می شوم.

الْقَاءُ: مقابله الشئ و مصادفته معاً. (مفردات راغب)

آیات قرآن روشن و روشنگر است. هنگامی که آیات قرآن بر عده ای از ناباوران که امیدی به لقاء ما نداشتند خوانده شد، سخن عجیبی می گفتند: برای ما قرآنی دیگر بیاور، غیر از قرآنی که برای ما تلاوت می کنی. یا اگر قرآنی دیگر نمی آوری، در آن تغییراتی ایجاد کن! در پاسخ اینان بگو: قرآن را خود نساخته ام که هر وقت خواستم آن را عوض کنم یا تغییر دهم، هرگز نمی توانم با نظر خودم آیات قرآن را تغییر دهم. هر آنچه برای شما تلاوت می کنم، وحی الهی است که بر قلبم القاء می شود. اگر چنین کنم، از عذاب قیامت که روزی با عظمت است خائف خواهم بود.

به نکاتی توجه کنیم: اول این که در وصف گویندگان این سخن آمد: لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا، باور به دیدار ما ندارند. آمدن این تعبیر به جهت تأکید آیه ی ۷ است: إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأْنَنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ. آنان که چنین سخن گزافی می توانند بر زبان جاری کنند، همانند که وصفشان در آیه ی ۷ آمد: غرق شدگان در دنیا.

دوم این که دلیل گفتن چنین سخنی این بود که قرآن با باورها و امیالشان سازگار نبود و در تضاد نیز بود. برای همین نمی توانستند قرآن را بپذیرند. قرآن با باور کافرانیهی آنها، و دنیاپرستی شان می جنگید. به جای این که در خود شک کنند، قرآنی را طلب کردند که کاری با دنیاخواهی شان نداشته باشد.

سوم این که نمی توانستند باور کنند قرآن ساخته ی پیامبر نیست، گمان می کردند پیامبر خود قرآن را ساخته و پرداخته کرده، و خود نیز می تواند آن را تغییر دهد.

چهارم این که پیامبر تأکید داشت که قرآن وحی است، در اختیار من نیست تا هر زمان شما را خوش نیامد تغییرش دهم. در سوره ی نجم، آیات ۳ و ۴ آمد: وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.

پنجم این که تا سخنی به نقاط حسّاس وجودی انسان اصابت نکند، گاردی ندارد، اما به محض این که احساس کند باید تغییر ماهوی کند گاردی سخت می گیرد.

در آخر عظمت وجودی نبی اکرم است. پاسخ ایشان باورناکردنی است. در پاسخ سخن گزافشان زبان به ملامت و شماتت آنان نمی گشاید. مشکل را در آنان نمی یابد. بلکه تنها از جایگاه خود و رابطه اش با قرآن سخن می گوید. تنها می فرماید: مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَبَدِّلَهُ مِنْ تَلَقَّاءٍ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ؛ من که خود قرآن را نساخته ام تا بتوانم آن را تغییر دهم! و در ادامه از خشیت خود نسبت به خداوند متعال سخن می راند. آری پیامبرمان را باید از قرآن بشناسیم او عبد تامّ خداوند است. تنها عبد می تواند چنین پیراسته سخن گوید، و خود را در هستی هیچ کاره ببیند. جانم فدای او.

قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٦﴾

بگو (پیامبرم): اگر خدا می خواست قرآن را بر شما نمی خواندم، و خدا نیز شما را به قرآن آگاه نمی کرد. پیش از این عمری در میان شما به سربردم (و چنین سخنانی از من نشنیدید)، نمی خواهید فکر کنید؟!

ادامه ی پاسخ پیامبر در این آیه بیان می شود. حضرت می فرماید: اگر خدا اراده می کرد، من این قرآن را برای شما تلاوت نمی کردم، و اگر چنین میشد شما هیچ گاه به قرآن علم و آگاهی پیدا نمی کردید. سپس پیامبر اشاره ای می فرماید به سابقه ی حضور خود در میان مردم، تا با این استدلال وحی بودن قرآن کریم را اثبات نماید. می فرماید: من پیش از نزول

قرآن، سالیانی با شما زندگی کردم، آیا تا کنون جملاتی شبیه به قرآن از من شنیده‌اید؟! اگر قرآن را خود ساخته و پرداخته بودم، باید پیش از ۴۰ سالگی نیز مانند آن را از من می‌شنیدید. در پایان کریمه دعوت به تعقل می‌شود. فکر کنید ببینید قرآن می‌تواند ساخته‌ی ذهن پیامبر باشد.

توجه کنیم که این آیات تنها مختصّ یاوه‌گویان زمان پیامبر نیست. بلکه مخاطب آیات همه‌ی انسان‌هایی هستند که با شنیدن معارف ناب و حقیقی، آن را به تأویل می‌برند. مطابق میل خود معارف را تطبیق می‌کنند. آری عده‌ای مانند ما در اصل وحی بودن قرآن، به ظاهر شکّی نداریم، اما تا می‌توانیم آیات را مطابق خواهش‌ها و امیالمان می‌فهمیم. تا مبدا از مسیر انحطاطی که در پیش گرفته‌ایم عقب مانیم. این خود یکی از مصادیق بارز تفسیر به رأی است.

فَنَ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ ﴿١٧﴾

و کیست ستمکارتر از آن که بر خدا دروغی بدهد، یا آیاتش را تکذیب کند؟ به‌راستی مجرمان رستگار نمی‌شوند.

دو گروه در این آیه در قالب استفهام انکاری ظالم‌ترین افراد معرفی می‌شوند:

اول آنان که افترى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا؛ کسانی که بر خداوند دروغ می‌بندند. مراد کیست؟ پیامبر اگر به گفتار اینان وقعی می‌نهاد، و قرآن را باب میل آنان تغییر می‌داد، افتراءزننده بر خداوند بود. و البته تعمیم آیه هر کسی است که بافته‌ها و اوهام خود را به خداوند و اهل بیت نسبت می‌دهد.

دوم آنان که كَذَّبَ بِآيَاتِهِ؛ کسانی که آیات خداوند را تکذیب می‌کنند. اینان کیانند؟ مخاطبین قرآن کریم که از پیامبر خواستند قرآن را دگرگون یا تغییر دهد. پیامبر که به سخن اینان توجهی نکرد، و آنان آیات الهی را تکذیب کردند. تعمیم تطبیق مکذّبین آیات خداوند، هر انسانی است که می‌فهمد حقیقتی از جانب اوست، اما برای این که مسیر زندگی‌اش بر هم نخورد آن را تکذیب می‌کند.

إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمَجْرِمُونَ: اینان مجرمند، وقتی بر خدا دروغ بستی و آیات او را انکار کردی، زمینه‌ی هر فسادى در انسان ایجاد می‌شود. روشن است که چنین انسانی رستگار نخواهد شد.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَنْصُرُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنْبِئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٨﴾

جای خدا چیزهایی می‌پرستند که نه زیانشان رساند، و نه سودشان دهد؛ گویند: این‌ها شفیعان ما نزد خدا هستند. بگو (پیامبرم): خدا را به چیزی خبر می‌دهید که در آسمان و زمین خود نمی‌دانند؟! او منزّه و برتر از شرکی است که می‌ورزند.

توصیف مشرکان در این آیه آمد. در گذشته عرض شد که بت‌ها برای آنان واسطه‌هایی بودند که می‌پرستیدند. بالاستقلال آن‌ها را خدا نمی‌دانستند. از متن آیه نیز به وضوح این امر روشن است.

استدلال خداوند در کریمه روشن است، می‌فرماید: معبودانی را اختیار کرده‌اند که نه می‌توانند سودی بدیشان رسانند، و نه ضرری از آن‌ها دفع کنند. معلوم است چیزی که نه ضرر می‌رساند و نه سود، ذی‌شعور نیست. همان‌طور که آنان سنگ و چوب و مانند آن را می‌پرستیدند. چه طور چیزهایی را پرستش می‌کردند که فاقد شعورند؟ مشرکان چنین پاسخ دادند: هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ، گفتند که ما بالاستقلال بت‌ها را نمی‌پرستیم، بلکه آن‌ها واسطه‌هایی هستند بین ما و خداوند! از آن جهت که خدا در دسترس حسی آن‌ها نبود، و مشرکان غرق در محسوسات بودند، چیزهایی را خود ساختند و واسطه قرار دادند. خداوند متعال به پیامبرش می‌گوید بدیشان بگو: چه طور این معبودها شفیعانند و خود خدا در آسمان‌ها و زمین از این واسطه‌ها بی‌خبر است؟! مراد این است که اگر قرار باشد شفیعی بین خالق و خلق باشد، باید خداوند آن شفیعان را قرار دهد، نه مخلوقات! بنابراین مفهوم کلام این است که چنین شفیعانی وجود ندارند. اگر

خداوند اراده می‌کرد که شفیعانی را میان خود و انسان قرار دهد، آن‌ها را از موجودات فاقد شعور از جنس چوب و سنگ اختیار می‌کرد؟!

تا این جا فحوای کریمه را درباره‌ی بت پرستان مشرک شرح کردیم. اما روشن است که آیه قابل تعمیم به همه‌ی مشرکان نیز هست، بت پرست و غیر بت پرست. شامل همه‌ی انسان‌هایی که در هستی معبودانی غیر از خدا اختیار می‌کنند. نام معبود بر آن بگذارند، یا نه. معبودان می‌توانند انسان، جایگاه، پول، شهرت، و ... باشد. انسانی که معشوقی را می‌پرستد مشرک است. انسانی که کرنش و خضوع نسبت به انسانی دیگر به واسطه‌ی جایگاهش دارد مشرک است. انسانی که برای رسیدن به مقامی یا شهرتی همه‌ی اصول متعارف اخلاق را زیر پا می‌گذارد مشرک است. انسانی که بنده‌ی پول است مشرک است و ... بت پرستی مدرن! شکلش تغییر کرد اما اصل موضوع هنوز پابرجاست. برخی از این معبودان مانند انسان‌های دیگر دارای شعورند، اما حقیقتاً توانایی رساندن کوچک‌ترین ضرر و نفعی به انسان ندارند. انسان متوهم است که گمان می‌کند دیگر انسان‌ها یا جایگاه و ثروت می‌تواند برای او خیر و شر داشته باشد. اما انسانی که با توحید حداقل آشنایی یافت، می‌فهمد که جز خداوند متعال هیچ کس در هستی توان رساندن کوچک‌ترین خیر، یا دفع حداقل شر را از او ندارد. همان‌طور که در سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۲۶ آمد: **قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتَذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.**

سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ: خداوند متعال از باورهای مشرکانه‌ی اینان منزّه است و مبرا. شرک انسان وهمی است که در خویش می‌بافد، ساحت خداوند از موهومات مشرکانه منزّه است. ساحت خداوند والا و برتر از این است که گردی از باورهای اینان بر او نشیند. این آیات سوره‌ی اسراء شرح کریمه‌ی فوق است: **قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَا يَبْتَغُوا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا، تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا.** (۴۲-۴۴)

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ فِي مَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٩﴾

مردم جز امتی یگانه نبودند، آن‌گاه اختلاف کردند؛ اگر سخنی از پروردگارت پیشی نگرفته بود، میان آن‌ها در آن‌چه اختلاف دارند داوری میشد.

اکثر مفسرین وحدت مردم را وحدت در عقیده و دین تطبیق کرده‌اند، و در اختلاف پس از وحدت اقوال متعددی دارند. برای خوانش اقوال می‌توانید به تفاسیر مانند مجمع‌البیان که اقوال را آورده است مراجعه کنید. آن‌چه از جهت تاریخ انسان در قرآن مشاهده می‌شود، غیر از کلام مفسرین است. هیچ‌گاه از زمان حضرت آدم، انسان‌ها دارای دین و باور واحدی نبوده‌اند. همواره کفر و ایمان در کنار یکدیگر بوده است. از زمان آدم که قابیل هابیل را کشت، تا زمان حاضر. چه زمانی بوده که مردم در باور امتی واحد بودند، و پس از آن اختلاف کردند؟!

بنابراین درک کریمه مشکل است. برای شرح کریمه از بیتی از جناب شیخ محمود شبستری در گلشن راز مدد جوییم:

سخن‌ها چون به وفقِ منزل افتاد
در افهامِ خلائق مشکل افتاد

شرح این بیت فوق‌العاده در ابیات پیشین ایشان آمده است:

ز احمد تا احد یک میم فرق است
جهانی اندر آن یک میم غرق است

بر او ختم آمده پایان این راه

در او مُنزل شده «أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ»

مقام دلگشایش جمع جمع است

جمال جانفزایش شمع جمع است

شده او پیش و دل‌ها جمله از پی

گرفته دست دل‌ها دامن وی

در این ره اولیا باز از پس و پیش

نشانی داده‌اند از منزل خویش

به حدّ خویش چون گشتند واقف

سخن گفتند در معروف و عارف

یکی از بحر وحدت گفت أَنَا الحق

یکی از قرب و بعد و سیر زورق

یکی را علم ظاهر بود حاصل

نشانی داد از خشکی ساحل

یکی گوهر برآورد و هدف شد

یکی بگذاشت آن نزد صدف شد

یکی در جزو و کل گفت این سخن باز

یکی کرد از قدیم و مُحدث آغاز

یکی از زلف و خال و خط بیان کرد

شراب و شمع و شاهد را عیان کرد

یکی از هستی خود گفت و پندار

یکی مستغرق بت گشت و زَنّار

بالاجمال این که تکویناً همه‌ی موجودات من جمله انسان خاضع و منقاد اویند. در سوره‌ی روم آیه‌ی ۲۶ آمد: وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَهُ قَانِتُونَ. برای قانت معادل مناسبی در فارسی وجود ندارد. فرمان‌بردار ترجمه کرده‌اند، امّا فرمان‌بردار نتیجه‌ی فعلی قانت است. قانت حال حقیقی موجودات نسبت به حضرت حقّ است. درک آیات این چینی از بطن آیات توحیدی قرآن برمی‌آید. درک وحدت حقیقی که آمد، این آیات نیز به قدر وسع درک می‌شود. مَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً رِيشه در همین معنا دارد. این که عده‌ای به فطرت الهی اشاره کرده‌اند، و فطرت همه‌ی انسان‌ها را توحیدی دانسته و وحدت را وحدت فطرت معنا کرده‌اند، درست است امّا کامل نیست. چرا که وحدت فطرت نیز ذیل كُلُّ لَهُ قَانِتُونَ است. در این باب سخن بسیار می‌توان گفت، امّا محذوراتی دارد، به همین جهت به اشاره‌ای که عرض شد کفایت می‌کنیم.

فَاخْتَلَفُوا به چه معناست؟ هر اختلافی که در میان انسان‌ها افتاد در این عبارت می‌گنجد. انسان متوجّه عالم ماده شد، به آن پیوسته و وابسته شد، نفس ظهوراتی از خود بروز داد، درک وحدت به کثرت محض رسید، و اختلاف آغاز شد. به شعر مرحوم شبستری بازگردیم و در آن تأمل نماییم.

وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ: مراد از کلمه فرمان و امر الهی است. یعنی اگر تقدیر الهی بر این نبود که ایشان زندگی کنند، و فرصت داشته باشند، به خاطر اختلافی که ایجاد کردند، عذاب می شدند. فرصت دارند تا از کثرات درآیند، و مدرک وحدت حقیقی گردند.

این سنت الهی است که اختلاف در هستی جریان داشته باشد. اگر کسی گمان کند که می تواند جامعه ای یک پارچه بسازد، باید در عقل و آگاهی او شک کرد. در تاریخ وحدت میان انسان ها مشاهده نمی شود. حتی آن گاه که انسان های الهی مانند پیامبران حکومت داشتند.

وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ﴿٢٠﴾

گویند: چرا نشانه ای از پروردگارش بر او نازل نشده است؟ ایشان را بگو: نهان تنها از آن خداست؛ منتظر باشید، من نیز با شما از منتظرانم.

از دیگر القائنات و شکوکی که کافران گفتند این بود: چرا پیامبر معجزه ای نمی آورد؟! چرا بر او که ادعای نبوت دارد آیه ای نازل نشده است؟! کلام آن ها نشان می دهد که قرآن را معجزه نمی دانستند. معجزه را اموری می دانستند که خرق عادت باشد. از پیشینیان هم حتماً معجزات موسی و عیسی را شنیده بودند. انتظار داشتند که محمد نیز به سان انبیاء پیشین معجزاتی داشته باشد. البته که روشن است کلام آن ها صرفاً القاء شبهه بود. اگر پیامبر معجزات درخواستی آن ها را نیز می آورد ایمان نمی آوردند. اما باید دانست که قرآن از آن جهت که کلام و معجزه ای ابدی است، ورای زمان و مکان است، برای ذهن های عموم مردم پذیرش چنین اعجازی دشوار است.

فَقُلْ إِنَّمَا الْغِيبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ: در پاسخ شبهه‌ی کافران، خداوند متعال به پیامبر می‌فرماید بدیشان بگو: غیب هستی تنها از آن خداست. من تنها فرستاده‌ی او هستم. از این‌که معجزه‌ی دیگری به من عطا خواهد شد یا تنها معجزه‌ی من قرآن کریم است خبر ندارم. منتظر باشید شاید خداوند آیه‌ی دیگری عطا کرد. من نیز با شما انتظار می‌کشم. این پاسخ شگرف است. خلاصه‌ی هستی است که چنین اعلام بی‌اطلاعی می‌کند. و آگاه نبودن خود از غیب را در قرآن بیان می‌کند. بیان او پس از هزار و اندی سال به ما رسیده است، و تا ابد در هستی شنیده خواهد شد. او حامل مهم‌ترین کلام و اعجاز هستی است، اما در برابر خواسته‌ی نابه‌جای کافران، آن‌ها را ملامت نمی‌کند، بلکه می‌فرماید من نیز با شما انتظار می‌کشم، و آگاهی از نهان هستی ندارم. جانم فدای محمد.

دراختصاص غیب به خداوند متعال به این دو آیه نیز توجه کنیم:

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ. (هود، ۱۲۳)
وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (نحل، ۷۷)

عده‌ای از مفسرین پاسخ پیامبر را فَاَنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ دال بر انتظار عذاب دانسته‌اند. ذهن‌های مشوب به پاداش و عذاب باید چنین باشد. اگر به عده‌ای از به ظاهر عالمان بود، همه‌ی هستی جز عده‌ی اندکی از شیعیان باید عذاب می‌شدند! از فحوای کلام روشن است که سخن پیامبر دلالت بر انتظار عذاب ندارد. اول این‌که پاسخ می‌دهند من به غیب و نهان هستی آگاه نیستم. ممکن است خداوند اعجاز دیگری عطا کند، و در عین حال ممکن است تنها معجزه‌ی من همین قرآن باشد. مرحوم علامه‌ی طباطبایی آیه‌ی ۴۶ همین سوره را وعده‌ی فرستادن آیه‌ای که مورد انتظار بود می‌داند: وَ إِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّعَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ. فارغ از صحت یا عدم صحت فرمایش مرحوم علامه که در آیه‌ی ۴۶ بدان خواهیم پرداخت، نشان می‌دهد که پیامبر احاطه‌ی به غیب را از خود نفی می‌کند، اما احتمال آمدن آیه‌ی دیگری را نفی نمی‌کند. دوم این‌که انتظار کشیدن در کنار مردم، از باب شفقت است، نه خوف، چگونه ممکن است این عبارت را دال بر انتظار آمدن عذاب دانست. اگر چنین بود چرا پیامبر فرمود: إِنِّي

مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ! پیامبری که رحمة للعالمین (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ، انبیاء ۱۰۷) است، برای چه باید انتظار عذاب در کنار کافران بکشد؟!

الصَّادِق (علیه السلام) - عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَر بْنَ مُحَمَّدٍ (علیه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ فَقَالَ الْمُتَّقُونَ شِيعَةُ عَلِيٍّ (علیه السلام) وَالْغَيْبُ فَهُوَ الْحُجَّةُ الْغَائِبُ وَ شَاهِدُ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ يَقُولُونَ لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ فَأَخْبَرَ عَزَّوَجَلَّ أَنَّ الْآيَةَ هِيَ الْغَيْبُ وَالْغَيْبُ هُوَ الْحُجَّةُ وَ تَصْدِيقُ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً يَعْنِي حُجَّةً.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۴۰ / بحار الأنوار ج ۵۲، ص ۱۲۴

از یحیی بن ابی القاسم نقل است: از امام صادق (علیه السلام) درباره‌ی تفسیر آیه‌ی الف. لام. میم. این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست. پرهیزگاران را راهنماست: آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز می‌گذارند، و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند. (بقره/۳۱) سؤال کردم. امام در جواب فرمود: مقصود از الْمُتَّقُونَ در این آیه، شیعیان علی (علیه السلام) هستند و الْغَيْبُ حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است و دلیل من بر این گفتار، آیه‌ی **وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ** است. خداوند عزوجل [در قرآن]، غیب را به نام آیهٔ بیان کرد و غیب همان حجت [و دلیل] است و شاهد این گفتار، کلام خداوند است که می‌فرماید: **وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً**؛ ما فرزند مریم و مادرش را آیه و نشانه‌ی خود قرار دادیم. (مؤمنون/۵۰) که [آیه] معنای حجت و دلیل است.

الرّضا (علیه السلام) - عن مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ سَأَلْتُهُ عَنْ شَيْءٍ مِنَ الْفَرَجِ فَقَالَ أَلَيْسَ أَنْتَ تَنْتَظِرُ الْفَرَجَ مِنَ الْفَرَجِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ ... فَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّهُ إِنَّمَا يَجِيءُ الْفَرَجُ عَلَى الْيَأْسِ فَقَدْ كَانَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ أَصْبَرَ مِنْكُمْ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۴۰ / العیاشی ج ۲، ص ۱۳۸

از محمدبن فضل نقل است: از ایشان درباره‌ی موضوع فَرَج پرسیدم. فرمود: «مگر نمی‌دانی که انتظار فَرَج، بخشی از فَرَج است؟ و خداوند نیز فرموده است: فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ پس بر شما باد شکیبایی! چرا که گشایش و فَرَج تنها به وقت یأس و ناامیدی پدید می‌آید، و مردمان پیشین شکیباتر و صبورتر از شما بودند».

وَإِذَا أَدْفَنَّا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُمْ إِذَا هُمْ مَكْرُوفٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ ﴿٢١﴾

و چون به مردم پس از رنجی که به آنان رسید رحمتی بچشانیم، ناگاه در آیات ما بدانندیشی و نیرنگ کنند؛ بگو (پیامبرم): خداوند زودتر تدبیر و نیرنگ تواند کرد. بی‌تردید رسولان (فرشتگان) ما آن‌چه بدانندیشی می‌کنید را می‌نویسند.

عموم انسان‌ها مصداق این آیه هستند، و اختصاص به کافران ندارد. زندگی چنین است: رنج و اتمام رنج، چرخه‌ای که بارها و بارها تا لحظه‌ی مرگ تکرار می‌شود. خداوند می‌فرماید ما رحمتی که پس از گرفتاری، رنج، و مشکلات انسان را فرا می‌گیرد، به انسان می‌رسانیم. تعبیر اَدْفَنَّا فوق‌العاده است. معنای اَدْفَنَّا چشاندن است. چه بسا اشاره‌ای به این داشته باشد که دوباره برای انسان رنج و گرفتاری پیش می‌آید؛ اکنون رحمتی چشانید تا انسان در رنج غرق نشود.

انسان پس از رحمتی که چشید چه می‌کند؟ به جایگاه قبل از رنج باز می‌گردد. همان انسان مکار متکبر می‌شود. آن‌ها که در زندگی مشرکانه و کفرانه غوطه‌ورند، به مکر و نیرنگ در هستی می‌پردازند، مابقی به دنیاپرستی!

خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید به ایشان بگو: اگر ما می‌خواستیم مانند شما نیرنگ و مکر کنیم، از شما پیش‌تر بودیم. آن‌چه باور دارید و می‌کنید ثبت و ضبط می‌شود. ما فرشتگانی داریم که همه‌ی نیرنگ‌ها و بداندیشی‌های شما را ثبت می‌کنند.

فحوای کلام قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ، نشان می‌دهد که خداوند متعال با مکر با انسان مقابله نمی‌کند. بلکه با رحمت با انسان مواجه می‌شود. شواهد آن بسیار است، اما از ابتدای همین کریمه استفاده کنیم: إِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءَ مَسَتْهُمْ؛ خداوند عالم مطلق است، می‌داند که انسان پس از رحمتی که چشید إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا خواهد بود. اما دوباره و دوباره به او رحمت را می‌چشانند. بنابراین إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ جنبه‌ی تربیتی دارد. چه بسا انسان بفهمد که در هستی رها شده نیست، در حضور خداوند متعال و فرستادگان اوست. چه بسا به خود آید و رویه‌ی دیگری در پیش گیرد.

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٢٢﴾

اوست که شما را در خشکی و دریا می‌راند، تا چون در کشتی‌ها باشید و آن‌ها با بادی سازگار پیش برندشان، بدان شادمان گردند؛ ناگاه تندبادی بر آن‌ها وزیدن گیرد، و موج‌ها از هر سو بدیشان رسد، دریابند که از هر سو گرفتار آمده‌اند، آن‌گاه خداوند را از عمق جان می‌خوانند: اگر ما را از این گرفتاری برهانی، بی‌تردید از سپاسگزاران خواهیم شد.

الْقُلُوبُ: السفينة، و يستعمل ذلك للواحد والجمع.

الْعَصْفُ وَالْعَصِيفَةُ: الذي يُعَصَفُ مِنَ الزَّرْعِ، و يقال لحطام النبات المتكسر: **عَصَفٌ**. قال تعالى: **وَ الْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ** «الرحمن:

١٢» **كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ** «الفيل: ٥» و **رِيحٌ عَاصِفٌ** «يونس: ٢٢» (مفردات راغب)

مثالی برای کریمه‌ی قبل در این آیات بیان می‌گردد. مثال کشتی و دریا در قرآن مورد توجه است. چرا که حال بی‌چارگی انسان را به وضوح نشان می‌دهد. انسان در خشکی و دریا حرکت می‌کند. شاید گمان می‌کند که با علم و فنون توانسته است مرکب خشکی و بحری بسازد و با آسودگی بیشتری از جایی به جایی برود. اما این خداست که او را می‌راند و سیر می‌دهد: هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ. در دریا انسان‌ها با کشتی‌ها حرکت می‌کنند. فلک هم برای مفرد به کار می‌رود هم جمع. از آن‌جا که آمد: جَرَيْنَ بِهِمْ مراد کشتی‌هاست. انسان وقتی در کشتی است و باد سازگار می‌وزد، و او را پیش می‌راند، شادمان و سرمست است؛ اما آن دم که بادی تند و سهمگین وزیدن گیرد، و موج‌ها از هر سو کشتی را فراگیرند، انسان درمی‌یابد که کار تمام است، و زودا که غرق شود. در آن حال که هیچ یآوری ندارد، و هیچ کس نمی‌تواند او را برهاند دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ، خدا را از اعماق جان صدا می‌زند. همو که پیش از آن مست و متکبر بود، وقتی در تنگنا قرار گرفت او را با همه‌ی وجودش می‌خواند. چنین می‌گوید: لَئِنْ أُنْجِيتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ. اگر مرا از این مصیبت برهانی، دیگر شاکر خواهم شد.

تعبیر جالبی است، انسان در دنیا عادت کرده است بر مدار پاداش حرکت کند. هر آن‌چه می‌کند را به نیتی انجام می‌دهد. نمی‌تواند کاری را بی‌مزد و بی‌منت انجام دهد. مسیر دنیا چنین است و انسان را در خود غرق کرده است. در مواجهه‌ی با خداوند متعال نیز همین تفکر را دارد. حتی در اوج گرفتاری نیز می‌خواهد مزدی برای خداوند تعیین کند، تا خداوند او را نجات دهد! فکر می‌کند با وعده‌ی شاکر بودن باید خود را برهاند! ما انسان‌ها موجودات عجیبی شده‌ایم. در این چند سطر که بالاجمال بیان شد دقت بفرمایید.

فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٣﴾

اما همين كه آن‌ها را نجات دهد، در زمين به ناحق گردن‌كشی می‌كنند! ای مردم، سرکشی‌تان تنها به زیان خودتان است، تنها بهره‌ای از زندگی دنیویست. آن‌گاه بازگشت شما تنها سوی ماست، و شما را بدانچه می‌کردید آگاه كنیم.

بغی

ابن فارس بقوله « ٢٧١/١ »: « **بغی: أصلان:** أحدهما طلب الشيء، و الثاني جنسٌ من الفساد. فمن الأول: بغيت الشيء أبغيه إذا طلبته. و أبغيتك الشيء إذا أعتكك على طلبه. و **البُغْيَةُ** و **البَغْيَةُ**: الحاجة. و الأصل الثاني: قولهم **بغى الجرح** إذا ترامى إلى فساد، ثم يشتق من هذا ما بعده. **فالبغى الفاجرة**، تقول: **بغت تبغي بغاءً و هي بغی.** و منه أن يبغى الإنسان على آخر. و منه **بَغْيُ المطر** و هو شدته و معظمه. و إذا كان ذا بغی فلا بد أن يقع منه فساد. و **البغی الظلم**»

اما وقتی انسان را نجات می‌دهیم، به رویه‌ی باطل پیش از گرفتاری برمی‌گردد. همان‌طور که در آیه‌ی ٢١ خواندیم: إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا. بغی را در واژگان اگر واکاوی کنیم به این معناست: وقتی طلب و خواست آن‌قدر زیاد و حریصانه شود که طالب به فساد روی آورد. خداوند متعال درباره‌ی حال این انسان می‌فرماید: إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ؛ از حرص و فساد تنها کسی که متضرر می‌شود و زیان می‌بینید خودتان هستید. نه به خداوند زیانی می‌رسد، نه حتی به آن کسانی که در حَقِّشان جفا می‌کنید. همه‌ی حرص و آرز و لذت‌جویی‌تان مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا است. چشم که بر دنیا بندید هیچ‌کدام باقی نیست. در سوره‌ی قصص آیات ٦٠ و ٦١ خواندیم: وَ مَا أَوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ زِينَتُهَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى أَ فَلَا تَعْقِلُونَ، أَمْ مَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ. به شرح سوره‌ی قصص مراجعه بفرمایید.

ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: در نهایت بازگشت شما و همه سوی ماست. دنیایان تمام خواهد شد، ابتلائات، گرفتاری‌ها، رنج‌ها، همه روزی تمام می‌شود. پیش آمد تا به حقیقت راهی بیابید و دست از تمتع سرمستانه بکشید. نزد ما که حاضر شوید، به هر آنچه باور داشتید و کردید آگاهتان کنیم.

برای تکمیل بحث این سه آیه شایسته است که آیات دیگری در قرآن که با این مضمون است را نقل کنیم. در خود سوره یونس نیز مهمان آیه ۱۲ بودیم: وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنِّهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَانُ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زِينٌ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. و دیگر آیات:

وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ، فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَاوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ، لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ. (عنكبوت ۶۴-۶۶)
أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ، وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلُلِ دَعَاوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ. (لقمان ۳۱-۳۲)
وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوهُ إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ. (زمر ۸)
فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. (زمر ۴۹)

مولانا نیز مثالی دارد که بسیار خواندنی است، البته این اشعار مطالب ارزشمند دیگری نیز دارد، اما به جهت مثالی که در مطلع آن بیان شده است اشعار را نقل می‌کنم.

آنچنانک ناگهان شیری رسید

مرد را بر بود و در بیشه کشید

او چه اندیشد در آن بردن بین

تو همان اندیش ای استاد دین

می کشد شیر قضا در بیشه ها

جان ما مشغول کار و پیشه ها

آنچنانک از فقر می ترسند خلق

زیر آب شور رفته تا به حلق

گر بترسندی از آن فقر آفرین

گنجهاشان کشف گشتی در زمین

جمله شان از خوف غم در عین غم

در پی هستی فتاده در عدم

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أُنْزِلَتْهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾

جز این نیست که مثل زندگی این دنیا مانند آبی است که آن را از آسمان فروفرستیم تا رستنی‌های زمین - از آن‌چه مردم و چهارپایان می‌خورند - با آن درآمیزد؛ چون زمین زیبایی خود را برگرفت و آراسته شد، اهل آن پندارند که خود بر بهره‌بردن از آن توانایند؛ ناگاه امر ما شب‌هنگام یا روز در رسد، پس آن را چنان درویده گردانیم، گویا دیروز هیچ نبوده است؛ این چنین آیات را برای گروهی که می‌اندیشند به تفصیل بیان می‌کنیم.

الرُّحُفُ: الزينة المزوّقة، و منه قيل للذهب: زُخْرُفٌ. (مفردات راغب)

حصید: ابن فارس «٧١/٢»: «أصلان، أحدهما: قطع الشيء والآخر إحكامه، وهما متفاوتان، فالأول حصدت الزرع وغيره حصداً. و الأصل الآخر قولهم: **جبل مُحَصَّدٌ أي مفتول.** و من الباب شجرة **حصداء** أي كثيرة الورق، و درع **حصداء** محكمة».

لَمْ تَغْنِ از ریشه‌ی غنی است. معنا روشن است، اما وقتی در مکان استعمال شود به گفته‌ی راغب معنای اقامت داشتن می‌دهد: وَ غَنِيَ فِي مَكَانٍ كَذَا: إِذَا طَالَ مَقَامُهُ فِيهِ مُسْتَغْنِيًا بِهِ عَنِ غَيْرِهِ بَغْنَى.

روش قرآن کریم تمثیل و استعاره در بیان معارف است. معارف اگر با مثال بیان نگردد غامض است. در سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۲۱ که از زیباترین آیات قرآن کریم است، جهت آوردن مثال بیان شد: لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.

در آیه خداوند متعال زندگی دنیوی را در قالب مثالی بیان می‌نماید. مثل دنیا مانند بارانی است که از آسمان فرومی‌فرستیم، به واسطه‌ی آب باران زمین حیات پیدا می‌کند، و گیاهان از زمین می‌رویند؛ از گیاهان انسان‌ها و حیوانات تغذیه می‌کنند. زمین نیز به واسطه‌ی باران زیبا و آراسته می‌گردد. مردم با دیدن زیبایی‌های زمین شامل گیاهان و میوه‌های گوناگون، می‌پندارند که می‌توانند هرگونه بخواهند در زمین تصرف کرده، و کشت و درو کنند. ناگاه فرمان ما بر این تعلق می‌گیرد که کشت و محصولات ایشان از میان برود. شب‌هنگام یا روز، طوفانی، باران شدیدی، و مانند آن می‌آید و هر آن‌چه کشته بودند را از میان می‌برد. چنان از میان می‌برد که گویا پیش از آن اصلاً زراعتی انجام نشده بود.

حال اندکی در استعاره‌ای که خداوند متعال بیان کرد بیندیشیم. زندگی انسان در دنیا در ابتدا ساده و پیراسته است. کودک هیچ نمی‌داند، و تعلق به هیچ چیز ندارد. آرام آرام که رشد می‌کند، ریشه می‌دواند. یاد می‌گیرد، وابسته می‌شود، شاد و غمگین می‌شود. به سنین جوانی که می‌رسد، در اوج شکوفایی است. البته گاه انسان‌ها زودتر و گاه در میان‌سالی به قله‌ی رشد می‌رسند. خود را به انواع هنر، دانش، مال و ... می‌آراید. اما دیر یا زود طوفان‌ها آغاز می‌شود. گرفتاری‌ها، بیماری‌ها، مرگ عزیزان، از دست دادن معشوق، ورشکستگی، و ... بحران که آمد انسان از هم پاشیده می‌شود. گویا همه‌ی آن‌چه در گذشته با خود جمع کرده بود، ناگاه از دست می‌رود. هیچ کدام از آن‌ها به کار نمی‌آید. وجود انسان شخم می‌خورد! آن‌چه چنین نباید را تعلق و وابستگی نشاید. انسان در معرض بحران است، این که اکنون بحرانی نیامده است، به این معنا نیست که نخواهد آمد، دیر یا زود انسان را درخواهد نوردید. آنان که با بحران عمیق مواجه بوده‌اند متوجه عرض حقیر می‌شوند. در بحران دنیا رنگ می‌بازد. گویا اصلاً وجود ندارد. انسان تنها طالب این است که به لحظات پیش از بحران برگردد. اما بحران که تمام شد، ذهن شگرف انسان خاطرات را تغییر می‌دهد، آن‌قدر زیبا این کار را می‌کند که انسان دوباره به زندگی قبلی خویش باز می‌گردد. بحران می‌آید تا انسان بیندیشد، به پوچ بودن دنیا پی‌برد. اما انسانی که نمی‌خواهد فکر کند، کتاب‌ها می‌نویسد برای غلبه بر بحران! بیرون آمدن موفقیت‌آمیز از دل بحران! آن تندبادی که آمد و هر آن‌چه کاشته بودیم را درو کرد، باز هم خواهد آمد، بارها و بارها.

كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ: آری ما آیات و معارف را چنین تفصیل و شرح می‌دهیم، تا قابل اندیشیدن برای شما باشد. اگر مجمل و مختصر بیان میشد، در آن فکر نمی‌کردید. شرح دادیم، تمثیلات فراوان آوردیم، از ابزارهای خوف و رجاء بهره جستیم، تا شاید بیندیشید و به خود آیید.

آیات قرآن سرشار از زیبایی‌های ادبی و بلاغی است؛ شایسته است چند نکته‌ی ادبی را در کریمه بیان کنیم:

فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ: یعنی آمیزش رویدنی‌های زمین با آب باران؛ تعبیر ادبی بسیار زیبایی است. می‌توانست بفرماید دانه‌ها با باران می‌رویند، اما فرمود رستنی‌های زمین با باران می‌آمیزند!

حَتَّىٰ إِذَا أُخْذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ: می‌توانست گفته شود: از زمین به واسطه‌ی بارش باران درختانی زیبا روید. اما گفته شد: زمین زینت برگرفت و خود را آراسته کرد! گویا زمین بانویی در پی خودنمایی و آراستگی است، و به واسطه‌ی باران خود را نمایاند.

أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا: مراد از أَمْرُنَا آمدن عذاب نیست؛ در تمثیل و استعاره عذاب معنا ندارد! فرمود امر ما شب‌هنگام یا روز می‌آید. مراد باران شدید، طوفان و مانند آن است.

جَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ الْأَمْسِ: حصید را درویده ترجمه کردیم، همان‌طور که اکثر مترجمین ادبی قرآن ترجمه کرده‌اند. نفرمود خشک کشد و از میان رفت. فرمود زمین را درویدیم، گویا ما آن را درو کردیم، اما چنان درو کردیم که هیچ نماند، انگار پیش از آن هیچ زراعتی در زمین نشده بود.

أمیرالمؤمنین (علیه السلام): فَاجْعَلُوا عِبَادَ اللَّهِ اجْتِهَادَكُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا التَّزَوُّدَ مِنْ يَوْمِهَا الْقَصِيرِ لِيَوْمِ الْآخِرَةِ الطَّوِيلِ فَإِنَّهَا دَارُ عَمَلٍ وَالْآخِرَةُ دَارُ الْقَرَارِ وَالْجَزَاءِ فَتَجَافَوْا عَنْهَا فَإِنَّ الْمَغْتَرَّ مَنْ اغْتَرَّ بِهَا لَنْ تَعُدَّوْا الدُّنْيَا إِذَا تَنَاهَتْ إِلَيْهَا أُمْنِيَّةُ أَهْلِ الرَّغْبَةِ فِيهَا الْمُحِبِّينَ لَهَا الْمُطْمَئِنِّينَ إِلَيْهَا الْمُفْتُونِينَ بِهَا أَنْ تَكُونَ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ الْآيَةُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۴۴ / الکافی ج ۸، ص ۱۷۳

امام علی (علیه السلام): ای بندگان خدا! کوشش خود را در این دنیا به کارگیری تا در مدّت کوتاه آن برای زمان طولانی آخرت توشه بردارید؛ زیرا دنیا خانه‌ی کار و آخرت خانه‌ی قرار و آسایش و رسیدگی به جزای کارهاست. و دل را از آن بکنید؛ زیرا فریب‌خورده کسی است که فریب آن را بخورد. هرگز دنیا را نهایت آرزوی خود قرار ندهید، زیرا کسانی که نهایت میل و رغبت خود را در [لذّت‌جویی از] دنیا قرار داده‌اند و به آن عشق می‌ورزند و به آن اطمینان دارند، در نهایت فریب آن را می‌خورند. [پس چنین نباشید و گرنه] مصداق همان چیزی می‌شوید که خدای عزّوجلّ می‌فرماید: **كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ.**

السَّجَّاد (علیه السلام) - عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) يَعِظُ النَّاسَ وَيُزْهِدُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَيُرْغِبُهُمْ فِي أَعْمَالِ الْآخِرَةِ بِهَذَا الْكَلَامِ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) وَحُفِظَ عَنْهُ وَكُتِبَ كَانَ يَقُولُ ... فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يُحِبَّ زَهْرَةَ الدُّنْيَا وَعَاجِلَهَا لِأَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِهِ وَلَمْ يُرْغِبْهُمْ فِيهَا وَفِي عَاجِلِ زَهْرَتِهَا وَظَاهِرِ بَهْجَتِهَا وَإِنَّمَا خَلَقَ الدُّنْيَا وَخَلَقَ أَهْلَهَا لِيَبْلُوَهُمْ فِيهَا أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا لِآخِرَتِهِ وَإِيْمُ اللَّهِ لَقَدْ ضَرَبَ لَكُمْ فِيهِ الْأَمْثَالَ وَصَرَّفَ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ فَازْهَدُوا فِيمَا زَهَدَكُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهِ مِنْ عَاجِلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْبَيَّتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نَفْصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ فَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ يَتَفَكَّرُونَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۴۴ / الکافی ج ۸، ص ۷۵

سعید بن مسیب می‌گوید: علی بن حسین (علیه السلام) مردم را روزهای جمعه در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نصیحت و موعظه نموده و از دنیا بر حذر می‌داشت و به امور اخروی ترغیب می‌فرمود. سخنان ایشان، حفظ و نوشته شده است. ایشان می‌فرمود: «از خدا بترسید و تقوای الهی پیشه کنید، و بدانید که خداوند متعال فریبندگی‌های دنیا و امور زودگذر آن را برای هیچ‌یک از اولیاء خود نپسندیده است، و آنان را به دنیا و فریبایی ظاهر خوشایند آن تشویق ننموده، و دنیا و اهل دنیا را فقط به این خاطر آفریده است که آنان را بیازماید، تا معلوم گردد که کدامشان به عمل بهترند (کهف/۷). به خداوند متعال قسم، که او مثال‌های زیادی برای شما زده است و نشانه‌های روشن برای مردمی که عقلشان را به کار می‌گیرند بیان نموده است و لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ هیچ نیرویی جز نیروی خدا نیست (کهف/۱۸). پس در امور زودگذر دنیا که خداوند دستور کناره‌گیری از آنها را صادر کرده زهد پیشه کنید؛ زیرا خداوند که فرموده‌اش حق است می‌فرماید: إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَيَّنَّتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ؛ پس ای بندگان خدا! از جمله مردمی باشید که می‌اندیشند».

وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلٰى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِيْ مَنْ يَّشَاءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ﴿٢٥﴾

خدا به وادی سلام می خواند، و هر که را اراده کند به راه راست می نماید.

خداوند متعال انسان را تکویناً به وادی امن و آسایش می خواند. آمدن انبیاء، کتب، و دیگر آیات، همه برای همین دعوت الهی است. ظهور تکوین در هستی است. خداوندی که بشر را آفرید، او را رها نکرد، دائماً او را به حقیقت دعوت می کند. راه را به او می نماید. با فرستادن پیامبران، کتب آسمانی، و نشانه های بسیاری که در خلقت قرار داده است، به راه مستقیم انسان را فرا می خواند. دنیا را در آیات پیشین توصیف کرد، و راه رهایی از تعلّق به دنیا را نشان داد؛ همهی این ها مصداق این کریمه است. آیه ای شگرف که فلسفه ی وجودی پیامبران و کتب الهی است.

مرحوم علامه در تفسیر شریف المیزان بیان ارزشمندی دارند، اصل عبارت ایشان و ترجمه ی آن را از ترجمه ای که بر المیزان شده است نقل می کنیم:

الدعاء من العبد لربه عطف رحمته و عنايته إلى نفسه بنصب نفسه في مقام العبودية و المملوكية، و لذا كانت العبادة في الحقيقة دعاء لأن العبد ينصب فيها نفسه في مقام المملوكية والاتصال بمولاه بالتبعية و الذلة ليعطفه بمولويته و ربوبيته إلى نفسه و هو الدعاء. و إلى ذلك يشير قوله تعالى: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ: المؤمن- ٦٠» حيث عبر أولاً بالدعاء ثم بدله ثانياً بالعبادة.

و اما دعوت و دعای بندگان عبارت است از اینکه بنده خدا با خواندن پروردگارش رحمت و عنایت پروردگار خود را به سوی خود جلب کند، و خواندنش به این است که خود را در مقام عبودیت و مملوکیت قرار دهد، به همین جهت عبادت در حقیقت دعاء است، چون بنده در حال عبادت خود را در مقام مملوکیت و اتصال به مولای خویش قرار می دهد و اعلام تبعیت و اقرار به ذلت می کند تا خدا را با مقام مولویت و ربوبیتش به خود معطوف سازد، دعا هم عینا همین است. و خدای تعالی به همین اتحاد حقیقت دعاء و عبادت اشاره دارد، آنجا که می فرماید: **وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي**

أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ. که ملاحظه می‌کنید در اول، فرمان به دعاء داده، سپس همین تعبیر به دعاء را مبدل به تعبیر عبادت کرده است.

مرحوم علامه درباره‌ی سلام نیز مطالب نفیسی دارند:

و السلام من أسمائه تعالى لأن ذاته المتعالية نفس الخير الذي لا شر فيه، و تسمى الجنة دار السلام حيث لا شر فيها و لا ضر على ساكنها، و قيل: إنما سميت دار السلام لأنها دار الله الذي هو السلام، و المال واحد في الحقيقة لأنه تعالى إنما سمي سلاما لبراءته من كل شر و سوء، و في سياق الآية ما يشعر بكون معنى السلام الوصفي مقصودا في الكلام. و قد أطلق سبحانه السلام و لم يقيده بشيء و لا ورد في كلامه ما يقيده ببعض الحشيات فهو دار السلام على الإطلاق و ليست إلا الجنة فإن ما يوجد عندنا في الدنيا من السلام إنما هو الإضافي دون المطلق فما من شيء إلا و هو مزاحم ممنوع من بعض ما يحبه و يهواه، و ما من حال إلا و فيه مقارنات من الأضداد و الأنداد. فإذا أخذت معنى السلام مطلقا غير نسبي تحصل عندك ما عليه الجنة من الوصف، و انكشف أن توصيفها بهذه الصفة نظير توصيفها في قوله: «لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا: ق- ۳۵، فإن سلامة الإنسان من كل ما يكرهه و لا يحبه تلازم سلطانه على كل ما يشاؤه و يحبه.

و في تقييد دار السلام بكونها عند ربهم دلالة على قرب الحضور و عدم غفلتهم عنه سبحانه هناك أصلا، و قد تقدم الكلام في معنى الهداية و معنى الصراط المستقيم في مواضع من الأبحاث السابقة كتفسير سورة الحمد و غيره.

کلمه سلام یکی از اسمای خدای تعالی است، و وجه آن این است که ذات متعالی خدای تعالی نفس خیر است، خیری که هیچ شری در او نیست، بهشت را هم اگر دار السلام گفته‌اند به همین جهت است که در بهشت هیچ شر و ضرری برای ساکنان آن وجود ندارد. بعضی گفته‌اند "اگر بهشت را دار السلام خوانده‌اند بدین مناسبت است که بهشت خانه خداست، که نامش سلام است". ولی برگشت هر دو وجه در حقیقت به یک معنا است، برای اینکه اگر خدای تعالی هم، سلام نامیده شده برای همین است که از هر شر و سویی مبراء است، و سیاق و زمینه گفتار آیه دلالت دارد بر اینکه از کلمه سلام معنای وصفی‌اش مقصود است.

خدای سبحان در این آیه و در سایر آیات، کلمه سلام را مطلق آورده و به هیچ قیدی مقیدش نکرده، در سایر آیات کلام مجیدش نیز چیزی که سلام را مقید به بعضی از حیثیات کند دیده نمی‌شود، پس دار السلام بطور مطلق دار السلام است، و جایی که بطور مطلق دار سلامت باشد جز بهشت نمی‌تواند باشد، برای اینکه آنچه از سلامت در دنیا یافت شود سلامت نسبی است، نه مطلق، هیچ چیزی که برای ما سالم باشد وجود ندارد مگر آنکه همان چیز مزاحم بعضی از چیزهایی است که دوست می‌داریم، و هیچ حالی نداریم مگر آنکه مقارن با آن اضدادی برای آن هست.

پس، هر لحظه‌ای که بتوانی معنای سلامتی بطور مطلق و غیر نسبی را تصور کنی، همان لحظه توانسته‌ای وضع و اوصاف بهشت را تصور کنی، و برای کشف می‌شود که توصیف بهشت به دار السلام نظیر توصیف آن به جمله: **لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا** است، برای اینکه لازمه سلامت انسان از هر مکروه و هر آنچه که دوست نمی‌دارد این است که بر هر چه دوست دارد و می‌خواهد، مسلط باشد و هیچ چیزی نتواند جلو خواست او را بگیرد، و این همان معنای آیه فوق می‌باشد. در آیه مورد بحث دار السلام مقید شده به قید عند ربهم و این دلالت دارد بر اینکه اهل دار السلام دارای قرب حضورند، و در آنجا به هیچ وجه از مقام خدای سبحان غفلت ندارند، و ما در تفسیر سوره حمد و جاهای دیگر پیرامون معنای هدایت و معنای صراط مستقیم بحث کرده‌ایم. (پایان فرمایش مرحوم علامه)

از آن‌چه گفته شد معلوم می‌شود:

۱. دعوت خداوند در نهان و جان انسان است؛ دعوت برونی برای تنبّه دعوت باطنی است.
۲. دارالسلام را اگر تطبیق بر بهشت مصطلح کردیم، تطبیقی حداقلی است. مراد از دارالسلام مکان نیست، حال است. حال آرامش، رضایت، و بهجت قلبی؛ حالی که در آن خوف، حزن و مانند آن نیست. اگر مراد بهشت حقیقی باشد که بطن همین عالم است، البته که تطبیق درستی است. بهشت اصطلاحی تنها جلوه‌ای از این حال است.
۳. مراد از دعوت خداوند **فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا** است. الهام نمونه‌ی آشکاری از دعوت الهی است.
۴. غایت انسان دارالسلام است.
۵. **يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** شرح این دعوت است.

۶. انسان به دلایل متعدد شنوای دعوت خداوند نیست. وابستگی و تعلق به دنیا اول دلیل است. کبر و شرک دوم دلیل است. انس نداشتن با سکوت و گرفتار خواطر افسارگسیخته بودن سوم دلیل است. معاشرت با اهل غفلت و دنیا چهارم دلیل است؛ و قس علی هذا. حال اگر انسان بخواهد شنوای دعوت الهی شود باید با خودِ خود خلوت کند. باید بتواند خود را در تنهایی تحمّل کند. و این تنهایی در عصر ما چه اندازه دشوار است.

۷. اگر انسان شنوای دعوت الهی نشود نمی‌تواند مسیر حق و حقیقت را طی کند. چرا که تا جان شنوا نباشد، تنها شنوای گزاره‌هایی است که تأثیرشان در وجود انسان حداقلی است. اصلاً گزاره‌ها را می‌شنود تا جان‌ش شنوا گردد. آن‌ها همه مقدمه است.

۸. روشن است که در آیه‌ای به ظاهر کوتاه، راه و غایت بیان شد. بنابراین این کریمه از نفیس‌ترین آیات قرآن کریم است.

آیات ۲۶ تا ۳۰:

لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٦﴾

برای کسانی که نیکی کردند، جزای نیک و افزون بر آن است، و سیمایشان را نه غباری پوشاند نه خواری؛ آنان اهل بهشتند و در آن جاودانه‌اند.

رَهَقَهُ الْأَمْرُ: غَشِيَهُ بَقَهْر، يقال: رَهَقَتْهُ وَأَرْهَقَتْهُ نحو ردفته و أردفته، و بعثته و ابتعثته. قال: وَ تَرَهَّقَهُمْ ذِلَّةٌ «يونس: ۲۷»

الْقَتَرُ: تقليل النفقة، و هو بإزاء الإسراف. (مفردات راغب)

ابن فارس «۵/۵۵»: «أصل صحيح يدل على تجميع و تضيق. و الإقتار التضيق. و من الباب القتر ما يغشى الوجه من كرب. و القتر الغبار. فالأصل عندنا أن صياد الأسد كان يَقْتَرُ في قَتَرَتِهِ بلحم يجد الأسد ريحه، فيقبل إلى الزبية، ثم سميت ريح اللحم المشوي كيف كان قتاراً».

ملاحظات: جعل الراغب أصل قَتَرَ من القَتَر أي الغبار، و الصحيح أنه من الضيق و أنه استعير للغبار، و به قال ابن فارس، و هو مطابق لتفسير أهل البيت عليهم السلام أفصح من نطق بالضاد و أعلمهم بالعربية.

الدُّلُّ: ابن فارس «۲/۳۴۵»: «فالذل ضد العز. و يقال لما وُطِيَ من الطريق ذَلٌّ. وَ ذَلَّلَ الْكُفَّ تَذْلِيلًا: إذا لان و تدلى».

ملاحظات: ليس كل ذُلٌّ عن تصعب من صاحبه و قهر، فقد يكون بِإِرَادَةِ الإنسان و اختياره كذله لوالديه و إمامه.

انسانی که مسیر حق را انتخاب کرد، پاک بودن را برگزید، و نیکی کرد، جزایش مطابق حالش حسن خواهد بود. اما تنها پاداش مطابق رفتارش نمی‌بیند، بلکه نزد کریم مهمان است، بنابراین جزایی بسیار بیش از کردارش خواهد دید. همان‌طور که در آیه‌ی ۳۴ و ۳۵ سوره‌ی ق آمد: ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ، لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ. و در

سورهی سجده آیهی ۱۷ آمد: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. و در سورهی انعام آیهی ۱۶۰ آمد: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ.

وَلَا يَرَهُقُ وَجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ: رهق پوشانده شدن است. قتر در اصل واژه به معنای ضیق و تنگی است، و در غبار به نحو استعاری استعمال شده است. حال انسان نیک چنین است که بر سیمایش غباری نمی‌نشیند؛ غبار حزن و گرفتگی. کلام استعاری است، و بسیار لطیف. غبار و گرد که بر چهره بنشیند، چهره در هم می‌رود، گویا گرفته است. اهل بهشت سیمایشان گشوده است، نه از حزن در چهره‌شان اثری است، نه از قبض و گرفتگی. هم‌چنین سیمایشان سرشار از عزت الهی است. سرشکسته نیستند، خواری در سیمایشان مشاهده نمی‌شود. عزت دارند اما عزتشان از خداست. در ادامه‌ی سوره خواهیم خواند: أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ، لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ، وَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. (آیات ۶۲-۶۵)

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ: آری ایشان اهل بهشتند، نیک زیستند، و نیک مردند، در سرای آخرت نیز در نیک‌ترین حال خواهند بود. حال رضایت و آرامش ایشان ابدی است.

علی‌بن‌ابراهیم (رحمة الله علیه): لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ قَالَ النُّظْرُ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۵۲ / القمی ج ۱، ص ۳۱۱

علی‌بن‌ابراهیم (رحمة الله علیه) - لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ [مراد از زیادةٔ نظر کردن به وجه‌الله است.

الباقِر (علیه السلام): نَزَلَتْ قَوْلُهُ وَ لَا يَرَهُقُ وَجُوهُهُمْ قَتْرٌ لَا ذَلَّةٌ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام).

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۵۲ / بحار الأنوار ج ۴۱، ص ۶۲ / المناقب ج ۲، ص ۶۸

امام باقر (علیه السلام): آیه: وَ لَا يَرَهُقُ وَجُوهُهُمْ قَتْرٌ وَلَا ذَلَّةٌ در شأن امیرالمؤمنین (علیه السلام) نازل شده است.

وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَ تَزْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وَجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا
أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۷﴾

و کسانی که بدی کردند، کیفر بدی‌شان همانند بدی‌شان است؛ خواری آنان را بپوشاند، نگهدارنده‌ای در برابر خداوند ندارند؛ گویی چهره‌هایشان با پاره‌هایی از شبِ تاریک پوشانده شده است. اینان اهل دوزخند و در آن خواهند ماند.

العَصَمُ: الإِمْسَاكُ. و الإِعْتِصَامُ: الإِسْتِمْسَاكُ. قال تعالى: لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ «هود: ۴۳» أي لَا شَيْءَ يَعَصِمُ مِنْهُ.
(مفردات راغب)

در مقابل نیکان بدکردارانند. جزای آن‌ها به قدر بدی‌شان است. گرد خواری بر چهره‌شان هویدا است.

مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ یعنی نگهدارنده‌ای در برابر خداوند در آن روز ندارند. مراد این است که هر آن‌چه می‌پنداشتند در گرفتاری پناهشان خواهد بود، در آن روز هیچ‌کاره است. تنها از خداوند نجات برمی‌آید. این عبارت علاوه بر معنایی که عرض شد، اشاره‌ی روشنی هم به تنها عاصم هستی دارد. وقتی گفته می‌شود: در برابر خداوند عاصمی نیست، یعنی خداوند خود پناه و عاصم است.

كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وَجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا: استعاره‌ای از حال بدکرداران است. گویی چهره‌ی آنان با پاره‌هایی از شب تیره و تاریک پوشانیده شده است. هنر قرآن کریم حفظ بیان استعاری، حتی در بیان حال کافران است.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ: آری همان‌طور که بهشتیان جاودانه‌اند، بدکرداران نیز اهل جهنمند و در آن جاودان خواهند بود. درباره‌ی خلود در دوزخ بحث مبسوطی لازم است که ان‌شاءالله در آینده معروض خواهیم داشت.

الباقر (علیه السلام): هَؤُلَاءِ أَهْلُ الْبِدْعِ وَ الشُّبُهَاتِ وَ الشَّهَوَاتِ يُسَوِّدُ اللَّهُ وُجُوهَهُمْ ثُمَّ يَلْقَوْنَهُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۵۶ / بحار الأنوار ج ۲، ص ۲۹۸

امام باقر (علیه السلام): این‌ها بدعت‌آوردگان، شبهه‌افکنان، و شهوت‌رانان هستند، که خداوند متعال [در قیامت] رویشان را سیاه می‌کند، و این‌چنین با خدا دیدار می‌کنند.

الصَّادِق (علیه السلام): - عَنْ أَبِي بصير عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا قَالَ أَمَا تَرَى الْبَيْتَ إِذَا كَانَ اللَّيْلُ كَانَ أَشَدَّ سَوَادًا مِنْ خَارِجٍ فَلِذَلِكَ هُمْ يَزْدَادُونَ سَوَادًا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۵۶ / الکافی ج ۸، ص ۲۵۲

از ابوبصیر نقل است: امام صادق (علیه السلام) در این سخن خدای عزوجل **كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا**، فرمود: «آیا نمی‌بینی که وقتی شب می‌شود، درون خانه تاریک‌تر از بیرون آن است؟ و بدین ترتیب نیز بر سیاهی آن‌ها افزوده می‌شوند»

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ ﴿٢٨﴾

روزی که همه‌شان را محشور کنیم، سپس به مشرکان گوییم: شما و شریکانتان در جای خود باشید، آن‌گاه میان‌شان جدایی افکنیم. شریکانشان گویند: شما ما را نمی‌پرستیدید.

زِيلَ: عَرَّفَ الرَّاعِبَ الزَّوَالَ بِأَنَّهُ: «يُقَالُ فِي شَيْءٍ قَدْ كَانَ ثَابِتًا قَبْلُ». و لا يصح ذلك، بل يصح وصف الزوال لكل ما انتقل من حال الى حال و لو كان غير مستقر. كما فسر تَزَيَّلُوا بتفرقوا، و الصحيح أن معناه تميزوا عن بعضهم، فامتاز المؤمن عن الكافر. و التَّميُّزُ يكون بالتفرق و بغيره. (ملاحظات ذيل مفردات راغب)

در قیامت است که همگی آن‌ها محشور می‌شوند. به مشرکان چنین می‌گوییم: مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَكَائُكُمْ! این جمله نیز استعاری است. هر کدامتان در جای خود باشید! مراد این است که در دار حقیقت، روشن می‌شود که جایگاه شما مشرکان، و معبودانتان کجاست.

فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ: همان‌طور که در لغت آمد، زِيلَ به معنای جدا شدن است. در آن روز هر کدام به جایگاه واقعی و حقیقی خود برمی‌گردند. میان آن‌ها فاصله ایجاد می‌کنیم، و از هم جدایشان می‌کنیم.

قَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ: معبودانشان در آن روز گویند: شما ما را پرستش نمی‌کردید. آن‌ها شریکان را می‌پرستیدند، اما در حقیقت آن‌ها قابل پرستش نبودند، بنابراین سخن در آن روز از حقیقت است.

فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِن كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ ﴿٢٩﴾

همین بس که خداوند بین ما و شما گواه باشد، بی گمان ما از پرستش شما بی خبر بودیم.

ادامه کلام معبودانِ مشرکان در این آیه آمد. مشرکان برای فرار از شرکشان دنبال کسی بودند تا از زیر بار سنگین شرک در قیامت برهند، بهتر از معبودان و شریکان دروغین نمی توانستند بیابند. اما دار حقیقت، وادی روشن شدن است. شریکان پرستش آن‌ها را انکار کردند، و خداوند را گواه میان خود و مشرکان قرار دادند. سپس گفتند: إِن كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ: از این که شما ما را می پرستیدید بی خبر بودیم. در نتیجه مشرکان می مانند و مسئولیت شرکی که یک عمر در دنیا با خود حمل کردند.

هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٣٠﴾

آن جاست که هر کس آن چه را پیش فرستاده است درمی یابد، و سوی خداوند -سرور راستینشان- بازگردانده شوند؛ و آن چه می یافتند یافت نشود!

آری در آخرت، هر کس آن چه بوده و کرده است را خواهد یافت. مَا أَسْلَفَتْ یعنی هر آن چه که پیش فرستاده است. کلامی استعاری که درباره ی قیامت بارها در قرآن آمده است. گویا قیامت مکانی است که انسان می تواند باور و عمل صالح را پیش از رفتن خود به آن جا بفرستد، و وقتی خود حاضر شد باور و اعمالش را ببیند. وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ: در آن هنگام است که به سوی خداوند که مولای ایشان است برگردانده می شوند. مولا و سروری که حق است. تنها اوست که حق است، و در قیامت حق بودن او آشکار می گردد.

وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ: هر آنچه در دنیا به خیال و وهم می‌پرستیدند و باور داشتند، در آن جا گویا گم می‌شود. هر

چه می‌گردند اثری از آن نمی‌یابند. به این آیات توجه کنیم:

هَذَا لِكِ الْوَلَايَةِ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا. (سوره كهف ۴۴)

يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ. (غافر ۱۶)

وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ، ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ، يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ. (انفطار ۱۷-۱۹)

الصَّادِق (عليه السلام): إِذَا اسْتَقْبَلْتَ الْقَبِيلَةَ فَانْسَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَ الْخَلْقَ وَمَا هُمْ فِيهِ وَ اسْتَغْرِغْ قَلْبَكَ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ يَشْغَلُكَ عَنْ اللَّهِ وَ عَايِنْ بِسِرِّكَ عَظَمَةَ اللَّهِ وَ اذْكُرْ وَفُوقَكَ بَيْنَ يَدَيْهِ يَوْمَ تَبْلَوْنَ كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۵۸ / بحار الأنوار ج ۸۱، ص ۲۳۰

امام صادق (عليه السلام): هرگاه [برای نماز] به قبله روی کردی، دنیا و هر آنچه که در آن است و نیز مردم و هر حالتی

که دارند را فراموش کن؛ و اندیشه‌ی خود را از هر چیزی که تو را از خدا باز می‌دارد فارغ ساز. عظمت خدا را با چشم

باطن بنگر، و ایستادنت را در برابر خداوند [برای حسابرسی] به یاد بیاور. [آن روز] روزی است که **تَبْلَوْنَ كُلُّ نَفْسٍ مَا**

أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ؛ همه به آنچه قبلاً انجام داده مبتلا می‌شود و همه به سوی خدای یکتا، مولای حقیقی

خویش، بازگشت می‌یابند.

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): انْظُرُوا إِلَى الدُّنْيَا نَظَرَ الزَّاهِدِينَ فِيهَا فَإِنَّهَا وَاللَّهِ عَنْ قَلِيلٍ تُشْفَى الْمُتَرَفُّ وَتُحْرَكُ السَّائِكُ وَ تُزِيلُ الثَّأْوَى صَفْوُهَا مَشُوبٌ بِالْكَدْرِ وَ سُرُورُهَا مَنَسُوجٌ بِالْحُزْنِ وَ آخِرُ حَيَاتِهَا مُقْتَرِنٌ بِالضَّعْفِ فَلَا يُعْجِبَنَّكُمْ مَا يَغُرُّكُمْ مِنْهَا فَعَنُ كُتِبَ تُنْقَلُونَ عَنْهَا وَ كُلَّمَا هُوَ آتٍ قَرِيبٌ وَ هُنَالِكَ تَبْلُغُوا كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ۶، ص ۴۵۸ / بحار الأنوار ج ۷۵ ص ۲۱

امام علی (عليه السلام): به دنیا به دیده ی بی میلی نگاه کنید. به خدا قسم، به زودی دنیا شخص بی بندوبار را بدبخت می کند، و ساکن [و فرد مقیم در یک مکان] را به حرکت درمی آورد، و کسی را که اقامت گزیده حرکت می دهد. صفای [ظاهری] آن همراه با کدورت است و شادی آن بافته با اندوه. پایان زندگی دنیا (دوره ی پیری) همراه با ضعف و ناتوانی است. مبدا از چیزهای فریبنده دنیا خوششان بیاید! به زودی نقل مکان خواهید کرد و وقوع آن نزدیک است. هُنَالِكَ تَبْلُغُوا كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ.

آیات ۳۱ تا ۳۶:

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣١﴾

(پیامبرم به ایشان) بگو: کیست که شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ یا کیست که بر شنوایی و بینایی اختیار دارد؟ و کیست که زنده را از مرده، و مرده را از زنده برون آورد؟ و کیست که امور را تدبیر می‌کند؟ خواهند گفت: الله، به ایشان بگو: پس چرا تقوا پیشه نمی‌کنید؟!

سخن در این کریمه در خصوص انحصار اموری است در خداوند که عموم انسان‌ها بدان توجه ندارند. در قرآن کریم بارها امور جاری در هستی بیان می‌شود، و منحصرأ به خداوند متعال استناد داده می‌شود.

امر اول رزاقیت خداوند است. سیاق کریمه در قالب پرسش است: قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ: خداوند متعال به پیامبر می‌فرماید به ایشان بگو: چه کسی به شما از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ روزی از اموری است که انسان هر روز بارها و بارها با آن سر و کار دارد؛ از خوراک گرفته تا رزق معنوی. عموم ما انسان‌ها یا خود را عامل اساسی در کسب روزی می‌دانیم، یا علل و وسائط را. البته اگر تعارف را با خود کنار بگذاریم و به باور درونی خود مراجعه کنیم. بنابراین تکرار مفهوم رزاقیت الهی در قرآن به دو جهت است: اول ابتلای دائمی انسان بدان، و دوم باور نادرست انسان در کسب روزی. خداوند در این کریمه و در آیات بسیاری از قرآن کریم می‌فرماید: تنها من هستم که روزی‌دهنده‌ی شما از آسمان و زمین هستم. صرفاً به یک آیه‌ی دیگر اشاره می‌کنیم: أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أ إِلَهٌ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (سوره نمل ۶۴).

امر دوم مالکیت مطلق خداوند بر شنوایی و بینایی است: أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ؛ این فراز نیازمند دقتی مضاعف است. تعبیر گوناگونی در شرح این فراز بیان شده است. به اقوال مطروحه نمی‌پردازیم. عبارت صریح است. شنوایی و دیدن غیر از گوش و چشم است. گوش ابزار شنیدن است، چشم نیز ابزار دیدن. اما شنوایی و دیدن درک و فهمی است که در

پس آن است. در قرآن کریم چندین بار ترکیبِ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ به کار رفته است، من جمله آیه‌ی اول سوره‌ی اسراء: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. و چندین بار نیز ترکیبِ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ آمده است، مانند آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی انعام: وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. خداوند متعال شنیدن و دیدن را منحصر به خود می‌داند. علیم عامّ مطلق شنوایی، بینایی، و دیگر ابزار درک در هستی است. شنوایی و بینایی شناخته‌شده‌ترین و بیشترین ابزار ورودی علم و درک برای انسان است. اما انسان از دیگر حواس نیز برای درک بهره می‌برد، از غیر حواس نیز مانند دریافت‌های عقلی بهره می‌جوید. علیم به این جهت گفته شد که همه‌ی موارد را شامل گردد. پس از این مقدمه به اصل موضوع بازگردیم، در آیه‌ای که مهمانش هستیم خداوند فرمود: أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ؛ عرض شد مراد انحصار شنیدن، دیدن، و به طور کلی علم در خداوند متعال است. مالکیت در کریمه به همین معناست. حال سؤال این است: ما بالوجدان خود را بیننده و شنوا می‌دانیم، اگر چشم را ببندیم، و در گوش مانعی قرار دهیم، دیگر نه می‌بینیم و نه می‌شنویم؛ چگونه است که خداوند خود را مالک شنوایی و بینایی می‌داند؟ دَقَّتْ مضاعف در پاسخ به این پرسش لازم است. به دو طریق می‌توان به این پرسش پاسخ گفت:

اول ساختار فوق‌العاده پیچیده درک انسان از پیرامون خود، که هنوز هم با پیشرفت علم بر دانشمندان پوشیده است، هنر خداوند متعال است. آن قدر این موضوع پیچیده است که عده‌ای از علم ناامید و به فلسفه پناه برده‌اند. یکی از موضوعات مهمّ و اساسی در فلسفه معرفت‌شناسی است. این که انسان چگونه از جهان پیرامون خود آگاه می‌شود، آیا علم او به برون خود واقعی است یا نه؟ و سؤالاتی از این قبیل که مجال آن تفسیر قرآن نیست. ساختار و نظم ادراکی انسان کار خداوند است.

دوم بر اساس حقیقتی است که قرآن بر محور آن سیر می‌کند. وقتی زراعت، تیرانداختن، و در مقیاسی عام‌تر رزاق بودن، عالم بودن، و زنده بودن منحصر در خداست؛ شنوایی و بینایی نیز در او منحصر است. ما گمان می‌کنیم که می‌بینیم و می‌شنویم، اما اوست که می‌بیند و می‌شنود؛ همان‌طور که گمان می‌کنیم زراعت می‌کنیم، اما اوست که زراعت می‌کند:

أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ (واقعہ ۶۴) یا: أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ، أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ (واقعہ ۷۱-۷۲) این آیات که در قرآن کریم بسیار است تلنگر است. پاسخ در درک وحدت مطلق خداوند متعال است. او اگر در جایگاه احدیت درک شد، شنوایی، بینایی و مانند آن تکلیفش روشن است. احدیت خداوند متعال را باید در آیات سوره ی توحید و مانند آن جست. اندکی که قابل گفتار بود بیان شد، مابقی ناگفتنی است و یافتنی.

امر سوم وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ است. ترجمه ی این فراز روشن است: کیست که زنده را از مرده، و مرده را از زنده برون آورد؟ از اقوال عبور کرده و آنچه خود درک کرده ام را بیان می کنم. خداوند دائماً در شئون مختلف هستی زنده را از مرده و مرده را از زنده برون می آورد. گیاه را از خاک، حیوان و انسان را از نطفه، نباتی که دوباره خاک می شود، و حیوان و انسانی که دوباره به خاک بازمی گردند؛ در ساحتی دیگر مؤمن را از صلب کافر، کافر را از صلب مؤمن؛ این ها نمونه ای از حقیقت. اما این بیان می تواند تطبیق استعاری هم بشود. انسان هر آن می میرد و زنده می شود. چرا که هر آن افاضه ی وجودی بر او می گردد. هر لحظه خداوند متعال انسان را از لحظه ی ممات قبل حیات می بخشد، و هستی بخشی همان افاضه ی امانه و حیات است.

امر چهارم تدبیر هستی است: وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ. در آیه ی سوم سوره درباره ی تدبیر هستی سخن گفتیم. در این کریمه خداوند متعال از تدبیر عالم پرسش می کند. چه کسی تدبیر امور عالم را بر عهده دارد؟ عرض شد که تدبیر هستی ذیل ربوبیت خداوند است. برای مطالعه ی بیشتر به آیه ی سه مراجعه فرمایید.

فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ: پس از بیان ۴ امر فوق پاسخی که هر انسانی باید بدهد بیان شده است. در پاسخ پرسش های فوق می گویند: الله. آیا حقیقتاً انسان ها در جواب معارف فوق پاسخشان الله است؟ آیا در جان نیز قائلند که همه ی امورات هستی تنها در اختیار خداوند است؟ اگر این چنین است چرا دست از خود و دنیا نمی کشند، و خداپرست نمی شوند؟! این ها سؤالاتی است که باید پرسید، و باید بتوان به آن ها جواب داد.

به چند طریق به این پرسش‌ها می‌توان پاسخ گفت: اول این‌که فرمود: سَيَقُولُونَ، سین بر مضارع افاده‌ی مستقبل می‌کند. یعنی در آینده که حقیقت آشکار شود، پاسخشان چنین خواهد بود. دوم این‌که پاسخ آن‌ها در بیان زبانی نیست، بلکه در نهاد و تکوین است، در باطن همه‌ی انسان‌ها متقاد پروردگارند. سوم این‌که اگر کسی اندیشه کند، و گارد ذهنی محکمی نداشته باشد، حتماً خواهد گفت: اللَّهُ؛ گرچه بعد دوباره به آغوش دنیا باز گردد.

أَفَلَا تَتَّقُونَ: پس از بیانات فوق‌العاده‌ی پیشین نتیجه‌ای همراه با توبیخ گرفته می‌شود: حال که چنین است و غیر از خداوند تدبیر عالم را در اختیار ندارد اولاً، غیر از او محیی و ممیت نیست ثانیاً، غیر از او شنوا، بینا، و عالم نیست ثالثاً، غیر از او رازقی نیست رابعاً، چرا تقوا پیشه نمی‌کنید؟ تقوا مراعات حضور خداوند متعال در همه‌ی حالات و آنات است. وقتی خدا را چنین باور کردید، لابد باید دل به او بسپرید و مراعات حضورش کنید. مگر می‌شود انسان این معارف را باور کند، و غیر از انس با خداوند کاری در هستی داشته باشد؟ غیر از یاد دائم او به امری مشغول شود؟ روشن است معنایی که برای تقوا بیان گردید، با تقوای مصطلح تفاوت اساسی دارد.

فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصِرُّونَ ﴿٣٢﴾

این است الله، پروردگار راستین شما؛ پس از حق جز گمگشتگی چه خواهد بود؟ روی به کجا کرده‌اید؟!

آیه‌ی بی‌نظیری است، نتیجه‌ی آیات قبل در این کلمات به ظاهر کوتاه بیان شد. عبارت ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ بر باورمندان و اهل محبت بسیار شیرین و روح‌افزا است. اگر عبارات آیه‌ی پیشین را به جان پاسخ گفتید: الله؛ لابد که با خدای راستین و حق مواجه خواهید شد. وقتی انسانی خداوند را حی، مدبر، مالک، و رازق یافت، نتیجه‌اش یافتن خدای حقیقی است. در جانش خواهد شنید: ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ؛ و با این نوا جانش از محبت سیراب می‌گردد. خدایی را می‌یابد که مربی

اوست. خدایی که با انسان سخن گفت، او را از ظلمت رهانید، و با نور آشنا کرد. می‌یابد که تنها او حقّ است. جز او حقیقتی در عالم نیست.

حقّ واژه‌ای است به ظاهر روشن اما دقیق و نیازمند تأمل. ابتدا معنای واژه را در لغت بیان کنیم:

مقایس: يدلّ على إحكام الشيء و صحّته، فالحقّ نقيض الباطل.

التحقيق: هو الثبوت مع المطابقة للواقع.

حقّ امری ثابت است که تغییر در آن راه ندارد. می‌توان این‌طور تعبیر کرد که هر واقعه‌ای ظاهری دارد، که در بدو امر مشاهده می‌شود؛ و باطنی دارد که در ابتدا معلوم نیست. باطن امور حقّ است. تعبیر تقریباً خوبی که می‌توان در فارسی معادل حقّ دانست واقعیّت است. به همین جهت در قرآن حقّ مقابل باطل قرار گرفته است. در سوره‌ی بقره آیه‌ی ۴۲ آمد: وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

می‌فرماید حقّ را لباس باطل نپوشان! حقّ را مخفی نکن، در حالی که خود به آن آگاهی.

درآیه‌ای که از سوره‌ی یونس مهمان آن هستیم مرحوم علامه تقدیری قائلند. عبارتشان را نقل کنیم:

الجملة الأولى نتيجة الحجة السابقة، و قد وصف الرب بالحق ليكون توضيحا لمفاد الحجة، و توطئة و تمهيدا لقوله بعده: «فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ». و قوله: «فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ» أخذ بلازم الحجة السابقة لاستنتاج أنهم ضالون في عبادة الأصنام فإنه إذا كانت ربوبيته تعالى حقة فإن الهدى في اتباعه و عبادته فإن الهدى مع الحق لا غير فلا يبقى عند غيره الذي هو الباطل إلا الضلال.

فتقدير الكلام: فماذا بعد الحق الذي معه الهدى إلا الباطل الذي معه الضلال فحذف من كل من الطرفين شيء و أقيم الباقي مقامه إيجازا.

ایشان در کریمه باطل را مقابل حق قرار می‌دهند. هدایت را همراه حق و ضلال را همراه باطل می‌دانند. همان‌طور که عرض شد حق مقابل باطل در قرآن کریم کاربرد بسیار دارد.

بنابراین می‌توانیم ابتدای آیه را چنین معنا کنیم: این الله است، خدایی که ربّ شماست، و تنها واقعیت در هستی اوست.

معنایی دقیق و لطیف که نیازمند دقت بسیار است. شرحش دو آیه‌ی دیگر از قرآن کریم است:

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (قصص، ۸۸)
كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ، وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (الرحمن، ۲۶ و ۲۷)

حال مابقی کریمه را بخوانیم: فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ؛ اگر تنها واقعیت هستی درک نشد، و هر آنچه باطل است را حقیقی پنداشتیم، نتیجه‌اش گمگشتگی است. چه تعبیر دقیقی: ضلال. در گذشته عرض کردیم که واژگان را در بستر کلام باید معنا کرد. ضلّ به معنای گم‌شدن است. در گمراهی نیز به جهت گم‌شدن از مسیر حق استعمال شده است. در آیه مراد گمراهی اصطلاحی نیست. بلکه گم‌شدن است. وقتی انسان حقیقت و واقعیت را باور نداشت، گم‌شده است. انسان بدون حق خود را به هر چیزی آویخته می‌کند، به هر چیز امید می‌بندد، و روشن است که غیر از او همه فانی و هالکند. نه می‌توانند امیدی را به ثمر نشانند، نه حزن و اندوهی را مرتفع کنند. انسان بی‌پناه در هستی رها می‌شود. برای رهایی از بی‌پناهی به لذات خیالی پناه می‌برد، و هر روز گمگشته‌تر می‌گردد. آیه‌ی ۶۳ سوره‌ی حج در افاده‌ی آنچه عرض شد فوق‌العاده است: ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ.

فَأَنَّى تُصْرَفُونَ: تصرفون در مفردات راغب چنین معنا شد: رد الشئ من حالة إلى حالة، أو إبداله بغيره. روی گرداندن معادل مناسبی است، و با جملات قبلی آیه نیز سازگار است. مراد این است که اگر خدا حقیقت است، و پس از او همه چیز باطل و وهم است، به کدام سو روی کرده‌اید؟ چگونه از حق روی گردانده و به باطل متوجهید؟! استفهامی است همراه با توبیخ و هشدار.

كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٣﴾

این چنین سخن پروردگارت درباره‌ی آنان که فسق کردند-آنها که ایمان نمی‌آورند- به حقیقت پیوست.

کلیدواژه‌ی این آیه فسق است. خوب است اندکی در آن دقت کنیم. ابتدا فسق را از نظر لغوی بررسی کنیم، و سپس با توجه به آیات قرآن معنای فسق را جست‌وجو نماییم.

راغب چنین معنا کرده است: **فَسَقَ فلان:** خرج عن حجر الشرع، و ذلك من قولهم: **فَسَقَ الرُّطْبُ**، إذا خرج عن قشره، و هو أعم من الكفر.

در مقایس چنین آمد: هو الخروج عن الطاعة.

مرحوم مصطفوی در کتاب شرف التحقيق به طور مطلق خروج از مقررات دینی، عقلی، یا طبیعی را فسق می‌داند.

معنای لغوی فسق بار منفی ندارد. به معنای خروج خرما از پوسته است. سپس در هر خروجی استعمال شده است. و در ادبیات دینی خروج از اطاعت خداوند شمرده شده است.

حال به چند آیه از قرآن توجه کنیم:

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ (بقره، ۹۹)

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسَقُ الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (مائده، ۳)

وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يُسْأَلُهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (انعام، ۴۸-۴۹)

وَلَا تَاْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ
(انعام، ۱۲۱)

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (كهف، ۵۰)

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (حشر، ۱۹)

ملاحظه‌ی آیات نشان می‌دهد که فسق هم درباره‌ی فعل به کار رفته است، هم درباره‌ی فاعل. درباره‌ی فعل آمد: وَلَا تَاْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ؛ از آن‌چه نام خدا بر او برده نشده است نخورید، چرا که آن فسق است. در سوره‌ی مائده نیز الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخَنَازِيرِ و ... فسق نامیده شد. اما اکثر آیات در فاعل استعمال شده است، مانند: مَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ؛ تنها فاسقانند که به قرآن باور ندارند. در معنای لغوی آیه‌ی ۵۰ سوره‌ی کهف آمد: فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ؛ سخن درباره‌ی ابلیس است، می‌فرماید از امر پروردگارش خارج شد. به نظر حقیر جامع‌ترین تعبیر درباره‌ی فسق آیه‌ی ۱۹ سوره‌ی حشر است: مانند آنان که خدا را از یاد بردند نباشید، خدا نیز خودشان را از یادشان برد، فاسقان اینانند. عبارت فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ یعنی دچار خودفراموشی شدند. آن که از یاد خداوند غافل است، در واقع خود را فراموش کرده است، و اوست که فاسق است. همان‌طور که از آیات فوق روشن است، فسق معنایی اعم از کفر و شرک دارد. فسق ناظر بر نحوه‌ی زندگی انسان است. انسانی که از مدار حقیقت خارج می‌گردد، از زی‌انسانی خارج می‌شود، فاسق است. گاه فسق خروج از زی‌بندگی است، گاه خروج از اطاعت الهی است، گاه ظهور در کفر و شرک دارد. اما اصل معنا خارج شدن از مسیر حقیقت است.

حال به آیه بازگردیم: كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ. مراد از تحقّق کلمه پروردگار، حتمی شدن فرمان و امر الهی است. فحوای تحقّق چیست: أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ. این‌که اینان ایمان نمی‌آورند. چرا چنین است؟ چون عمری زندگی فاسقانه داشتند. دل به حقیقت نسپردند، و از زی‌انسانی و بندگی خارج بودند. نمی‌توان عمری فاسقانه

زیست و با ایمان بود. ایمان و فسق متناقضند. بنابراین روشن است که مراد از تحقق کلمه، اجبار و مانند آن نیست. ذهن کلام زده‌ی عموم ما به سرعت سراغ مباحث این‌چنینی مانند جبر و اختیار می‌رود. کلام بسیار روشن و متین است. می‌فرماید کسی که همه‌ی عمر فاسقانه زندگی کند، با ایمان در تضاد آشکار است، و هیچ‌گاه ایمان نخواهد آورد. این نتیجه‌ای است که در هستی قرار داده شده است. مراد از حَقَّتْ کَلِمَةُ رَبِّكَ همین است. زندگی مؤمنانه، به معنای اخلاقی و باورمند زیستن، موجب ایمان است؛ و زندگی فاسقانه، به معنای غافلانه زیستن موجب خودفراموشی است: فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.

العسکری (علیه السلام): سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنْذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ قَالَ الْإِمَامُ (علیه السلام) أَخْبَرَ عَنْ عِلْمِهِ فِيهِمْ وَهُمْ الَّذِينَ قَدْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۶۰ / بحار الأنوار ج ۱۷ ص ۲۱۹

امام عسکری (علیه السلام): [در مورد آیه:] برای آنان تفاوت نمی‌کند که آنان را [از عذاب الهی] بترسانی یا نترسانی ایمان نخواهند آورد (بقره/۶). امام (علیه السلام) فرمود: «خداوند از آگاهی خویش نسبت به آن‌ها خبر داده است، و آن‌ها کسانی هستند که خدا می‌داند که ایمان نمی‌آورند».

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنْتِ تُؤْفَكُونَ ﴿٣٤﴾

به ایشان بگو: از شریکانتان کسی هست که آفرینش را بیاغازد، سپس آن را بازگرداند؟ بگو: خداست که خلقت را آغاز کند، سپس بازش گرداند؛ چگونه روی گردانده‌اید؟!

أفک:

المقاییس: ۱۱۸/۱: يدل على قلب الشئ وصرفه عن جهته.

مجمع‌البیان: قلب الشئ عن وجهه فی الاصل، و منه الافک الکذب لأنه قلب المعنى عن جهة الصواب.

خداوند متعال در این آیه کلامی را به پیامبرش محمد القاء می‌کند که حاوی برهانی فطری بر وجود خداوند متعال است. می‌فرماید: از میان معبودانی که می‌پرستید کسی هست که هستی را آغاز کرده باشد و سپس آن را بازگرداند؟! اوست که مطابق آیه‌ی ۳ و ۴ همین سوره آفرینش را ابتدا کرد، و آن را باز می‌گرداند، و رجوع همه‌ی هستی به اوست: إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ، إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ.

عرض شد که ظهور و بروز ابتدایی خلقت و عود خلق، شروع آفرینش و بازگشت در قیامت است؛ اما معنای ادق آن هر لحظه‌ی موجودات است. هر آن هستی بر شئی افزوده می‌شود، و هر لحظه از آن پیش عود می‌کند.

قُلِ اللَّهُ يَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنْتِ تُؤْفَكُونَ: بگو پیامبرم، دوباره برایشان بازگو: الله است که خلق را آغاز کرد، و آن را برمی‌گرداند. بر این برهان می‌توانید اشکالی کنید؟ پس چرا از حقیقت روی‌برگردانده‌اید؟! أفک همان‌طور که در لغت آمد روی‌گرداندن است، دروغ نیز افک نامیده شد، چرا که تغییر معنای اصلی و درست است.

الرَّضَا (عليه السلام) - يَاسِرُ الْخَادِمِ قَالَ قُلْتُ لِلرَّضَا (عليه السلام) مَا تَقُولُ فِي التَّفْوِيضِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَوَّضَ إِلَيَّ نَبِيَّهِ (صلى الله عليه و آله) أَمْرَ دِينِهِ فَقَالَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا فَأَمَّا الْخَلْقُ وَ الرِّزْقُ فَلَا شَيْءَ قَالَ (عليه السلام) إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ يَقُولُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۶۰ / عیون اخبار الرضا ج ۲، ص ۲۰۳

یاسر خادم امام رضا (علیه السلام) گوید: به امام (علیه السلام) عرض کردم: «در مورد تفویض [و واگذاری امور خدا به پیامبر (صلى الله عليه و آله) و ائمه (ع)] چه می فرمایید؟» امام (علیه السلام) فرمود: «خداوند تبارک و تعالی امر دین خود را به پیامبرش واگذار نمود، و فرمود: هر چه پیامبر به شما داد بستانید، و از هر چه شما را منع کرد اجتناب کنید. (حشر/ ۷)؛ اَمَّا [مسائل تکوینی مثل] خلق کردن و رزق و روزی دادن چنین نیست [و از طرف خداوند به کسی واگذار نشد]. خداوند عز و جلّ آفریننده‌ی هر چیزی است و او می فرماید: خداوند همان کسی است که شما را آفرید، سپس روزی داد، بعد می میراند، سپس زنده می کند آیا هیچ یک از همتایانی که برای خدا قرار داده‌اید چیزی از این کارها را می توانند انجام دهند؟! او منزّه و برتر است از آنچه همتای او قرار می دهند». (روم/ ۴۰)

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَنْ يَهْدِيَ إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿٣٥﴾

(و هم چنین پیامبرم به ایشان) بگو: از شریکانتان کسی هست که به حقّ راه نماید؟ بگو: خدای به حقّ راه نماید. آیا کسی که به حقّ رهنمون می‌گردد سزاوارتر است که پیروی شود یا آن‌که خود راه نیابد مگر آن‌که او را راه نمایند؟! شما را چه شده؟ چگونه حکم می‌کنید؟! (اکثر ترجمه‌ی آیه از عابدالجابری است)

در ادامه برهان فطری دیگری بر زبان پیامبر جاری می‌شود. از شریکانتان کسی هست که بتواند به سوی حقّ راهبری کند؟ بگو بدیشان که تنها خداست که به حقّ راه می‌نماید. نباید ساده از این بیان نفیس الهی گذشت. مراد از حقّ خداوند متعال نیست. هر واژه را باید در بستر عبارت معنا کرد. به قرینه‌ی آیه‌ی بعدی که فرمود: **إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا**؛ مراد از حقّ حقیقت و واقعیت است. چرا که در برابر ظنّ آمد. حال مراد چیست؟ انسان هر آن‌چه را واقعیت و حقیقت می‌پندارد هدف و غایت قرار می‌دهد، و همه‌ی عمر خود را مصروف آن می‌گرداند. ممکن است آن‌چه را حقّ پنداشته است، حقّ نباشد، اما همین که در دیدگاه او باشد برایش کافی است. ممکن است رسیدن به مال و مکت فراوان را حقیقی پندارد، و همه‌ی عمر و همّت را مصروف آن گرداند. بنابراین انسان در تطبیق حقّ دچار اشتباه می‌شود، اما در پیروی حقّ اشتباه نمی‌کند. مطلب بسیار دقیقی است. تا انسان امری را حقیقت و واقعیت نداند مقصودش قرار نمی‌دهد. خداوند می‌فرماید: این تبعیت از حقّ را چه کسی در نهاد شما قرار داد؟

مرحوم علامه‌ی طباطبایی در کلامی نفیس این مهمّ را در المیزان بیان داشتند:

لقن سبحانه نبیه ص هذه الحجة و هي الثالثة الحجج، و هي حجة عقلية يعتمد عليها الخاصة من المؤمنين، و توضيحها أن من المرتکز في الفطرة الإنسانية و به يحكم عقله أن من الواجب على الإنسان أن يتبع الحق حتى إنه إن انحرف في شيء من أعماله

عن الحق و اتبع غيره لغلط أو شبهة أو هوى فإنما اتبعه لحسبانه إياه حقا و التباس الأمر عليه، و لذا يعتذر عنه بما يحسبه حقا فالحق واجب الاتباع على الإطلاق و من غير قيد أو شرط.

و الهادي إلى الحق واجب اتباعه لما عنده من الحق، و من الواجب ترجيحه على من لا يهدي إليه أو يهدي إلى غيره لأن اتباع الهادي إلى الحق اتباع لنفس الحق الذي معه وجوب اتباعه ضروري.

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ: در ادامه خداوند متعال می‌فرماید: حال بیندیشید، کدامین سزاوارتر است که تبعیت کنید: آن‌که هادی به حق است، و انسان را در نهادش تابع حق قرار داد، یا آن‌که اگر هادی نداشته باشد راه نمی‌یابد؟! خودش هادی که نیست هیچ، اگر خداوند او را راهبری نکند، خود گم‌شگته است. حال نظر تان چیست؟

الرَّضَا (عليه السلام): إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَئِمَّةَ يُوقِّفُهُمُ اللَّهُ وَيُؤْتِيهِمُ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِهِ وَحِكْمِهِ مَا لَا يُؤْتِيهِ غَيْرُهُمْ فَيَكُونُ عِلْمُهُمْ فَوْقَ عِلْمِ أَهْلِ الزَّمَانِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَىٰ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۶۲ / الکافی ج ۱، ص ۲۰۱

امام رضا (عليه السلام): خداوند متعال به پیامبران و ائمه توفیق داده و از خزانه‌ی دانش و حکمت خویش چنان به ایشان ارزانی می‌دارد که در حق هیچ‌کس چنین نمی‌کند، و در نتیجه دانش آنان، فوق علم مردم زمانه‌ی ایشان است. این معنا در این آیه وارد شده است: **أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ.**

امیرالمؤمنین (علیه السلام) - رَوَى عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهَلَالِيِّ، أَنَّهُ قَالَ: رَأَيْتُ عَلِيًّا (علیه السلام) فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) فِي خِلَافَةِ عَثْمَانَ وَ جَمَاعَةٍ يَتَحَدَّثُونَ وَ يَتَذَكَّرُونَ الْعِلْمَ ... فَقَالَ (علیه السلام) وَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) أَنْتَ مِنْنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرِ النَّبِيِّ، فَلَوْ كَانَ مَعَ النَّبِيِّ غَيْرَهَا لَأَسْتَشْنَاهُ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله)، وَ قَوْلُهُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَا تَتَقَدَّمُوهُمْ وَلَا تَخْلَفُوا عَنْهُمْ، وَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ، أَوْ فَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْخَلِيفَةُ عَلَى الْأُمَّةِ إِلَّا أَعْلَمَهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ (صلی الله علیه و آله)، وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَوْفَرَ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۶۲ / بحار الأنوار ج ۳۱، ص ۴۱۷

امام علی (علیه السلام) - [روزی در دوران خلافت عثمان، در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بین مسلمانان گفتگویی برقرار بود که طلحه بن عبدالله خطاب به علی (علیه السلام) گفت تو در جواب ابوبکر که حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل می کرد که بیان کرده باشد خداوند در خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله)، نبوت و خلافت را جمع نکرد. و هر دو را یکجا به آنان نداد، چه می گویی؟] علی (علیه السلام) در جواب به این سؤال فرمود: «گواه من این فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که می فرماید: جایگاه تو در نزد من همچون منزلت هارون (علیه السلام) است نزد موسی (علیه السلام)، به جز در نبوت. و چنانچه استثنایی غیر از نبوت بود، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده بود. و نیز این فرمایش که من در میان شما دو چیز به ودیعه می گذارم، کتاب خدا و عترت خودم که اهل بیت منند، پس اگر شما دست تمسک به آن دو زنید دچار ضلالت و گمراهی نگردید، هیچ کس را بر آنان مقدم مدارید و از ایشان جا نمانید و تخلف ننمایید، چیزی را به ایشان تعلیم ندهید زیرا ایشان از شما داناترند. آیا شایسته نیست که خلیفه ای امت، داناترین ایشان به قرآن و سنت باشد، همچنان که خداوند فرموده: **أَوْفَرَ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ**. [با این اوصاف آیا می تواند حدیثی که می گوید خلافت و نبوت در یک خاندان جمع نمی شود، درست باشد؟!]

وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾

و بیشترشان جز از گمان پیروی نمی‌کنند، حال آن‌که گمان برای رسیدن به حقیقت کافی نیست؛ خداوند به آنچه می‌کند آگاه است.

گذشت در آیه‌ی پیش که خداوند در نهاد انسان تبعیت از حق را قرار داد. انسان امری را حقیقت و واقعیت می‌پندارد، سپس هم و غم خود را رسیدن به آن قرار می‌دهد. در این کریمه خداوند متعال می‌فرماید: آنچه اینان حق پنداشته‌اند، حق نیست. بلکه گمان و وهمشان را حقیقت انگاشته‌اند. آن‌گاه از وهم پیروی کردند. مطلب دقیقی است، دقت بفرمایید. انسان ابتدا خیالات و اوهامش را رنگ حقیقت می‌زند، جای حقیقت می‌نشانند، سپس از آن تبعیت می‌کند. چرا که نهادش تبعیت از حقیقت است. برای این‌که به خیال خود راحت زندگی کند، غیر واقعی را حقیقی می‌پندارد. آن‌قدر خود، اطرافیان، جامعه، رسانه‌ها، و حکومت‌ها پندار را به جای حق نشانده‌اند، گویا خیال واقعیت شده است. انسانی که می‌خواهد در پی حقیقت باشد، باید اول از شر اوهام شخصی و اجتماعی رها گردد: إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا. چرا که پندار و گمان کوچک‌ترین بهره‌ای از حقیقت ندارند.

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ: همه‌ی این سیر و حرکت انسان در مرئی و منظر خداوند متعال است. او به کردار همه‌ی ما آگاه است.

دقت دیگری نیز داشته باشیم که ظن، اصطلاح معهود میان اصولیون و فقها نیست. آنان وهم، شک، ظن، و علم را ۴ مرتبه‌ی علم می‌دانند. یعنی ظن را بالاتر از شک و پایین‌تر از علم قطعی می‌دانند. اما ظن در لغت و استعمالات قرآن، به معنای غیر علم است. از وهم تا علم یقینی را شامل می‌شود. حتی گاه در قرآن به معنای یقین هم به کار رفته است، مانند آیه‌ی ۴۶ سوره‌ی بقره: وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ، الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. در مقایسه معنای جالبی برای ظن آمده است: يدلّ على معنيين مختلفين: يقين و شك! در مصباح و تهذیب نیز به هر دو، یقین و شک اشاره شده است.

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٧﴾

نشاید که این قرآن برساخته‌ی غیر خدا باشد، بلکه تصدیق‌کننده‌ی (کتاب‌های) موجود، و بیان روشن کتاب است؛ هیچ شکّی در این نیست که از جانب خدای همه‌ی هستی است.

سخن دوباره به ابتدای سوره بازمی‌گردد. شأن قرآن این نیست که ساخته و پرداخته‌ی غیر از خداوند باشد. شروع آیه در واقع پاسخی است به ادعای موهوم ناباوران که در آیه‌ی بعد بیان شده است. اینان قرآن را ساخته‌ی پیامبر می‌دانستند. می‌خواستند با چنین تهمتی ارزش قرآن کریم را نادیده انگارند. اسلوب ما كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ... دلالت بر نفی شأن و استعداد دارد. این روش بیان با نفی عادی تفاوتی دارد. در نفی عادی صرفاً موضوع نفی می‌شود، یعنی ساخته‌ی غیر خدا بودن از قرآن نفی می‌شود. اما در اسلوب فوق، شأنیت قرآن به جهت عظمت چنین اقتضا دارد که نمی‌تواند ساخته‌ی غیر خداوند باشد. مرحوم علامه به دقت تفاوت دو نوع نفی را بیان کرده‌اند:

نفي صفة أو معنى بنفي الكون يفيد نفي الشأن والاستعداد، و هو أبلغ من نفيه نفسه ففرق بين قولنا ما كان زيد ليقوم، و قولنا: لم يقم أو ما قام زيد إذ الأول يدل على أن القيام لم يكن من شأن زيد و لا استعداد له استعدادا، و الثاني ينفي القيام عنه فحسب، و في القرآن منه شيء كثير كقوله: «فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ» يونس ۷۴، و قوله: «مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» الشورى ۵۳، «وَقَوْلُهُ: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ» العنكبوت ۴۰. فقوله: «وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ» نفي لشأنية الافتراء عن القرآن كما قيل و هو أبلغ من نفي فعليته، و المعنى ليس من شأن هذا القرآن و لا في صلاحيته أن يكون افتراء من دون الله يفتره على الله سبحانه.

لَكِنْ تَصْدِيقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ: تصدیق آنچه پیش روی شماست؛ یعنی تأیید کتب انبیاء گذشته‌ای است که هم‌اکنون نیز نزد شما حاضر است. مراد تورات و انجیل است. پیامبران دیگری نیز دارای کتاب بوده‌اند، اما کتب آن‌ها از میان رفته است،

و دیگر بَيْنَ يَدَيْهِ نیست. مراد از تصدیق، وحدت معنا و ادامه‌ی کتب پیشین است. هر پیامبری مؤید پیامبران پیش از خود بود، همان‌طور که عیسی فرمود: وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِيهِ مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ (صف ۶). فرمود: من پیامبر خدایم، مؤید تورات اولاً، و بشارت‌دهنده‌ی پیامبر بعدی هستم که نامش احمد است ثانیاً.

وَ تَفْصِيلَ الْكِتَابِ: ظاهراً عطف بر تَصْدِيقِ الَّذِي... است. بر خلاف گفتار عده‌ای از مفسران، مراد شرح و تفصیل خود قرآن نیست. کلام نکویی نیست که گفته شود: قرآن خود تفصیل خود است! بلکه مراد شرح و تفصیل همه‌ی کتب پیش از خود است. آنچه در کتب قبلی مجمل و مبهم بیان شده بود، در قرآن به تفصیل شرح و بیان شد.

لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ: تأکید دوباره‌ای بر صدر آیه است. هیچ شکّی در این نیست که قرآن از سوی پروردگار همه‌ی هستی آمده است.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتِطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٨﴾

یا می‌گویند: محمد آن را ساخته است! بدیشان بگو: اگر در ادعای خود صادقید، سوره‌ای همانند آن بیاورید، و هر که جز خدا را نیز می‌خواهید به یاری بخوانید.

ادعای واهی ناباوران در این آیه بیان شد. می‌گویند: قرآن ساخته و پرداخته‌ی محمد است. پاسخ روشن و ساده است. شما که می‌گویید محمد خود قرآن را ساخته و برای شما می‌خواند، و پیامبر و متصل به غیب نیست، پس مانند شماست.

شما نیز باید بتوانید مانند قرآن بیاورید! همه‌ی قرآن هم نه، تنها بخش کوچکی از آن، حتی یک سوره‌ی کوچک از قرآن! اگر در این ادعا راست‌گویید شروع کنید، همه را هم به کمک بطلبید. همه جز خدا.

در سوره‌ی اسراء آیه‌ی ۸۸ آمد:

قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا.

و در سوره‌ی بقره آیات ۲۳ و ۲۴ آمد:

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَأْتُوا نَارَ النَّارِ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ.

باید دقت کرد که تحدی قرآن کریم بر آوردن بخش کوچکی از قرآن، حتی سوره‌ای کوتاه، در دو ساحت است. سوره‌های کوتاهی در قرآن هست که یک یا دو خط است. ساحت اول فصاحت و بلاغت است، که بی‌مانند است. اوجی است که اهل ادب آن را درمی‌یابند. مخاطبان ابتدایی زمان پیامبر از آن جهت که در ادب و بلاغت دستی داشتند، متوجه شگرفی ادبیات قرآن می‌شدند. ساحت دوم معارف قرآن کریم است. این ساحت است که قرآن خود را با آن معرفی می‌کند. صفاتی مانند هدایت، رحمت، شفاء، و ... قرآن خود را با بلاغتش معرفی نمی‌کند، چرا که بلاغت و موسیقی قرآن ابزاری است برای هدایت و شفاء بودن آن. کلام بلیغ شنونده را مبهور خود می‌کند، اما گاه در همان سطح باقی می‌ماند، و گاه به درون خود می‌کشانند. باید توجه کرد که تحدی قرآن در هر دو ساحت است. اگر روزگاری ادیبی خبره توانست شبیه بلاغت قرآن کلامی بگوید، هیچ‌گاه نخواهد توانست عمق معرفتی به‌سان قرآن جاری سازد. چرا که قرآن از اتصال نهان پیامبر با غیب در هستی جریان پیدا کرده است. این مهم را باید در نظر داشت، که هدف اصلی از نزول قرآن مبهور ساختن ادبا و فضلا نیست، بلکه هدایت عموم مردم است، برای درک بهتر موضوع بیان شده این آیات را بخوانیم:

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا (اسراء ۹)

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ ... (بقره ۱۸۵)

وَنَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (اسراء ۸۲)

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿٣٩﴾

چنین نیست، اینان چیزی را تکذیب کردند که بدان علم نداشتند، و تأویل آن نیز به ایشان نرسیده بود؛ پیش از آنان نیز همین‌طور تکذیب می‌کردند. حال بنگر که سرانجام ستمکاران چگونه است.

التأویل: من الأول، أي الرجوع إلى الأصل، و منه **المؤنل** للموضع الذي يرجع إليه، و ذلك هو رد الشيء إلى الغاية المرادة منه، علماً كان أو فعلاً.

ملاحظات: التفسير: بیان معنی الفاظ الکلام. و **التأویل:** بیان ما يقصد منه و يؤول اليه. (مفردات راغب)

منشاء انکار و تکذیب قرآن در این آیه بیان شد. این‌ها اولاً به قرآن کریم احاطه نداشتند؛ یعنی قرآن را با گارد باز و در نگاهی کلی مطالعه نکردند. ثانیاً تأویل آیات به ایشان نرسیده بود؛ یعنی حقیقت قرآن بر ایشان پوشیده بود. این دو موجب شد تا خود را از قرآن محروم کنند، و دست به دامن افتراء و تکذیب بزنند.

استفاده‌ی از قرآن نیازمند مقدماتی است، اول این‌که پیش‌زمینه‌ها کنار گذاشته شود. دوم این‌که انسان بدون گارد با قرآن مواجه شود. سوم این‌که در پی هدایت از طریق قرآن باشد. چهارم این‌که باور به پیامبری محمد (ص) داشته باشد. پنجم این‌که باور به غیب به معنای غیر این جهان مادی داشته باشد. البته عوامل دیگری نیز در استفاده‌ی بیشتر از قرآن نقش دارد، اما اگر این مقدمات نباشد راه قرآن برای انسان بسته است. ناباوران هیچ‌کدام از این مقدمات را نداشتند. نمی‌خواستند که خود را در محضر قرآن قرار دهند.

دو موردی که در آیه بیان شد دقیق است. احاطه‌ی علمی یعنی قرآن را یک‌پارچه دیدن به‌سان کلی واحد. خب روشن است که در ضمن مقدمات فوق، باید مستمر قرآن را خواند، آن وقت است که انسان به عجائب آن پی می‌برد. نرسیدن تأویل به ایشان یعنی قرآن حقیقتی دارد که بر همگان مشهود نیست. نمی‌توان ساده از کنار آیات قرآن گذشت. دستیابی به حقیقت قرآن اولاً نیازمند باور واقعی به پیامبر اکرم است که شارح اصلی قرآن می‌باشد، و ثانیاً لازمه‌اش تقواست. اینان شکیبایی نکردند تا بتوانند پرده‌ی فهم آیات برایشان کنار رود. آیات ابتدایی سوره‌ی بقره در این مضمون راهگشاست: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْم، ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ، الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ، وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ، أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (آیات ۱ تا ۵ سوره‌ی بقره).

تأویل غیر از تفسیر است. تفسیر شرح الفاظ و مقصود ابتدایی آیات است؛ اما تأویل فحوای درونی کلام است. البته هر دو واژه امروز به جای هم به کار می‌روند. مراد از تأویل، آنچه امروز مصطلح است نمی‌باشد. در ادبیات قرآنی درک محتوای درون کلام است. روشن است که اول مفسر و مؤول قرآن وجود مبارک پیامبر اکرم است. آنان که توفیق حیات در حضور پیامبر و اهل بیت سلام‌الله‌علیهم را داشتند، می‌توانستند مراد آیات را از ایشان پرسش کنند. حال ما با ایشان متفاوت است؛ اما برای ما نیز کاربرد دارد. ما نیز اگر آیه‌ای را نمی‌فهمیم، معنا برایمان مبهم یا ثقیل است، می‌توانیم و باید که از ایشان طلب فهم کنیم. به زعم حقیر مبارک‌ترین توسل به ذوات پاک معصومین، طلب فهم معارف است. می‌توان به ایشان متوسل شد و معنا و مقصود آیات را طلب کرد. توسل تنها در مصائب و بحران‌ها نیست.

با شرحی که عرض شد، این کریمه تنها وصف مکذبین نیست. بلکه شامل همه‌ی مخاطبین قرآن است. درک آیات قرآن دو شرط دارد: اول این‌که با قرآن انس داشته باشیم. کتاب بالینی در همه‌ی اوقاتمان باشد. این گونه است که احاطه‌ی علمی حاصل می‌شود. دوم این‌که اکتفا به درک ابتدایی آیات نکنیم، بلکه تأویل آیات را دریابیم. درک تأویل آیات منوط به این است که اولاً گارد و پیش‌زمینه نداشته باشیم، و ثانیاً متوسل به پیامبر و اهل بیت باشیم. توسل برای درک معارف قرآن.

كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ: گذشتگان نیز به همین جهات حقیقت را تکذیب می کردند. حال بر حال ستمکاران نظر کن. سرانجام آن‌ها را مشاهده کن. خود را از مهم‌ترین متن زنده‌ی هستی محروم ساختند.

الصَّادِق (علیه السلام): إِنَّ اللَّهَ خَصَّ عِبَادَهُ بِآيَتَيْنِ مِنْ كِتَابِهِ أَنْ لَا يَقُولُوا حَتَّى يَعْلَمُوا وَلَا يَرُدُّوا مَا لَمْ يَعْلَمُوا وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَقَالَ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۷۰ / الکافی ج ۱، ص ۴۳

امام صادق (علیه السلام): خداوند متعال دو آیه از قرآن را به بندگان اختصاص داده تا آنچه را که نمی‌دانند، نگویند و آنچه را که به آن علم ندارند، تکذیب نکنند. خداوند فرموده: آیا پیمان کتاب [خدا] از آن‌ها گرفته نشده که بر خدا [دروغ نبندند، و] جز حق نگویند (اعراف/۱۶۹). و نیز فرموده: بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ.

أمير المؤمنين (علیه السلام) - عَنِ الرِّضَا (علیه السلام) عَنْ آبَائِهِ (علیهم السلام) مَنْ جَهِلَ شَيْئًا عَادَاهُ مِثْلُهُ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۷۲ / بحار الأنوار ج ۴۰، ص ۱۶۳

امام رضا (علیه السلام) از پدرانش نقل فرمود: «هر که چیزی را نداند با آن دشمنی کند، مشابه کلام آیه‌ی بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ می‌باشد».

وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿٤٠﴾

برخی از آنان به قرآن باور پیدا می‌کنند، و برخی به آن باور نمی‌یابند؛ پروردگار تو به حال مفسدان آگاه است.

در این میان عده‌ای از شنوندگان قرآن بدان باور پیدا می‌کنند، و عده‌ای بر باور پیشین خود می‌مانند و ایمان نمی‌آورند. آنان که با وجود عظمت قرآن کریم به آن گوش فرا نمی‌دهند، و دل بدان نمی‌سپارند، مفسدند. خداوند حال اینان را می‌داند. آن‌ها را به خوبی می‌شناسد.

سیاق آیات ۴۰ تا ۴۳ مشابه است. سخن یک‌پارچه‌ای که در ذیل ایمان آوردن و نیاوردن بیان می‌گردد. آیات بسیار قابل تأملی است.

وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلٍ وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٤١﴾

اگر تو را دروغگو شمردند، بدیشان بگو: کردار من از آن من، و کردار شما از آن شماست. شما از آن چه می‌کنم بیزار و من نیز از آن چه شما می‌کنید بیزارم.

اگر ناباوران با وجود قرآن کریم باز هم تو را تکذیب کردند و دروغگو شمردند، به اینان چنین پاسخ ده: لِي عَمَلٍ وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ؛ رفتار و کرده‌ی من از آن من است، رفتار و کردار شما نیز از آن خودتان است. همان‌طور که شما از رفتار من بیزارید، من نیز از کفر و شرک‌تان بیزارم. نظیر این سخنان در سوره‌ی کافرون آمد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (۱) لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (۲) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۳) وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ (۴) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۵) لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ (۶)

الحسین (علیه السلام) - فی کتابِ تاریخِ عَنِ الرِّیَاشِی ... خَرَجَ الْحُسَيْنُ (علیه السلام) مِنْ مَكَّةَ فَأَعْتَرَضَتْهُ رُسُلُ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ ابْنِ الْعَاصِ عَلَيْهِمْ يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ لِيَرُدُّوهُ فَأَبَى عَلَيْهِمْ وَ تَضَارَبُوا بِالسَّيَاطِ وَ مَضَى (علیه السلام) عَلَى وَجْهِهِ فَبَادَرُوهُ وَ قَالُوا يَا حُسَيْنُ (علیه السلام) أَلَا تَتَّقِي اللَّهَ تَخْرُجُ مِنَ الْجَمَاعَةِ وَ تَفْرُقُ بَيْنَ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَقَالَ لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَ أَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۷۴ / بحار الأنوار ج ۴۴، ص ۳۶۸

در کتاب تاریخی از ریاشی آمده که امام حسین (علیه السلام) [به قصد کربلا] از مکه خارج شد؛ فرستادگان عمرو بن سعید بن عاص که سردهی آنها یحیی بن سعید بود، بر سر راه حضرت قرار گرفت تا ایشان را بازگردانند؛ ولی امام (علیه السلام) اعتنایی به آنها نفرمود و [کار به جایی رسید که دو گروه] با تازیانه زدو خورد کردند و [باز] امام (علیه السلام) به حرکت خود ادامه داد. آنها خود را به امام (علیه السلام) رسانده و گفتند: «ای حسین (علیه السلام) آیا از خدا پروا نمی کنی که از جماعت مسلمانان خارج شده و میان امت اسلامی تفرقه ایجاد می کنی؟» حضرت فرمود: «لی عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَ أَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ».

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٢﴾

برخی از آنان به تو گوش می سپارند، آیا می توانی کران را شنوا کنی، گرچه خرد نورزند؟!

این کریمه را به دو طریق می توان معنا نمود: اول این که عده ای از ناباوران در ظاهر قرآن را می شنوند، نزد تو حاضر می شوند و گوش به تلاوت قرآن می دهند، اما قرآن در جان آنها رخنه نمی کند. تو پیامبرم می توانی کر را شنوا کنی؟! در ظاهر گوش دارند و می شنوند، اما جانشان کر است. وقتی جان در نیابد، شنیدن گوش هیچ ثمری ندارد. کری جان همان فکر نکردن است؛ برای همین در ادامه آمد: وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ.

دوم این که عده‌ای از ناباوران به قرآن گوش می‌سپارند، و در پی آن باور می‌یابند؛ اما عده‌ای نمی‌خواهند خود را در معرض آیات الهی قرار دهند، پیامبرم تو این دسته‌ی دوم که قلبشان کور و کر است را نمی‌توانی شنوا کنی. معنای دوم محذوفی در کلام دارد، آن‌ها که گوش می‌سپارند ره می‌یابند، و آن‌ها که گوش نمی‌سپارند کر هستند و شنوا نخواهند شد. به جهت سیاق کلام و این که اصل عدم حذف است، معنای اول ترجیح دارد.

برادر گران‌قدر نیک‌اقبال‌ی تعبیر زیبایی دارند: خلاصه‌ی آیات این است که ظلم، فسق، و بدکاری، بصیرت و فهم را از انسان می‌گیرد. وقتی چنین شد، شریف‌ترین موعظه (قرآن) از لسان شریف‌ترین واعظ (محمد ص) بی‌اثر است.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْى وَلَوْ كَانُوا يُبْصِرُونَ ﴿٤٣﴾

برخی از آنان به تو می‌نگرند، آیا می‌توانی کوران را راه نمایی، گرچه نمی‌بینند؟!

سیاق دقیقاً مشابه آیه‌ی پیشین است. گوش و چشم دو ابزار اصلی درک انسان هستند. گرچه ارتباط انسان با برون منحصر در دیدن و شنیدن نیست، اما اغلب درک انسان به واسطه‌ی این دو ابزار است. به همین جهت پس از ناشنوایی ناباوران، به کور دلی آنان اشاره شد. می‌فرماید: این‌ها به ظاهر نگاه می‌کنند، اما در حقیقت نمی‌بینند! تو کوردل را نمی‌توانی بینا کنی، و به حقیقت رهنمون شوی.

این دو آیه در عین حال که وضعیّت ناباوران را توصیف می‌کند، مهرورزی و شفقت بر وجود مبارک پیامبر است. پیامبر بر هدایت مردم حریص بود، و باور پیدا نکردن آن‌ها بر او ثقیل بود. خداوند می‌فرماید: این‌ها جانیشان نابینا و ناشنواست، خود را آزار مده، اینان نمی‌خواهند مسیر حقیقت را طی کنند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٤٤﴾

خداوند به هیچ انسانی کوچک‌ترین ستمی نکند، بلکه این انسان‌ها هستند که به خود ستم می‌کنند.

آری خداوند به انسان قلبی داد که مدرک است؛ گوش و چشمی داد تا ببیند و بشنود؛ قرآنی فروفرستاد تا انسان آیات الهی را بشنود؛ پیامبری فرستاد تا انسان زیبایی او را مشاهده کند؛ همه‌ی این‌ها رحمت الهی ذیل ربوبیت او بود. اما انسان غرق در دنیا، نه گوش سپرد، نه نظر کرد؛ چرا که نمی‌خواست از اوهام‌پنداری که برایش لذت‌هایی به ارمغان آورده بود رها شود. این خود انسان است که راه را بر خود بسته است، خود به خود ظلم می‌کند. خداوند سراسر رحمت است، و به احدی ذره‌ای ستم نمی‌کند.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿٤٥﴾

روزی که آنان را محشور کند، گویی جز لحظه‌ای از روز درنگ نکرده‌اند، (تنها به قدری) که با یکدیگر آشنا شوند؛ آنان که لقاء خدا را دروغ پنداشتند، زیان بسیار کردند و راه نیافتند.

در روزی که پدیدار شدن حقیقت است، غرق‌شدگان در دنیا (همانان که در آیه‌ی ۷ در ابتدای سوره وصفشان آمد: إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأْنَنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ)، ماندن در دنیا را به‌سان لحظه‌ای از روزی می‌بینند! گویا تمام مدتی که در دنیا بوده‌اند، لحظاتی کوتاه بوده است. چرا که عمر ایشان در دنیا هر اندازه هم که باشد، در برابر ابد لحظه‌ای بیش نیست.

يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ: به نظر حقیر مراد این است که در لحظات اندک دنیا تنها توانستند همدیگر را بشناسند. یعنی آن قدر کوتاه بود که کار دیگری نمی‌شد در دنیا انجام داد؛ گرچه متوهمان غرق در دنیا گمان می‌کردند باید در دنیا ساکن شوند، خانه‌ها بسازند، تجارت‌ها کنند، همه‌ی لذت‌ها را تجربه کنند و اما دنیا تنها به قدر شناختی از یکدیگر بود و بس. اشاره‌ای بر این هم دارد که شناخت یکدیگر در این بزم کوتاه امری پسندیده است، چرا که موجب آموختن و خدمت به یکدیگر می‌شود.

احتمال دیگری که برخی از مفسرین مانند مرحوم علامه‌ی طباطبایی داده‌اند این است که در روز قیامت یکدیگر را می‌شناسند، همدیگر را از یاد نبرده‌اند، همان‌طور که در دنیا می‌شناختند. عبارت ایشان چنین است:

المعنى قد خسر الذين كذبوا بقاء الله في يوم يحشرهم إليه حال كونهم يستقلون هذه الحياة الدنيا فيعدونها كمكث ساعة من النهار و هم يتعارفون بينهم من غير أن ينكر بعضهم بعضا أو ينساه.

این تطبیق نیز معنای خوبی است؛ احتمالات دیگری نیز داده شده است، که به نظر حقیر قابل توجه نیست و از نقل آن‌ها خودداری می‌کنم. احتمالاتی هم در لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ بیان شده است، مانند این‌که مراد برزخ میان دنیا و روز قیامت است؛ این احتمال نیز از نظر حقیر صحیح نیست.

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ: ناباوران به لقاء الهی، زیان‌کارترینانند. اشاره‌ای که در ابتدای کریمه به رجوع به آیه‌ی ۷ سوره شد، به جهت همین عبارت است. اینان از همه زیان‌کارترند، چرا که ابدیت را برای لحظه‌ای در دنیا از دست دادند، نیافتند که هدف از آمدن به دنیا، انس با خداوند، و یاد او بود، نیافتند که باید طوری می‌زیستند که هر لحظه لقاء خداوند را دریابند، خود را گرفتار دنیا و مطامعش ساختند، و در نهایت راه به حقیقت و واقعیت نیافتند: مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ.

آری انسان آمد در دنیا برای هدف و غایتی، اما هدف را به اشتباه، خود همین دنیا قرار داد، همه‌ی راه نیافتن‌ها از همین اشتباه در تطبیق است. دنیا که مسافرخانه و محل اسکان موقتی بود را مکان ابدی خود پنداشت.

شایسته است به آیات دیگری که به مدّت کوتاه زندگی انسان در دنیا اشاره دارند توجه کنیم:

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا، يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا، نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا. (طه، آیات ۱۰۲ تا ۱۰۴)

قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ، قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَلِّ الْعَادِّينَ، قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ، أَمْ فَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ. (مؤمنون، آیات ۱۱۲ تا ۱۱۵)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) - فی الحکم المنسوبه إلى أمير المؤمنين: (علیه السلام) لَا تَسْتَبْطِئِ الْقِيَامَةَ فَتَسْكُنْ إِلَى طُولِ الْمَدَّةِ الْآتِيَةِ عَلَيْكَ بَعْدَ الْمَوْتِ فَإِنَّكَ لَا تَفَرِّقُ بَعْدَ عَوْدِكَ بَيْنَ أَلْفِ سَنَةٍ وَبَيْنَ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ قَرَأَ وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ الْآتِيَةِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۷۶ / شرح نهج البلاغه ج ۲۰، ص ۳۴۶

در حکمت‌های منسوب به امام علی (علیه السلام) آمده است: قیامت را دور بدان! که [اگر چنین کنی]، به درازای زمان پیش‌رو دلگرم می‌شوی. به یاد پس از مرگ باش چرا که تو پس از محشورشدن، تفاوتی بین هزار سال و یک ساعت (مقدار زندگی در دنیا) احساس نمی‌کنی. وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ.

آیات ۴۶ تا ۵۶:

وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوْفَيْنَكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ ﴿٤٦﴾

پاره‌ای از آنچه به اینان وعده داده‌ایم به تو نشان می‌دهیم، یا پیش از آن جانت را برگیریم؛ آری بازگشتشان سوی ما است، آن‌گاه خداوند بر آنچه می‌کنند گواه است.

مشابه این آیه، سه کریمه‌ی دیگر در قرآن آمد:

وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوْفَيْنَكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسَابُ (رعد ۴۰)

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوْفَيْنَكَ فَإِلَيْنَا يَرْجِعُونَ (غافر ۷۷)

أَفَأَنْتَ تَسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ، فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ، أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ (زخرف ۴۰ تا ۴۲)

داستان این آیات چنین است که خداوند وعده‌اش حق است؛ عدول‌پذیر نیست. در قبال باور و کردار کافران وعده‌هایی در قرآن بیان شده است. خداوند به پیامبرش می‌فرماید همه‌ی این وعده‌ها محقق خواهد شد؛ حال یا تو پیامبرم در زمان حیات آن‌ها را می‌بینی، یا پس از این که توفی یافتی، وعده‌ها بر اینان محقق خواهد شد. در نهایت همگان سوی ما بازخواهند گشت. آن دم است که ما را شاهد بر باورها و کردارشان می‌بینند. می‌بینند که همواره هرچه می‌کردند در مرئی و محضر ما بوده است.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٤٧﴾

هر امتی را پیامبر است، چون پیامبرشان آید، میانشان به عدل و داد حکم می‌شود، و بر آنان ستم نرود.

هر گروه و مردمانی را رسولی است؛ هنگامی که فرستاده‌ی الهی سوی مردم آید، عده‌ای او را باور می‌کنند، و عده‌ای همان‌طور که در آیات پیشین آمد او را تکذیب می‌کنند. میان ایشان به عدل و داد حکم می‌شود، چنان که به هیچ یک ستمی نرود.

دو مطلب در کریمه مورد توجه است:

اول این که به طور طبیعی پرسشی پیش می‌آید، این که همه‌ی امت‌ها پیامبر نداشتند، چه طور آمد: لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ؟ باید رسول را اعم از پیامبر اصطلاحی دانست. به قول مفسرین هر نبی رسول است، اما هر رسولی نبی نیست. نبی پیامبری است که به او وحی می‌شود. به این آیات توجه کنیم:

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ، إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ، قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ، قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُم لَمُرْسَلُونَ، وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (یس، آیات ۱۴ تا ۱۷)

داستان رسولانی که به مدد یکدیگر آمدند در سوره‌ی یس گذشت. متبادر چنین است که این سه تن نبی نبوده‌اند، اما رسولان الهی بودند. دلیلی وجود ندارد که سه پیامبر هم‌زمان برای یک آبادی مبعوث شوند.

اگر از سخنان شایع میان مفسران و متکلمان فاصله بگیریم، و آیات را بدون پیش‌زمینه بخوانیم، شاید رهی دیگر یابیم. در آیه می‌فرماید: لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ، هر امتی رسولی دارد. در حالی که می‌دانیم هر امتی رسولی نداشته است. بنابراین باید در معنای رسول لحاظ دیگری بیابیم، و دست از تعریفات مرسوم بکشیم. رسول به معنای پیام‌آور است. در ادبیات قرآن رسول پیام‌آور معنویت و راهبر رشد انسان است. از طرفی دیگر به دلایل متعدد که در سور پیشین خواندیم، می‌دانیم که وحی یا الهام بر همگان نازل می‌شود. همه‌ی انسان‌ها ملهم هستند، البته که همگان الهام را درک نمی‌کنند. اگر انسانی با خداوند انس داشت، دست از دنیا کشیده بود، مدرک الهام غیبی می‌شود. در این میان عده‌ای ملهم به دعوت دیگران

می‌شوند. باز در این میان عده‌ای بسیار قلیل، ملهم به رسالت فراگیر می‌شوند. همه‌ی آن‌ها رسولند. در میان هر قومی دسته‌ی اول حضور دارد؛ گاه مردم را به حقیقت دعوت می‌کنند، و گاه با سکوت و منس خود، مردم را به خیر دعوت می‌کنند. گرچه دسته‌ی اول پیامبر به معنای معهود نزد ما نیستند. پیامبران مصطلح دسته‌ی دوم و سوم هستند. با این تعبیر هیچ قومی نبوده‌اند که از میان این سه دسته در بینشان نباشد. همان‌طور که در سوره‌ی فاطر آیه‌ی ۲۴ آمد: **إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ**. در این کریمه به جای رسول نذیر آمد؛ اگر دقت بفرمایید چه بسا بر صحت کلام حقیر باور یابید.

دوم این‌که در فراز فاذا جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط و هم لا یظلمون، حذف و اضمار به فرمایش مرحوم علامه رخ داده است، ایشان تقدیر کلام را چنین می‌دانند:

فیه إيجاز بالحذف والإضمار والتقدير: فاذا جاء رسولهم إليهم و بلغ الرسالة فاختلف قومه بالتكذيب والتصديق، و يدل على ذلك قوله: «**قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ**» فإن القضاء إنما يكون فيما اختلف فيه، و لذا كان السؤال عن القسط و عدم الظلم في القضاء في مورد العذاب و الضرر أسبق إلى الذهن.

الباقر (عليه السلام) - عَنْ جَابِرٍ (رحمة الله عليه) عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ قَالَ تَفْسِيرُهَا بِالْبَاطِنِ أَنَّ لِكُلِّ قَرْنٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ رَسُولًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) يَخْرُجُ إِلَى الْقَرْنِ الَّذِي هُوَ إِلَيْهِمْ رَسُولٌ وَهُمْ الْأَوْلِيَاءُ وَهُمْ الرُّسُلُ وَأَمَّا قَوْلُهُ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ قَالَ مَعْنَاهُ أَنَّ الرُّسُلَ يَفْضُونَ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ كَمَا قَالَ اللَّهُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۷۸ / بحار الأنوار ج ۲۴، ص ۳۰۶

جابر (رحمة الله عليه) می گوید: از امام باقر (علیه السلام) درباره‌ی تفسیر آیه‌ی **وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ** سؤال کردم. فرمود: «تفسیر باطنی آیه این است که هر صد سال در میان امت اسلام، فرستاده‌ای از آل محمد (صلی الله علیه و آله) ظهور می‌کند که به مردمان همان قرن اختصاص دارد. این فرستادگان، همان اولیاء و همان رسولان هستند». و در توضیح آیه‌ی **فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ** فرمود: «معنایش این است که رسولان به عدل و قسط، حکم و قضاوت می‌کنند. **وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ** همان‌طوری که خداوند متعال فرموده است».

روشن است که این روایت مؤید مطلبی است که عرض شد. مراد از هر صد سال، لزوماً صد سال نیست، بلکه هر نسل است. و حضرت باقر فرمودند: **هُمُ الْأَوْلِيَاءُ وَهُمْ الرُّسُلُ**؛ اینان همان اولیاء الهی هستند که پیام‌آور خداوندند.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٨﴾

گویند: اگر راست می‌گویید این وعده کی خواهد بود؟

استبعاد وعده‌ی الهی توسط ناباوران همواره در طول تاریخ تکرار شده است. منکران همین استبعاد را کردند. گفتند: اگر شما رسولان راست‌گو هستید، زمان آمدن وعده‌ی خدا را به ما بگویید. این کلام مکتذبانه است. با توجه به حذف و اضماری که در آیه‌ی قبل سخن رفت، آنان که ایمان نیاورند و تکذیب کردند، چنین می‌گویند.

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٤٩﴾

(پیامبرم به اینان) بگو: من مالک کم‌ترین زیان و سودی برای خویش نیستم، مگر آن‌چه خدای خواهد؛ هر امتی را سرآمدی است، چون مدتشان سرآید، لحظه‌ای پس و پیش نیفتند. (جمله‌ی آخر از محمد علی کوشا است)

پاسخ پیامبر شاهکار بنده‌ی خدایی است که هیچ از خود نمی‌بیند. خود را در هستی هیچ‌کاره و همه‌چیز را از آن خدا می‌داند. چشندگان قطره‌ای از معارف در برابر چنین سؤالی پاسخ‌ها دارند. اما گران‌قدرترین مخلوق خداوند، پاسخی باورناکردنی می‌دهد. عظمت پیامبر را باید در آیات قرآن کریم جست. تاریخ راهی به شناخت وجودی محمد ندارد. تاریخ اضعف علوم است. تعجب این که در راه شناخت پیامبرمان اول سوی تاریخ می‌رویم، و عموماً در قرآن او را نمی‌جوئیم.

خداوند به پیامبر فرمود که چنین پاسخشان را بدهد: لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ؛ من مالک کوچک‌ترین چیزی نیستم! حتی در این حدّ که بتوانم ضرری را از خود دفع کنم، یا سودی برای خود جلب نمایم. اگر ضرری از من رفع می‌شود، یا نفعی به من می‌رسد، همه به اراده و خواست خداست. محمد در مقام محمود است، جایگاه نیستی، ره نیستی را در حیاتش پیمود، نیستی که منشاء همه‌ی حقایق و خیرات در هستی شد. پیامبر با این پاسخ در واقع بیان فرمود که پاسخ شما را ندارم. این‌ها اموری است که تنها خداوند بدان آگاه است. من تنها اموری را می‌دانم که او اراده کرده باشد. سپس پیامبر چنین پاسخ می‌دهند: هر امت و گروهی تا زمانی فرصت حیات و زندگی دارند، همگان سرآمدی دارند، مدّت که سرآید نه می‌توانند لحظه‌ای آن را پیش اندازند، و نه لحظه‌ای پس افکنند. آن هنگام است که جز تسلیم هیچ از عهده‌ی انسان برنیاید.

پاسخ دوم پیامبر، پاسخی کلی است. منکران زمان وقوع عذاب را می‌خواستند؛ اما پیامبر ابتدا فرمود: پاسخ شما را نمی‌دانم، سپس فرمود: لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ.

آیات ۱۸۷ و ۱۸۸ سوره ی اعراف با همین مضمون است:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْتَلُونَكُمْ كَأَنَّكَ خَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ، قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ﴿٥٠﴾

به اینان بگو: اگر عذاب او شب هنگام یا روز سراغتان آید، (می توانید خود را نجات دهید؟!)، مجرمان چه چیز را به شتاب از او می خواهند؟!

پاسخ بعدی که پیامبر اکرم به فرموده ی خداوند متعال به کافران می دهد در این کریمه بیان شد. اگر عذابی که با شتاب آن را طلب می کنید، و پیگیر زمان وقوعش هستید، هنگام شب یا روزی که فکرش را نمی کردید، به سراغتان آید، چه می کنید؟! می توانید از عذاب بگریزید؟ می توانید آن را از خود دفع کنید؟ پس چرا در طلب عذاب شتاب دارید؟!

أَمْثُمْ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلَاَنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ﴿٥١﴾

پس از آن که عذاب روی دهد، به او ایمان می آورید؟ اکنون، آن چه به شتاب می خواستید!

عذاب که بیاید، موجب باورتان خواهد شد؟ شاید شتاب دارید تا عذاب بیاید و آن وقت ایمان آورید! آری سختن از استهزاء بود، خود را در آمدن عذاب شتاب زده نشان می دادید، تا وقوع آن را به سخره گیرید.

عذاب هم که بیاید شما ایمان نخواهید آورد، پس برای چه مقصودی طالب عذابید؟! جز تشکیک و القاء شبهه هدف دیگری ندارید. شما که تکذیب را برگزیده‌اید، دست از این سخنان بکشید و در پی زندگی دنیوی خود بروید.

ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٥٢﴾

آن‌گاه به ستمکاران گفته شود: عذاب جاویدان را بپوشید، آیا جز به آنچه کرده‌اید کیفر می‌بینید؟

به اینان که در حق خود ظلم کردند گفته شود: حال عذاب جاودانه را بپوشید؛ عذابی که بدان دچار شدید، غیر از کردار خودتان است؟! باور و کردارتان موجب شد تا به خودتان ستم کنید. عذابی که اکنون در آن جاودانه خواهید بود، خود باور و عملکردتان است.

وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٥٣﴾

از تو خبر می‌گیرند که آن راست و حقیقی است؟ به ایشان بگو: آری، سوگند به پروردگارم که آن راست و حتمی است، و شما نمی‌توانید مانع آن شوید.

از تو می‌پرسند: آیا وعده‌ی خداوند و عذاب، واقعی است؟! به اینان بگو: آری سوگند به خداوند حق و واقعی است. و شما نمی‌توانید مانع وقوع آن شوید.

يَسْتَنْبِئُونَكَ یعنی از تو خبر می گیرند. حَقُّ در کریمه یعنی واقعاً محقق خواهد شد. مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ یعنی نمی توانید خداوند را از وقوع کاری که بخواهد انجام دهد عاجز سازید.

وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَفُيْئَ بِهِم بِالْقَسْطِ وَهُمْ لَا يُظْمَنُونَ ﴿٥٤﴾

اگر برای کسی که ستم کرده هر آنچه در زمین است باشد، بی‌تردید آن را فدیة خواهد داد. چون عذاب را بیندیشمانی خود را پنهان کنند. میان آنان به عدل و داد حکم می‌شود، و بر آنان ستم نرود.

معانی لغات از مفردات راغب است.

الفِدَى والفِدَاءُ: حفظ الإنسان عن النائية بما يبذله عنه، قال تعالى: **فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً** «محمد: ٤» يقال: قَدَيْتُهُ بِمالٍ و فديته بنفسي و قَادَيْتُهُ بِكذا، قال تعالى: **إِنْ يَأْتُواكُمُ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ** «البقرة: ٨٥» و تَفَادَى فلان من فلان، أي تحامى من شئٍ بذله. و قال: **وَقَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ** «الصفات: ١٠٧».

الإِسْرَافُ: خلاف الإعلان، قال تعالى: سِرًّا وَعَلَانِيَةً «إبراهيم: ٣١» وقال تعالى: وَيَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ «التغابن: ٤» وقال تعالى: وَأَسْرُوا قَوْلَكُمْ أَوْ اجْهَرُوا بِهِ «الملك: ١٣» ويستعمل في الأعيان والمعاني.

وقوله: **وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ** «يونس: ٥٤» أي كتموها. وقيل معناه أظهرها بدلالة قوله تعالى: **يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بآيَاتِ رَبِّنَا** «الأنعام: ٢٧» وليس كذلك، لأن الندامة التي كتموها ليست بإشارة إلى ما أظهره من قوله: **يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بآيَاتِ رَبِّنَا** «الأنعام: ٢٧».

الْقِسْطُ: هو النصيب بالعدل كالنصف والنصفه. قال تعالى: لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ «يونس: ٤» وَ أَفَيمُوا أَلْوَزَنَ بِالْقِسْطِ «الرحمن: ٩».

فضایی در آیه ترسیم می‌شود چنین است: انسان ناباوری که بر خویش ظلم کرده است در جایی گرفتار می‌شود. گفتیم جایی، چرا که هنوز سخن از محلی که در او گرفتار است نیامد. البته به جهت تبادر ذهنی این آیات در ظرف قیامت فهمیده می‌شود، اما در زبان لامکان و لازمان آیات باید اندیشید. باری این شخص گرفتار، آن قدر در فشار و تنگناست، که اگر همه‌ی ثروت و دارایی زمین از آن او بود، همه را فدیهِ می‌داد، تا از آن حال ناگوار رها شود. فدیهِ همان‌طور که در لغت آمد یعنی با بذل مال و امثال آن خود را حفظ کردن و نجات دادن.

وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ: هنگامی که عذاب را مشاهده کنند، پشیمانی خود را پنهان می‌دارند. جهت پنهان کردن پشیمانی، شماتت و ملامت دیگران نیست؛ چرا که در وادی حقیقت سرزنش دیگران رخ نمی‌دهد، و از اساس بی‌معناست. بنابراین دلیلی که اکثر مفسرین برای پنهان داشتن ندامت گفته‌اند، به نظر صحیح نمی‌آید. به همین جهت تفاسیری مانند کاشف أسرار را به معنای آشکار کردن گرفته‌اند. در لغت به این وجه معنایی و رد آن اشاره شد. اینان واژه را دارای معنای اضدادی دانسته‌اند، که هم معنای آشکار کردن دارد هم پنهان داشتن. بنابراین با توجه به توضیحات فوق باید جهت معنایی دیگری یافت. دلیل پنهان کردن پشیمانی به زعم حقیر تکبر است. اگر پشیمانی آنان را از خود می‌گرفت، نیازی به پنهان کردنش نبود. اما آنان آن قدر بر خود غرّه‌اند که حتی پشیمانی‌شان را پنهان می‌دارند.

وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ: میان آن‌ها به انصاف و داد حکم می‌شود. به هیچ کدام ذره‌ای ستم نخواهد رفت.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٥﴾

بدانید هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن خداست. بدانید که وعده‌ی خدا حق و راستین است، ولی بیشترشان نمی‌دانند.

سخن در آیات پیشین درباره‌ی تحقق وعده‌ی الهی بود؛ در این کریمه علت این که وعده‌ی خداوند قطعی و عدول‌ناپذیر است بیان می‌گردد. برهان این است که إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: خداوند مالک مطلق و حقیقی هستی است. سه ادات تأکید در این جمله آمد: اول أَلَا، دوم إِنَّ، و سوم تقدّم جارو مجرور: لِلَّهِ.

درک مالکیت خداوند برای ما بسیار دشوار است. چرا که بر خلاف باورمان ما مالک حقیقی هیچ چیز نیستیم. هر آنچه مملوک خود می‌دانیم ملکیت مجازی است. تحقیق این مطلب مجالی موسّع می‌طلبد. وقتی خداوند متعال مالک حقیقی بود أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وعده‌ی او حقیقی است و حتماً محقق می‌شود. حق به معنای واقعی است. آن که ممکن است وعده‌ای دهد و انجام ندهد، کسی است که مالکیت حقیقی ندارد. به همین جهت وعده‌هایی که می‌دهد در اختیار او نیست. اما خداوند هر آنچه وعده می‌دهد حتمی است. اَمَّا لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، بیشتر مردمان این مطلب را در نمی‌یابند، چرا که اکثر انسان‌ها درکی از مالکیت خداوند متعال ندارند. مالکیت او را قیاس بر مالکیت خود می‌کنند، و می‌بینند بسیار وعده‌هایی که می‌دهند تحقق نمی‌یابد. درباره‌ی خدا هم چنین می‌پندارند.

مرحوم علامه بیانات ارزشمندی درباره‌ی مالکیت خداوند ذیل این کریمه دارند، اصل عبارت ایشان را از تفسیر شریف المیزان نقل می‌کنیم:

الآية و ما بعدها بیان برهانی علی حقیقه ما ذکره من كونه حقا واقعا لا يمنع عنه مانع فإن كل شيء مما في السماوات و الأرض إذا كان مملوكا لله وحده لا شريك له كان كل تصرف مفروض فيها إليه تعالى، و لم يكن لغيره شيء من التصرف إلا بإذنه فإذا تصرف في شيء كان مستندا إلى إرادته فقط من غير أن يستند إلى مقتض آخر خارج يتصرف في ذاته المقدسة فيحمله على الفعل، أو يتقيد بعدم مانع خارجي إذا وجد تصرف فيه سبحانه بمنعه عن الفعل، فهو تعالى يفعل ما يفعل عن نفسه من غير أن

يرتبط إلى مقتضى من خارج أو مانع من خارج فإذا أراد سبحانه شيئاً فعله من غير مد أو عائق، وإذا وعد وعدا كان حقا لا مرد له من غير أن يتغير عن وعده بصارف.

فإمعان النظر في ملكه تعالى المطلق الحقيقي يهدي إلى العلم بأن وعده حق لا يمازجه باطل و لكن أكثرهم و هم العامة من الناس لا يعلمون لعجزهم عن الإمعان في هذه الأبحاث الحقيقية أو إعجابهم بسذاجة الفهم و انسلاخهم في سلك العامة.

فهم على ذلك يقيسون ملكه تعالى إلى ملك العظماء المستعدين من الإنسان فإنهم يجدون الواحد من عظمائهم و قد أوتي ملكا و سلطانا و من كل ما يتنافس فيه فيرون له القدرة المطلقة يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد ثم يجدونه ربما بهم و يسعى و لا يقع ما اهتم به أو وعد وعدا ثم لم يف به رعاية لمصلحة شخصه أو غيره أو لمانع عائق فيقيسون أمره تعالى إلى أمره، و وعده إلى وعده. على أن الوعد عندهم قول من شأنه جواز أن ينطبق على الخارج و أن لا ينطبق.

مع أن حقيقة معنى ملكه و سلطانه و سعة قدرته و نفوذ إرادته أن الناس يعتقدون له ذلك و يتصورونه عظيما فيهم و لو طحنته نازلات الدهر يوما فأهلكته أو تغيرت عليه عقائد الناس بسبب من الأسباب سلبته ما عنده من ملك و قدرة، و معنى وقوع ما أراد أو أحبه أن الأسباب الكونية ساعدته على ذلك و وافقته على ما أحبه، و لو لم تساعد و لم توافقه كلية الأسباب لم يكن له أن يضطرها إلى الخضوع لما يتوهم لنفسه من القدرة كما لا توافقه على مثل الموت و الحياة و الشباب و الشيب و الصحة و المرض و أمور أخرى كثيرة فليس له من الأمر شيء.

لكنه سبحانه مالك الخلقه بمعنى أن وجود كل شيء قائم به متكون متحول بأمره منوط بإذنه، و ما تصرف فيه من شيء فإنما يتصرف عن نفسه لا عن اقتضاء من مقتضى خارج مؤثر فيه أو عدم مانع يعوقه عن فعله فلا ينتسب شيء إلا إليه تعالى نفسه أو إلى غيره بإذنه بمقدار ما أذن فكيف يمكن أن يتخلف عن مشيئته شيء فيرجع إلى غيره و لا غير هناك يرجع نحوه و ينتسب إليه؟ و قوله تعالى فعله بما يدل بنفسه على مراده فكيف يتسرب إليه الكذب و هو متن الخارج، و العين الخارجي لا كذب فيه؟ و إنما الكذب و الخطأ شأن المفاهيم الذهنية من حيث انطباقها على الخارج، و كيف يكون وعده باطلا و وعده لنا هو فعله الغائب عن نظرنا المستقبل لنا، و قد وجه كلية الأسباب إليه و لا مرد له؟

فإمعان النظر في هذه الحقائق ينور للباحث المتدبر معنى ملكه تعالى لما في السماوات و الأرض، و أن لازم ذلك أن وعد الله حق، و أن الارتياح فيه إنما هو من الجهل بمقامه تعالى.

و لذلك قال تعالى أولا: «أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» ثم عقبه بقوله كالاستنتاج منه: «أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» ثم استدرك فقال: «وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» ثم بين ملكه بقوله: «هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ» إلخ في الآية التالية.

قوله تعالى: «هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» احتجاج على ما تقدم في الآية السابقة من ملكه تعالى بالنسبة إلى نوع الإنسان كأنه تعالى يقول: إن أمركم جميعا من حياة و موت و رجوع إليه تعالى فكيف لا تكونون ملكا له.

هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٥٦﴾

اوست که زنده می کند و می میراند، و بازگشتان سوی اوست.

تکمله‌ی برهان در آیه‌ی گذشته در این کریمه بیان شد. از آن جهت که خداوند متعال مالک حقیقی و مطلق است، احیاء و اماتہ‌ی موجودات تنها در اختیار اوست. و بازگشت همه‌ی مخلوقات نیز به سوی اوست.

آیات ۵۷ تا ۷۰:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾

ای مردمان برایتان پندی از پروردگارتان، و شفایی برای جانتان، و هدایت و رحمتی برای باورمندان آمد.

وعظ:

الجوهري «١١٨١/٣»: «الوعظ: النصيح والتذكير بالعواقب. تقول: وعظته وعظاً وعِظَةً فاتعظ، أي قبل الموعظة».

شفی:

مقایس: اشراف علی الشیء. سمی الشفاء لغلبته للمرض.

التحقيق: هو آخر نقطة مشرف على انحطاط أو اول نقطة تخلص منه. فيظهر الفرق بين قولنا: شفى المريض، و قولنا: برئ من المرض؛ فإن الشفاء اول مرحلة يتحصل بالتخلص، و البراءة هو التباعد و تحققه.

آیات ۵۷ و ۵۸ مطلب جدیدی را بیان می کند. این دو آیه از زیباترین آیات قرآن کریم است. و می توان شناسنامه ی قرآنش دانست. می فرماید قرآن چهار ویژگی دارد:

اول: مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ؛ موعظه نصیحت همراه با خیرخواهی است. پند و اندرز بدون قصد خیر موعظه نیست. قرآن موعظه از جانب ربّ است. دقیق است توجّه کنیم: خداوند ربّ انسان است. مربّی اوست که به سوی کمال و حقیقت راهبری اش می کند. گفتار ربّ با دیگران قابل قیاس نیست. چرا که نسبت به آغاز، مسیر، و غایت انسان احاطه ی کامل دارد. حال او کلامش را در کتابی سوی ما فرستاده است. روشن است که برای انسانی که طالب حرکت باشد متنی بهتر از قرآن وجود ندارد.

دوم: شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ؛ برای درک بهتر شفاء بودن قرآن به این آیات نیز توجه کنیم:

وَنَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (اسراء ۸۲)
وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي
آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَٰئِكَ يُنَادَوْنَ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ (فصلت ۴۴)

معنایی که مرحوم مصطفوی در کتاب شریف التحقيق کرده‌اند قابل توجه است. ایشان شفاء را آخرین نقطه‌ی مشرف بر انحطاط، و اولین نقطه‌ی آغاز رهایی می‌دانند. به همین جهت در بیماری تفاوت بین شفاء و بری (همان خوب شدن در فارسی) قائلند. شفاء را اولین مرحله‌ی خوب شدن از بیماری می‌داند. حال به آیه بازگردیم، خداوند متعال می‌فرماید قرآن شفاء برای آن چیزی است که در سینه‌های شماست. مراد از صدور، قلب یا همان جان انسان است. قرآن را رهابخش و درمان جان می‌شمارد. آن‌جا که انسان در معرض انحطاط و زوال است، قرآن نجات‌بخش است، او را از ورطه‌ی هلاکت نجات می‌دهد، و سوی هدایت راهبری می‌کند. قرآن شفابخش دردهای روحی است. شرح دردهای قلبی انسان سطرها می‌طلبد. هر آن کس که مانند بنده عمری را در دنیا غرق بوده باشد، می‌داند که با دردهای علاج‌ناپذیر مواجه می‌شود. درد اضطراب، درد تنهایی، درد ملال، درد افسردگی، و ... کسی که با درد آشنا نیست پی شفاء نمی‌رود. آن‌که هنوز نمی‌داند سراسر جانش را درد احاطه کرده، نمی‌تواند پی درمان رود. شرط اول در مراجعه‌ی به طبیب آگاهی از درد و بیماری است. انسان اگر درد را حس نکرده باشد، یا اصلاً به طبیب مراجعه نمی‌کند، یا اگر مراجعه هم بکند بی‌ثمر است. داستان قرآن و ما دقیقاً همین است. مایی که اوضاع و حال خود را نکو می‌شماریم، یا به قرآن مراجعه نمی‌کنیم، یا اگر مراجعه کنیم برای مقاصد دیگری است که قرآن برای آن نازل نشده است. برای ثواب، سرک کشیدن، استخراج مطالب علمی، نظم و سیاق ادبی، فصاحت و بلاغت، برگزاری مجالس و غره شدن بر خویش، و ... روشن است کسی که با این نیات به قرآن مراجعه کند، تنها بهره‌اش همان غایتی است که دارد. اگر در پی یافتن فصاحت و بلاغت است، قرآن را در اوج بلاغت می‌یابد، اما خُب چه سود؟! و اگر در پی دیگر مقاصد است هکذا. آری

شرط اول در استفاده‌ی از قرآن دردمند بودن است. قرآن برای جانِ خسته‌ی دردمند شفاء است. اگر این کلام را با جان درک کردید، نشان می‌دهد که دردمند بوده‌اید، به قرآن مراجعه کرده‌اید، و اوج قرآن را یافته‌اید. اما اگر دردمندید و هنوز طبیبی نیافته‌اید، عمر را هدر ندهید. در پی این و آن رفتن فقط حیرت و سرگردانی است. با قرآن انس بگیرید که در واقع انس با قرآن، انس با پیامبر است. و این هر دو انس با خداست.

سوم: هُدی؛ جان انسان که شفاء یافت رها نمی‌شود. به این جهت که دنیا سیلِ جان‌کاهی است که به مرور انسان را با خود می‌برد. قرآن انسان را رها نمی‌کند، دست او را می‌گیرد، تا تعلق به دنیا به کلی در انسان ریشه‌کن شود. انسان را به حرکت وامی‌دارد تا به رشد و کمال خویش برسد. این‌ها که عرض شد توصیفِ هدایت‌گری قرآن است.

چهارم: رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ؛ انسانی که از قرآن پند گرفت، به خود آمد، با خویش خلوت کرد، دردهایش را دید، دردمند شد، خود و دردهایش را بر قرآن عرضه کرد، شفای قرآن را در جانش حس کرد، و به واسطه‌ی قرآن ره نمود، حَقًّا مؤمن است. مؤمن قلبی نه اسمی و ظاهری. چنین انسانی وجد، بهجت، و لذتی را در جان می‌چشد، که ماندنش را تا کنون نچشیده بود. این رحمت است. نسیمی است که جان انسان را خنک می‌کند. از همه‌ی تشویش‌ها، اضطراب‌ها، رنج‌ها، ملال‌ها، و ... چشیدن رحمت خاص مؤمن است. چرا که تا مسیر پیش‌گفته را طی نکرده باشد، نمی‌تواند خنکای رحمت را در جان بیابد.

مرحوم علامه در المیزان به این ۴ مرحله اشاره‌ی نفیسی دارند، عبارات ایشان را جهت مطالعه‌ی اهل دقت نقل می‌کنم:

إذا أخذت هذه النعوت الأربعة التي عدها الله سبحانه للقرآن في هذه الآية أعني أنه موعظة و شفاء لما في الصدور و هدى و رحمة، و قيس بعضها إلى بعض ثم اعتبرت مع القرآن كانت الآية بيانا جامعاً لأثره الطيب الجميل و علمه الزاكي الطاهر الذي يرسمه في نفوس المؤمنين منذ أول ما يقرع أسماعهم إلى آخر ما يتمكن من نفوسهم و يستقر في قلوبهم.

فإنه يدركهم أول ما يدركهم و قد غشيهم يم الغفلة و أحاطت بهم لجة الحيرة فأظلمت باطنهم بظلمات الشك و الريب، و أمرضت قلوبهم بأدواء الرذائل و كل صفة أو حالة ردية خبيثة فيعظهم موعظة حسنة ينبههم بها عن رقدة الغفلة، و يزجرهم عما بهم من سوء السريرة و الأعمال السيئة، و يبعثهم نحو الخير و السعادة.

ثم يأخذ في تطهير سرهم عن خبائث الصفات، و لا يزال يزيل آفات العقول و أمراض القلوب واحدا بعد آخر حتى يأتي على آخرها.

ثم يدلهم على المعارف الحقّة و الأخلاق الكريمة و الأعمال الصالحة دلالة بلطف برفعهم درجة بعد درجة، و تقريبهم منزلة فمنزلة حتى يستقروا في مستقر المقربين، و يفوزوا فوز المخلصين.

ثم يلبسهم لباس الرحمة و ينزلهم دار الكرامة و يقرهم على أريكة السعادة حتى يلحقهم بالنبين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن أولئك رفيقا، و يدخلهم في زمرة عبادة المقربين في أعلى عليين.

فالقرآن واعظ شاف لما في الصدور هاد إلى مستقيم الصراط مفيض للرحمة بإذن الله سبحانه، و إنما يعظ بما فيه و يشفي الصدور و يهدي و يبسط الرحمة بنفسه لا بأمر آخر فإنه السبب الموصول بين الله و بين خلقه فهو موعظة و شفاء لما في الصدور و هدى و رحمة للمؤمنين. فافهم ذلك. (پایان عبارات مرحوم علامه طباطبائی)

می دانیم که از اوصاف نبی اکرم رحمت است. آیهی ۱۰۷ سورهی انبیاء را بخوانیم: وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ. ما تو را نفرستادیم مگر رحمتی برای همهی هستی. حال روشن است که قرآن و وجود مبارک محمد، مندرک در هم هستند. یکی هستند، نه دو.

یکبار دیگر در آیهی ۸۲ سورهی اسراء دقت کنیم: وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا؛ ابتدای آیه با توضیحاتی که بیان شد روشن است. در جملهی پایانی کریمه باید دقت کرد: لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا؛ آن که به خویش ستم کرده است، وقتی سراغ قرآن بیاید، به جهاتی که در سطور فوق عرض شد، تنها بهره‌اش خسران است. عرض کردیم که قرآن برای او هیچ فایده‌ای ندارد. او بزرگ‌ترین متضرر در هستی است. چرا که گران‌قدرترین سخنان هستی را دارد، مخاطب خدا است، و بهره‌اش هیچ است. او از کسی که به قرآن دسترسی ندارد، یا

مراجعه نمی‌کند، متضررتر است. خسران از دست دادن اصل سرمایه است، نه سود! مانند یخ‌فروشی که وقتی یخ‌هایش آب شد، سرمایه‌اش نیز از دست رفت.

أمیرالمؤمنین (علیه السلام): تَعَلَّمُوا كِتَابَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَأَبْلَغُ الْمَوْعِظَةِ وَتَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رِبْعُ الْقُلُوبِ وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۸۶ / بحار الأنوار ج ۷۴، ص ۲۹۱

امام علی (علیه السلام): کتاب خدای تعالی را بیاموزید؛ زیرا آن کتاب بهترین گفتار و رساترین اندرزهاست. در آن بیندیشید؛ زیرا کتاب خدا بهار دل‌هاست. و به نور قرآن شفا و بهبودی بگیرید **شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ**.

روایت فوق از مولا علی بسیار نفیس و ارزشمند است.

الصَّادِق (علیه السلام): وَ إِنزَالُهُ عَلَيْهِمْ كِتَاباً فِيهِ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ مِنْ أُمْرَاضِ الْخَوَاطِرِ وَ مُشْتَبِهَاتِ الْأُمُورِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۸۶

امام صادق (علیه السلام): [از جمله‌ی نعمت‌های الهی بر بندگان این است که] کتابی بر آن‌ها نازل فرمود که در آن **شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ** از بیماری‌های فکری و امور غلط‌انداز و پوشیده است.

آیه را در حدّ وسع کلمات شرح کردیم. پیش از خوانش آیه‌ی بعد، خوب است به لطیفه‌ای در این کریمه توجّه کنیم. اشاره‌ی آیه به کلیّت قرآن کریم است. اوصاف چهارگانه‌ای که بیان شد، اوصاف قرآن است که در دیگر آیات نیز بیان شده است. امّا لسان کریمه اشاره‌ای به مطلبی که در آیه‌ی بعدی می‌آید نیز دارد. گویا کلیّت بیان شده است، و در عین حال یک نمونه که اوصاف چهارگانه‌ی فوق در آن مشهود است، در آیه‌ی بعدی بیان شده است. یک بار دیگر آیه را بخوانیم و به استقبال یکی دیگر از زیباترین آیات قرآن رویم: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ**.

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٥٨﴾

(پیامبرم به ایشان) بگو: تنها با فضل و رحمت خدا شادمان باشند، که آن از هر چه می‌اندوزند بهتراست.

حال که جان شفاء یافت، و خنکای رحمت را چشید، باید که شادمان باشید. نه تنها شادمان باشید، بلکه شادی کنید. درّی در این کریمه نهفته است. فضل خدا و رحمت اوست که شما را دربرگرفته است. فضل عطا و روزی الهی است، رحمت به طور مبسوط در آیه‌ی گذشته بیان شد. لطافت در کجاست؟ این که فضل و رحمت خداوند از هر آنچه در زندگی خود جمع کنید بهتر است. هرچه در هر مسیری بدوید، و هر آنچه در نهایت به چنگتان آید، در برابر فضل و رحمت خداوند هیچ است. فضل او بهتر است. در مسیر دنیا بدوید یا در معنویت، تفاوتی ندارد. البته که در مسیر معنا دریافت آن روشن‌تر است. همه‌ی روزی معنوی که به دست آورید، باز فضل خدا از آن بهتر است. کسی که دل به این آیه سپرد، از سویدای جان طربناک می‌شود. خود را در آغوش فضل و رحمت الهی انداخته و به تماشا می‌نشیند. این شادمانی یافتنی است، و در کلمات و واژگان به چنگ نمی‌آید.

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) - عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا قَالِ فُلَيْفَرَحُ
بَنَّا شِيعَتُنَا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا أُعْطِيَ عَدُوُّنَا مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۸۸ / بحار الأنوار ج ۲۴، ص ۶۱

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده که در تفسیر آیهی **قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا**. فرمود: «شیعیان ما باید به ما [و تبعیت از ولایت ما] خوشحال باشند؛ زیرا این از طلاها و نقره‌هایی که به دشمنان ما عطا شده است بهتر است».

الرَّسُولِ (صلى الله عليه وآله) - عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَنْ آبَائِهِ (عليهم السلام) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)
فَضْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الْقُرْآنَ وَالْعِلْمُ بِتَأْوِيلِهِ وَرَحْمَتُهُ تَوْفِيقُهُ لِمَوْلَاةٍ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَمُعَادَاةُ أَعْدَائِهِمْ
ثُمَّ قَالَ (صلى الله عليه وآله) وَكَيْفَ لَا يَكُونُ ذَلِكَ خَيْرًا مِمَّا يَجْمَعُونَ وَهُوَ ثَمَنُ الْجَنَّةِ وَنَعِيمُهَا فَإِنَّهُ يَكْتَسِبُ بِهَا رِضْوَانُ اللَّهِ
الَّذِي هُوَ أَفْضَلُ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُسْتَحَقُّ الْكَوْنُ بِحَضْرَةِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الَّذِي هُوَ أَفْضَلُ مِنَ الْجَنَّةِ إِنَّ
مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) وَ آلَ مُحَمَّدٍ الطَّيِّبِينَ أَشْرَفَ زِينَةِ الْجَنَانِ ثُمَّ قَالَ (صلى الله عليه وآله) يَرْفَعُ اللَّهُ بِهِذَا الْقُرْآنِ وَ
الْعِلْمُ بِتَأْوِيلِهِ وَبِمَوْلَاتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ (عليهم السلام) وَ التَّبَرُّي مِنْ أَعْدَائِنَا أَقْوَامًا فَيَجْعَلُهُمْ قَادَةً وَ أَمَّةً فِي الْخَيْرِ تُقْتَصُّ آثَارُهُمْ وَ
تُرْمَقُ أَعْمَالُهُمْ وَ يَقْتَدَى بِفِعَالِهِمْ تَرْغَبُ الْمَلَائِكَةُ فِي خَلَّتِهِمْ وَ تَسْحَبُهَا بِأَجْنِحَتِهِمْ وَ فِي صَلَوَاتِهَا تُبَارِكُ عَلَيْهِمْ وَ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ حَتَّى
كُلُّ رَطْبٍ وَ يَابِسٍ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ حَيْثَانُ الْبَحْرِ وَ هَوَامُّهُ وَ سِبَاعُ الْبَرِّ وَ أَنْعَامُهُ وَ السَّمَاءُ وَ نُجُومُهَا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۸۸ / بحار الأنوار ج ۸۹، ص ۱۸۲

پیامبر (صلى الله عليه وآله): مراد از فضلِ خدای عزوجل، قرآن و آگاهی به تأویل آن است و مراد از رحمتُهُ رحمتِ الهی، توفیق دادن او به پیروی کردن از محمد (صلى الله عليه وآله) و آل طاهرین او و دشمنی با دشمنان آن‌هاست. چگونه این توفیق و تبری، از تمام آنچه مردم جمع‌آوری می‌کنند بهتر نباشد؟! درحالی‌که این بهای بهشت و نعمت‌های آن

است. چراکه بدین وسیله، رضوان الهی و توفیق بودن در محضر محمد (صلی الله علیه و آله) و آل پاک او که از بهشت بهتر است به دست می آید. محمد (صلی الله علیه و آله) و آل پاکش اشرف زینت های بهشت اند». خداوند به وسیله ی این قرآن و آگاهی به تأویل آن و پیروی کردن از ما اهل بیت (ع) و برائت جستن از دشمنان ما، مردمانی را بالا برده و آنها را پیشوایان و رهبران دیگران در کار نیک قرار می دهد که دیگران دنباله رو آنها شده و به کارهای آنها نگریسته و از رفتارشان پیروی کنند. فرشتگان، مشتاق دوستی با آنها هستند و بالهایشان را به آنها مالیده و در دعاهایشان بر آنها برکت می فرستند و برایشان طلب آمرزش می کنند؛ به طوری که هر تر و خشکی، حتی ماهیان و خزندگان دریا و درندگان خشکی و چهارپایان و آسمان و ستارگانش برایشان طلب آمرزش کنند.

۳

الرَّسُول (صلی الله علیه و آله): قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَمَنْ قَسَمَ اللَّهُ [لَهُ] حُبًّا أَهْلَ الْبَيْتِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ مِنْ سُلْطَانٍ هَؤُلَاءِ {خَيْرٌ} مِّمَّا يَجْمَعُونَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۹۰

پیامبر (صلی الله علیه و آله): قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ کسی که خداوند، محبت ما اهل بیت را روزی او کند، این محبت برای او بهتر از پادشاهی دشمنان ماست؛ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ.

۴

الرَّسُول (صلی الله علیه و آله): مَنْ هَدَاهُ اللَّهُ لِلْإِسْلَامِ وَعَلَّمَهُ الْقُرْآنَ ثُمَّ شَكَى الْفَاقَةَ كَتَبَ اللَّهُ الْفَاقَةَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تَلَا قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ الْآيَةَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۹۰

پیامبر (صلی الله علیه و آله): کسی که خداوند او را به اسلام رهنمون شده و او را به فهم قرآن مفتخر ساخته، و او با این حال، از فقر و نداری شکایت می‌کند، خداوند تا روز قیامت مهر بدبختی بر پیشانی‌اش می‌زند. **قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ.**

۵

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) - عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (عليه السلام) أَنَّهُمَا ذَكَرَا وَصِيَّةَ عَلِيٍّ (عليه السلام) فَقَالَ أَوْصَى إِلَى ابْنِهِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) وَأَشْهَدَ عَلَى وَصِيَّتِهِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) وَ مُحَمَّدًا وَ جَمِيعَ وَلَدِهِ وَ رُؤَسَاءَ شِيعَتِهِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ (عليهم السلام) ... قُتِلَ بِبَدْرٍ شَهِيداً وَ عَمَى حَمْزَةُ قُتِلَ يَوْمَ أَحُدٍ شَهِيداً رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ رِضْوَانُهُ وَ أَخِي جَعْفَرُ قُتِلَ يَوْمَ مُوتَةَ شَهِيداً رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيَّ وَ فِي أَصْحَابِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَلُوا تَبْدِيلاً أَنَا وَ اللَّهُ الْمُنْتَظَرُ مَا بَدَلْتُ تَبْدِيلاً ثُمَّ وَعَدْنَا بِفَضْلِهِ الْجَزَاءَ فَقَالَ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ وَ قَدْ أَن لِي فِيهَا نَزْلٌ بِي أَن أُفْرَحَ بِنِعْمَةِ رَبِّي فَأَتَنُوهَا عَلَيْهِ خَيْراً وَ بَكْوُا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۹۰ / دعایم الإسلام ج ۲، ص ۳۵۳

از امام سجاد (علیه السلام) و امام باقر (علیه السلام) نقل شده که وصیت امام علی (علیه السلام) را ذکر کردند به فرزندش [امام] حسن (علیه السلام) وصیت فرمود و [امام] حسین (علیه السلام) و محمد [بن حنفیه] و تمامی فرزندان و بزرگان شیعه و اهل بیت خود را بر این وصیت گواه گرفت: «یاران من که رحمت و رضوان خدا بر آنان باد، به شهادت رسیدند و همگی از اهل بیت من بودند. عبیده بن حارث در [جنگ] بدر به شهادت رسید و عمویم حمزه (رحمة الله علیه) در جنگ احد به شهادت رسید و برادرم جعفر (رحمة الله علیه) در جنگ موته به شهادت رسید. خداوند در شأن من و یارانم این آیه را نازل فرمود: در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ای که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند بعضی پیمان خود را به آخر بردند [و در راه او شربت شهادت نوشیدند]، و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند. (احزاب/۲۳) به خدا قسم! من در انتظار [شهادت] هستم و تغییری [در عهد و پیمان خود]

نداده‌ام. و در آیه‌ای دیگر از فضل الهی به ما وعده پاداش داده شده است. **قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ** و اینک طبق وعده‌هایی که به من داده شده، وقت آن است که از نعمت پروردگارم شاد شوم [و به دیدار او بشتابم]. در این هنگام اطرافیان، حضرت را به نیکی یاد کرده و گریه نمودند.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَاماً وَحَلالاً قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ ﴿٥٩﴾

(به ایشان) بگو: از روزی که خداوند برایتان فرستاده است، برخی را حرام و برخی را حلال قرار دادید؛ به ایشان بگو: خداوند چنین اجازه‌ای به شما داد یا به خدا دروغ بستید؟!

موضوع دیگری در این آیات بیان می‌گردد. موضوع کریمه حرام ساختن بدون دلیل برخی از روزی‌هایی است که خداوند عطا کرده است. خداوند می‌فرماید روزی پاک و طیب را ما برای شما می‌فرستیم. شما از پیش خودتان بعضی از این روزی را حلال و بعضی را حرام قرار می‌دهید. دلیلتان بر این کار چیست؟! از خداوند اجازه‌ای یا دلیلی برای تحریم یافته‌اید؟ یا این‌که به خاطر سنت‌های پیشینیان بر خدا دروغ می‌بندید؟

به چند مطلب در کریمه توجه کنیم:

اول انزال رزق است: **أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ** تعبیر نزول رزق بارها و بارها در قرآن آمد. به گفته‌ی مرحوم علامه این از حقایقی است که قرآن به کار برده است. تنها چند آیه را نقل کنیم:

وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ (ذاریات ۲۲)

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (حجر ۲۱)

خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآَنَى تُصْرَفُونَ (زمر ۶)

دوم تحریمی است که مردم زمان پیامبر از جانب خود لحاظ می‌کردند. بیان این کریمه کلی است، به موارد آن در سوره‌ی مائده اشاره شده است: مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (مائده ۱۰۳) اینان چهار دسته از انعام را، از پیش خود، بر خود حرام کرده بودند، و با جدّ و جهد به آن وفادار بودند:

بحیرة شتری بود که پنج شکم زاییده بود، و شکم پنجمش نر بود. گوش آن را می‌شکافتند و دیگر بر آن سوار نمی‌شدند و نحرش هم نمی‌کردند، اما آب و غذایش را تا مرگ می‌دادند.

سائبة یا شترهایی بود که خود به واسطه‌ی نذر آن‌ها را از کار معاف می‌داشتند، یا شترانی بود که برای خشنودی بت‌ها آزاد می‌کردند، و در اختیار خدمت‌گزاران بت‌ها قرار می‌گرفت، تا از شیر آن‌ها به مسافران دهند.

وصيلة گوسفند است. هر گاه گوسفند ماده می‌زایید، از آن استفاده می‌کردند، اگر نر می‌زایید، آن را مختصّ به خدایان می‌دانستند؛ و هرگاه در یک شکم ماده و نر می‌زایید، می‌گفتند: وصلت اخاها. یعنی بچه‌ی ماده برادرش را حفظ کرد، و دیگر نر را هم برای خدایان قربانی نمی‌کردند.

حام شتر نری بود که از صلب او ده بطن به وجود می‌آمد. او را حامی می‌گفتند، و مانند بحیرة دیگر او را نحر نمی‌کردند، و سوارش نیز نمی‌شدند.

روشن است که این تحریم‌ها منشاء الهی نداشت، و آن‌ها به خاطر سنّت‌های پیشینیانشان به آن وفادار بودند. خداوند می‌خواهد این سنّت‌های بی‌اساس را از میان ببرد. برای همین می‌فرماید: همه‌ی آن‌چه روزی شما شده است حلال و طیب است، چرا برخی از آن را از جانب خود حرام کرده‌اید؟ این تحریم افتراء بر خداست.

آیه‌ی ۱۰۳ سوره‌ی مائده در ادامه‌ی آیات ۸۷ و ۸۸ سوره آمده است، این آیات به درک آیه‌ی مورد بحث ما نیز کمک می‌کند: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَبَّاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ، وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ.

سوم این که روزی خداوند بالکل حلال و طیب است. این دانسته‌ی مبارک قرآنی منافاتی با کسب حرام توسط انسان ندارد. روزی مبحث مفصلی است که در مقاله‌ای نگاشته‌ام، و به فراخور آیات نیز توضیحاتی بیان شده است؛ اما بالاجمال رزق هر چیزی است که انسان از آن استفاده می‌کند. خوراک ساده و متبادر آن است. علم، عمر، دوستان، و ... نیز روزی است. رزق از آن جهت که تنها در اختیار خداوند است، و روزی‌رسان تنها اوست، حلال و طیب است. بنابراین ذات رزق طیب است، اما انسان با مسیر حرام می‌تواند مرتکب معصیت شود، و حلال خداوند را با مسیر حرام به دست آورد. این بحث مراتب دیگری نیز دارد، که ان شاء الله در دیگر آیات روزی من جمله آیه‌ی ۶ سوره‌ی هود (وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلُّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ) بحث خواهد شد.

وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٦٠﴾

آنان که به خدا دروغ می‌بندند، باورشان درباره‌ی قیامت چیست؟! خداوند فضل بسیار بر مردمان دارد، ولی بیشترشان شکر نمی‌کنند.

کسانی که بر خداوند دروغ می‌بندند، همانان که وصفشان در آیات ۱۷ و ۳۹ آمد، و در آیه‌ی قبل سخنشان رفت، درباره‌ی قیامت باورشان چیست؟ آیا قیامت را باور دارند، یا تنها همین دنیا را باور کرده‌اند، و گمان می‌کنند پس از مرگ نابودی است؟!

فضل خداوند بر مردمان بسیار و فراوان است. اما بیشتر مردم اهل شکر و سپاس نیستند. بازگشت این جمله به تحریم نعمات الهی است که در آیه‌ی پیش بیان شد. روزی‌های خداوند فضل اوست، اما عده‌ای به جهت باورهای سست پیشین، حلال خدا را حرام کردند، و در نتیجه فضل لایزال او را درک نکردند، و بالتبع شکر هم نمی‌کنند.

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٦١﴾

و (تو پیامبرم) در هیچ حالی و کاری نباشی، و از قرآن چیزی نخوانی، و (شما نیز) هیچ کاری نمی‌کنید جز این که ما بر شما گواهیم، از همان دم که وارد در آن کار شدید. هم‌سنگ ذره‌ای در زمین یا در آسمان بر پروردگار تو پوشیده نیست، و نه کوچک‌تر از آن و نه بزرگ‌تر، مگر این که در کتابی روشن (ثبت و ضبط) است.

الشَّأْنُ: الحال و الأمر الذي يتفق و يصلح، و لا يقال إلا فيما يعظم من الأحوال و الأمور. قال الله تعالى: **كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ** «الرحمن: ٢٩». (مفردات راغب)

فَاضٌ: ابن فارس «٤/٤٦٥»: «يدل على جريان الشيء بسهولة ثم يقاس عليه». الخليل «٧/٦٥»: «فاض الماء و الدمع و المطر و الخير، يفيض فيضاً، أي كثر. و فاضت عينه تفيض فيضاً، أي سالت. و أفاض دمه يفيضه إفاضة. و أفاض البعير جرت إفاضة أي دفعة. و فاض صدر فلان بسرّه إذا امتلأ فأظهره».

عَزَبَ: الخليل «١/٣٦١»: «و أعزب فلان حلمه و عقله أي أذهبه. و عزب عنه حلمه أي ذهب. و كل شيء يفوتك حتى لا تقدر عليه فقد عزب عنك، و لا يعزب عن الله شيء».

سخن در این کریمه از گواه و شاهد بودن خداوند متعال در همه حال است. سخن با نبی اکرم آغاز می‌شود. پیامبرم تو در هر حالی که باشی، من جمله تلاوت قرآن، ما تو را نظاره‌گیریم. سپس سخن به مردم می‌رسد، شما مردمان نیز در هر حالی که باشید، و در حال انجام هر کاری که باشید، ما بر شما گواهیم. از همان لحظه که کار را شروع می‌کنید تا انتهایش.

پس از ذکر مثال، قاعده‌ی کلی بیان می‌گردد: مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ؛ به قدر ذره‌ای هر چند کوچک، از پروردگار تو چیزی در هستی پنهان نیست. هر آنچه هست، کوچک یا بزرگ در کتاب مبین یا همان علم الهی حاضر است.

به نکاتی در کریمه توجه کنیم:

مراد از شأن همان است که در فارسی نیز استعمال می‌کنیم؛ مراد حالات و امور مهم است. درباره‌ی پیامبر آمد تا اشاره به حالات خاص و الهی ایشان داشته باشد. یکی از حالات و زمان‌های خاص وجود مبارک پیامبر تلاوت قرآن بود. لَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ شَامِلٍ پیامبر و همه‌ی انسان‌ها می‌شود. بنابراین ابتدای کلام با پیامبر بود از قبیل ذکر خاص قبل از عام، و سپس بیان به همه‌ی انسان‌ها رسید.

مراد از إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ، شروع و ورود به کار دسته‌جمعی است. چرا که فاض به معنای سیلان و جریان روان است. برای همین درباره‌ی آب نیز استعمال شده است.

معنای عزب پنهان و مخفی شدن است، طوری که از پیشگاه چشم نهان شود. برای همین در عقل و حلم استعمال شده است: أَعَزَبَ فُلَانٌ حِلْمَهُ وَ عَقْلَهُ.

مثقال واحد سنجش است، در کریمه به قرینه‌ی ذره، مراد کوچک‌ترین چیز است. تا آن‌جا که در مجمع‌البیان آمده است: أَيُّ وَزْنِ فُلَّةٍ صَغِيرَةٍ.

با این‌که گفته شد: مِثْقَالِ ذَرَّةٍ، باز با آمدن عبارت وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ تأکید شد.

كِتَابٍ مُبِينٍ را تطبیق‌های گوناگونی کرده‌اند. مشهور همان لوح محفوظ است. به باور حقیر مراد علم الهی است. در گذشته به طور مبسوط در این باب سخن گفته شد. مبین گفته شد، چرا که بر عالم به کتاب روشن و آشکار است؛ نه این‌که بر خواننده‌ی کتاب روشن باشد. او که عالم مطلق است، نسبت به همه‌ی موجودات که معلوم او هستند، آشکار و به عیان احاطه دارد.

حال دقتی بیشتر در آیه داشته باشیم. این آیه توصیف علم الهی است. در سه مرتبه بیان شکل می گیرد. ابتدا وجود مبارک پیامبر اکرم است. همه‌ی شئون پیامبر من جمله تلاوت قرآن در محضر خداست. دوم همه‌ی انسان‌ها است. مردمان نیز در همه‌ی حالات در محضر خداوند. سوم بیان قاعده‌ی کلی است. هر ذره‌ای که آن را کوچک‌ترین ذرات عالم می‌دانید، در محضر خداست. **كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا**، قابل ترجمه در یک واژه نیست. گواه ترجمه کردیم و کرده‌اند، چرا که معادلی مناسب وجود ندارد. مراد عبارت این است که همه در محضر خدا هستند، و خداوند به همه‌ی موجودات احاطه دارد.

شایسته است آیات ۱ تا ۴ سوره‌ی سبأ را بخوانیم که تکمیل‌کننده‌ی بحث مطروحه در این آیه است:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۱) يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ (۲) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۳) لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴)

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾

بدانید که اولیاء خدا نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهگین می‌شوند.

الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾

همانان که ایمان آوردند و در همه حال تقوایش کرده‌اند.

لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٦٤﴾

بشارت بر ایشان باد در زندگی این دنیا و در آخرت، کلمات خداوند دگرگونی ندارند (تغییر ناپذیرند)، این است رستگاری و کامیابی بزرگ.

وَلِيَّ

مفردات راغب: **الْوَلَاءُ و التَّوَالِي:** أَنْ يَحْصُلَ شَيْئَانِ فَصَاعِداً حِصُولاً لَيْسَ بَيْنَهُمَا مَا لَيْسَ مِنْهُمَا. وَ يَسْتَعَارُ ذَلِكَ لِلْقَرَبِ مِنْ حَيْثُ الْمَكَانِ، وَ مِنْ حَيْثُ النِّسْبَةِ، وَ مِنْ حَيْثُ الدِّينِ، وَ مِنْ حَيْثُ الصَّدَاقَةِ وَ النِّصْرَةِ وَ الْإِعْتِقَادِ. مقایس و مصباح: القرب.

آیات ۶۲ تا ۶۴ سوره یونس از زیباترین آیات قرآن کریم است. آیاتی که هم امیدبخش است، و هم ملاک سنجش است. کوتاه است اما به زعم حقیر روش حرکت انسان را سوی خداوند بیان می‌کند.

این آیات وصف اولیاء خداست. ولی خدا مضمونی معهود نزد ما دارد. ریشه لغت و استعمال قرآنی نیز تبادر ولی را تأیید می‌کند. در لغت ولی به معنای قرب است. بنابراین ولی خدا کسی است که به خداوند بسیار نزدیک است. می‌توان تعبیر دوستان خدا را اختیار کرد، گرچه خود ولی اکنون معنایی روشن دارد. مرحوم علامه با ارجاع به معنای لغت توسعه و شرح نیکی بر ولی دارند که خواندنی است:

و الولاية و إن ذكروا لها معاني كثيرة لكن الأصل في معناها ارتفاع الواسطة الحائلة بين الشئين بحيث لا يكون بينهما ما ليس منهما، ثم استعيرت لقرب الشيء من الشيء بوجه من وجوه القرب كالقرب نسباً أو مكاناً أو منزلة أو بصداقة أو غير ذلك و

لذلك يطلق الولي على كل من طرفي الولاية، و خاصة بالنظر إلى أن كلا منهما يلي من الآخر ما لا يليه غيره فالله سبحانه ولي عبده المؤمن لأنه يلي أمره و يدبر شأنه فيهديه إلى صراطه المستقيم و يأمره و ينهيه فيما ينبغي له أو لا ينبغي و ينصره في الحياة الدنيا و في الآخرة. و المؤمن حقاً ولي ربه لأنه يلي منه إطاعته في أمره و نهيه و يلي منه عامة البركات المعنوية من هداية و توفيق و تأييد و تسديد و ما يعقبها من الإكرام بالجنة و الرضوان.

اولياء الهی در آیه با دو خصوصیت وصف می‌شوند: اول این که خوف در ایشان راه ندارد، دوم این که حزن و غم در آنها وجود ندارد. تعبیر بسیار بلندی است. از این جهت که ما کسی را نمی‌بینیم که این دو در او نباشد! برای نزدیک شدن به علت خوف و حزن نداشتن، باید در اموری که عادتاً موجب خوف و حزن است اندیشید. هرچه انسان با دنیا آشناتر و متکبرتر، اسباب خوف و حزن بیشتر؛ و هرچه تعلق به خود و دنیا کمتر، اسباب نیز کمتر. انسان وقتی به امور فراوانی تعلق خاطر دارد، از دست دادنش موجب حزن می‌شود. وقتی جایگاه و اموال بسیاری دارد، و در عین حال به آنها وابسته است، همواره بیمناک است، بیمناک زوال آنها، دست‌درازی به آنها و ... اما انسانی که در گام اول تعلقاتش کم است، و در گام بعدی ریشه‌ی وابستگی را خشکانده است، برای چه باید خوف و حزن داشته باشد؟ ریشه را با ارتباط حقیقی با خدای واقعی می‌توان خشکاند، همان‌طور که در آیه‌ی بعد می‌آید. وقتی کسی خود را مالک هیچ چیز در هستی ندید، و خود را تنها بنده‌ی خدا دانست، از دست دادن برایش معنا ندارد، چرا که پیش از آن هم نداشته است که حال بخواهد از دست بدهد. و از آن رو که خود و تدبیراتش را به خداوند احد سپرده است، چیزی نیست که او را بترساند. چرا که هیچ کس گزند نمی‌تواند به او برساند. سخنان مرحوم علامه را باز مرور کنیم، ایشان علت خوف و حزن نداشتن را چنین بیان کرده‌اند:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ» فإنه الإيمان المسبوق بتقوى مستمر دون الإيمان بمرتبة الأولى كما تقدم. على أن توصيفه أهل هذا الإيمان بأنهم «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» يدل على أن المراد منه الدرجة العالية من الإيمان الذي يتم معه معنى العبودية و المملوكية المحضة للعبد الذي يرى معه أن الملك لله وحده لا شريك له، و أن ليس إليه من الأمر شيء حتى يخاف فوته أو يحزن لفقده. و ذلك أن الخوف إنما يعرض للنفس عن توقع ضرر يعود إليها، و الحزن إنما يطرأ عليها لفقد ما تحبه أو تحقق ما تكرهه مما

يعود إليها نفعه أو ضرره، و لا يستقيم تحقق ذلك إلا فيما يرى الإنسان لنفسه ملكا أو حقا متعلقا بما يخاف عليه أو يحزن لفقده من ولد أو مال أو جاه أو غير ذلك. و أما ما لا علة للإنسان به بوجه من الوجوه أصلا فلا يخاف الإنسان عليه و لا يحزن لفقده البتة. و الذي يرى كل شيء ملكا طلقا لله سبحانه لا يشاركه في ملكه أحد لا يرى لنفسه ملكا أو حقا بالنسبة إلى شيء حتى يخاف في أمره أو يحزن، و هذا هو الذي يصفه الله من أوليائه إذ يقول: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» فهؤلاء لا يخافون شيئا و لا يحزنون لشيء لا في الدنيا و لا في الآخرة إلا أن يشاء الله و قد شاء أن يخافوا من ربهم و أن يحزنوا لما فاتهم من كرامته إن فاتهم و هذا كله من التسليم لله فافهم ذلك.

پس از وصف ایشان، خداوند اولیائش را تعریف می‌کند: الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ؛ دوستان خدا آنانند که اولاً باور قلبی دارند، ثانیاً دائماً تقوا دارند. کَانُوا بر فعل مضارع، دلالت بر استمرار دارد. بنابراین بر تقوای پیش از ایمان و پس از ایمان دلالت می‌کند. تقوا معادل واحدی در فارسی ندارد؛ در چند جمله چنین عرض کنیم: مراقبه‌ی دائمی، مراعات حضور خداوند در همه حال، خشیت و شرم قلبی از خداوند متعال؛ این سه جمله به زعم حقیر معادل مناسبی برای معنای تقواست. ملاحظه کردیم که خداوند در این دو آیه اول اوصاف دوستانش را بیان نمود، سپس ایشان را تعریف کرد. حال شایسته است که آیاتی را در قرآن جست‌وجو کنیم که دو وصف خوف و حزن نداشتن را ترسیم کرده است. استناد به این آیات موجب می‌شود تا انسان‌های الهی که خوف و حزن ندارند را در دیگر آیات بیابیم، و دیگر اوصاف دوستان خدا را دریابیم.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (احقاف ۱۳ و ۱۴)

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ، نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ، نُزُلًا مِنْ غُفُورٍ رَحِيمٍ (فصلت ۳۰-۳۲)

این آیات اولیاء خدا را که همان مؤمنان متقی در آیات سوره یونس هستند، چنین معرفی می کند: قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا؛ آنانند که وقتی باوری به خدا دارند، پایِ باورشان می ایستند. در طریق الی الله استقامت و پایمردی دارند.

الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ، يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ، الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ، ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَزَوْاجُكُمْ يُحْبَرُونَ (زخرف ۶۷-۷۰)

در این آیات اهل تقوی آنانند که خوف و حزن ندارند، دلیلش ایمان به نشانه های خداوند اولاً، و تسلیم دائم بودن است: کَانُوا مُسْلِمِينَ.

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (بقره ۳۸)

هبوط آدم و آدمیان همراه با سفارشی روشن و در عین حال حیاتی است: فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ ... ، تبعیت از هدایت الهی موجب عدم خوف و حزن است.

بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (بقره ۱۱۲)

از مهم ترین آیات در درک دوستان خداست. آنان که باطن و قلب خود را متوجه و تسلیم خداوند کرده اند، در عین حال که محسنند؛ اهل خیر و احسان اند. اینان اجرشان عند رب است، و خوف و حزن ندارند.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (بقره ۲۶۲)

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (بقره ۲۷۴)

انفاق در نهان و آشکار از مهم‌ترین آموزه‌های قرآن کریم است. همان‌طور که فرمود: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (بقره ۹۲). انفاق را قبلاً مورد بحث قرار داده‌ایم، معنایی وسیع‌تر از آنچه در اذهان ما می‌باشد دارد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (بقره ۲۷۷)

ایمان قلبی، اعمال صالح، برپاداشتن نماز، و ادای زکات (بخشش و انفاق) در این کریمه موجب خوف و حزن نداشتن شمرده شد.

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ، فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ، يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (آل‌عمران ۱۶۹-۱۷۱)

آیات فوق‌العاده‌ای است، شهیدان در راه خدا که از جان خویش برای محبوب گذشتند مهمان نعمات بسیاری هستند. من جمله نداشتن بیم و غم.

يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَى وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (اعراف ۳۵)

تقوا در این کریمه در کنار اصلاح آمد، نکته‌ی قابل توجهی است.

آیات دیگری نیز در قرآن هست که دالّ بر مفهوم فوق است؛ از آن جهت که شباهت معنایی داشت همه‌ی آیات را نقل نکردیم. همان‌طور که توجه می‌کنید تعداد آیات با این مضمون بسیار است، در این تعدّد آیات باید تأمل کرد. ما را به این غایت رهنمون می‌نماید که نداشتن بیم و اندوه در زندگی، لازمه‌ی زندگی مؤمنانه است. اگر زیست انسان همراه با

این دو وصف نبود، آرامش و رضایت نخواهد بود، و در نتیجه ارتباط حقیقی با خدای واقعی شکل نمی‌گیرد. حال باید بیشتر تأمل کنیم، در بسیاری از این آیات دو وصف خوف و حزن نداشتن برای انسان‌های مؤمن نیک‌کردار است، بنابراین این دو وصف، حداقلِ حال اولیاء خداست، نه نهایت حال ایشان. با این دو وصف ستوده شدند، چرا که اولاً در ادبیات قرآن بسیار حائز اهمیت است؛ ثانیاً قابل فهم و بررسی است. حالات قلبی بیش از آن قابل بیان نیست اولاً، و قابل تأمل نیست ثانیاً. دقت بفرمایید که مطلب مهمی عرض شد.

مطلبی درباره‌ی کَانُوا يَتَّقُونَ بیان کردیم، حال خوب است که شرح بیشتری بیان شود. عرض شد که استمرار تقوی به معنای تقوای پیش از ایمان و پس از ایمان است. برای درک این معنا دوباره مهمان آیات ابتدایی سوره‌ی بقره شویم: ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ؛ قرآن در این آیه، هدایت برای اهل تقوا شمرده شده است. در حالی که ما تقوی را درون دینی و پس از ایمان و هدایت می‌دانیم. بنابراین تقوایی داریم پیش از هدایت و ایمان. به نظر حقیر این تقوا همان آگاهانه زیستن است. سخن در این باب بسیار است، اما مجال آن این نوشتار نیست. با توجه به کَانُوا يَتَّقُونَ که شرح شد، آمَنُوا نیز ایمان ابتدایی نیست. ایمان مستقر و باطنی است.

حال به آیه‌ی ۶۴ بپردازیم: لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛ خداوند به دوستانش بشارت می‌دهد، بشارتی در این دنیا و در آخرت که حقیقت دنیاست. سیاق کریمه اشاره‌ای به فحوای بشارت ندارد. بلکه بشارت به صورت کلی و مجمل بیان شده است. چه بسا در این اجمال عظمت و غیر قابل بیان بودن مصادیق آن نهفته باشد. از آیات دیگر که مدد بگیریم می‌توانیم فحوای بشارت را دریابیم.

اول آیه‌ی دوم همین سوره است: أَ كَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ.

آیات بعدی آیات ۲۰ تا ۲۲ سوره‌ی توبه است: الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ، يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ، خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ.

و از همه روشن تر آیات ۲۷ تا ۳۰ سوره ی فجر است: **يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّاتِي.**

آیاتی که پیشتر در باب خوف و حزن نداشتن بیان شد نیز سرشار از بشارت های الهی است. می توانیم دوباره آیات را مرور کنیم.

فراز پایانی کریمه: **لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ**: مراد از کلمات خداوند، جریان تقدیرات در هستی است. یکی از کلمات الهی بشارت و سرانجامی است که خداوند متعال به اولیائش مژده داده است. بشارت حتمی است و عدول پذیر نمی باشد. آری بشارت و مژده ی خداوند متعال، کامیابی بزرگی است. فوز را در یک واژه ی فارسی نمی توان معنا کرد. هر آن چه از تطبیق بشارت بیان شد در دل همین فوز است. سرانجامی که در تصور دوستان خدا هم نمی آید، در انتظارشان است. نمونه هایش را در طول حیات بارها مشاهده کرده اند، و پس از مرگ پیراسته تر مشاهده خواهند کرد.

۱

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) - عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: سَأَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ فَقِيلَ لَهُ مَنْ هَؤُلَاءِ الْأَوْلِيَاءُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) هُمْ قَوْمٌ أَخْلَصُوا لِلَّهِ تَعَالَى فِي عِبَادَتِهِ وَنَظَرُوا إِلَىٰ بَاطِنِ الدُّنْيَا حِينَ نَظَرَ النَّاسُ إِلَىٰ ظَاهِرِهَا فَعَرَفُوا أَجَلَهَا حِينَ غَرَّ النَّاسُ سِوَاهُمْ بِعَاجِلِهَا فَتَرَكُوا مِنْهَا مَا عِلِمُوا أَنَّهُ سَيَتْرَكُهُمْ وَأَمَاتُوا مِنْهَا مَا عِلِمُوا أَنَّهُ سَيَمِيتُهُمْ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۹۲ / بحار الأنوار ج ۶۶، ص ۳۱۹ / الأمالی للمفید ص ۸۶

از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) درباره ی تفسیر آیه ی **أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** سؤال شد: «**أَوْلِيَاءَ** چه کسانی هستند؟» امیر مؤمنین (علیه السلام) فرمود: «ایشان جماعتی هستند که در عبادت خداوند متعال اخلاص ورزیدند. در زمانی که دیگر مردمان به ظاهر دنیا توجه می کردند، آنان به باطن آن توجه داشتند، و آن زمان که

دیگران به امور زودگذر دنیا فریفته شده بودند، اینان عواقب و سرانجام امور را مدّ نظر داشتند؛ و به همین خاطر چیزهایی را که می‌دانستند آنان را رها خواهد کرد ترک کردند، و چیزهایی را که می‌دانستند موجب نابودی آنان خواهد شد، از بین بردند».

۲

الرّسول (صلی الله علیه و آله) - مَرْفُوعاً إِلَى النَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله) أَنَّهُ قَالَ: أَتَدْرُونَ مَا غَمِّي وَفِي أَيِّ شَيْءٍ تَفَكَّرِي وَ إِلَى أَيِّ شَيْءٍ أَشْتَقُّ قَالَ أَصْحَابُهُ لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) مَا عَلِمْنَا بِهِذِهِ مِنْ شَيْءٍ أَخْبَرْنَا بِغَمِّكَ وَ تَفَكَّرِكَ وَ تَشَوُّفِكَ قَالَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه و آله) أَخْبِرْكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ تَنَفَّسَ وَ قَالَ هَاهُ شَوْقًا إِلَى إِخْوَانِي مِنْ بَعْدِي فَقَالَ أَبُو ذَرٍّ (رحمة الله علیه) يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) أَلَسْنَا إِخْوَانَكَ قَالَ لَا أَنْتُمْ أَصْحَابِي وَ إِخْوَانِي يَجِئُونَ مِنْ بَعْدِي شَأْنُهُمْ شَأْنُ الْأَنْبِيَاءِ قَوْمٌ يَفِرُونَ مِنَ الْأَبَاءِ وَ الْأُمّهَاتِ وَ مِنَ الْإِخْوَةِ وَ الْأَخَوَاتِ وَ مِنَ الْقَرَابَاتِ كُلِّهِمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ ... يَا أَبَا ذَرٍّ (رحمة الله علیه) ضَحِكُهُمْ عِبَادَةٌ وَ فَرَحُهُمْ تَسْبِيحٌ وَ نَوْمُهُمْ صَدَقَةٌ وَ أَنْفَاسُهُمْ جِهَادٌ وَ يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ يَا أَبَا ذَرٍّ (رحمة الله علیه) إِنِّي إِلَيْهِمْ لُمُشْتَقٌّ ثُمَّ غَمَضَ عَيْنَيْهِ وَ بَكَى شَوْقًا ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ احْفَظْهُمْ وَ انصُرْهُمْ عَلَى مَنْ خَالَفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَخَذُلْهُمْ وَ أَقِرَّ عَيْنِي بِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) مَنْ عَرَفَ اللَّهَ مَنَعَ فَاهُ مِنْ الْكَلَامِ وَ بَطَنَهُ مِنَ الطَّعَامِ وَ عَنَى نَفْسَهُ بِالصِّيَامِ وَ الْقِيَامِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) هَؤُلَاءِ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ قَالَ إِنْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ سَكَنُوا فَكَانَ سُكُوتُهُمْ ذِكْرًا وَ نَظَرُوا فَكَانَ نَظَرُهُمْ عِبْرَةً وَ نَطَقُوا فَكَانَ نُطْقُهُمْ حِكْمَةً وَ مَشَوْا فَكَانَ مَشْيُهُمْ بَيْنَ النَّاسِ بَرَكَهٌ لَوْ لَا الْأَجَالُ الَّتِي كُتِبَتْ عَلَيْهِمْ لَمْ تَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ خَوْفًا مِنَ الْعَذَابِ وَ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ قَالَ أَحَبُّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى الْأَتْقِيَاءِ الْأَحْفِيَاءُ الَّذِينَ إِذَا غَابُوا لَمْ يُفْتَقَدُوا وَ إِذَا شَهِدُوا لَمْ يَعْرِفُوا أَوْلِيكَ أُنِمْهُ الْهُدَى وَ مَصَابِيحُ الْعِلْمِ وَ قَالَ إِنْ الْمُؤْمِنَ قَيْدَهُ الْقُرْآنُ عَنْ كَثِيرٍ مِنْ هَوَاءِ نَفْسِهِ وَ شَهْوَتِهِ فَالصَّلَاةُ كَهْفُهُ وَ الصِّيَامُ جَنَّتُهُ وَ الصَّدَقَةُ فَكَأَكُهُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۹۴ / التحصین لابن فهد الحلّی ص ۲۵

در حدیثی مرفوع از پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده است: «آیا می‌دانید اندوه من از چیست و به چه می‌اندیشم و به چه چیزی اشتیاق دارم؟» اصحاب عرض کردند: «نه ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، به هیچ‌کدام از این‌ها آگاهی نداریم. خود ما را از اندوه و اندیشه و اشتیاقاتان آگاه فرمایید». پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «به خواست خدا به شما خواهم گفتم». آن‌گاه نفس عمیقی کشیده و فرمود: «آه! چقدر مشتاق [دیدن] برادران بعد از خودم هستم». ابوذر (رحمة الله علیه) عرض کرد: «ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، آیا ما برادران شما نیستیم؟» فرمود: «نه شما اصحاب من هستید و برادرانم بعد از من خواهند آمد. منزلت آن‌ها همچون منزلت انبیاست. آن‌ها مردمانی هستند که به خاطر جلب رضایت الهی از پدران، مادران، برادران، خواهران و بستگانشان دوری می‌گزینند... ای ابوذر، خنده‌ی آن‌ها عبادت، سرورشان تسبیح، خوابشان صدقه و نفَس‌هایشان جهاد است. خداوند در هر روز سه بار به آن‌ها نظر می‌کند. ای ابوذر، من بسیار به آن‌ها مشتاقم». آنگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) چشمان مبارک خود را فرو بست و گریه‌ی شوقی نمود. سپس عرضه داشت: «خداوندا، آن‌ها را حفظ فرما و بر مخالفینشان یاریشان نما؛ آن‌ها را خوار مگردان و چشمان مرا در روز قیامت به [دیدن] آن‌ها روشن فرما **إِنَّا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ لَا خَوْفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ**». رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هرکه خدا را بشناسد، دهانش را از سخن [حرام] و شکمش را از غذا [ی حرام] باز دارد، و نفَس خود را به روزه و نماز ریاضت دهد». اصحاب عرض کردند: «ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، پدران و مادرانمان به فدایت؛ اینان اولیای خدا هستند؟» حضرت فرمود: «اولیای خدا سکوت می‌کنند و سکوتشان ذکر است؛ نگاه می‌کنند و نگاهشان [از روی] عبرت است؛ سخن می‌گویند و کلامشان حکمت است؛ راه می‌روند و رفت‌وآمدشان بین مردم [موجب] برکت است. اگر نبود که مرگشان در روز معینی - تعیین شده است، از ترس عذاب و اشتیاق به ثواب، روحشان در پیکر آرام نمی‌گرفت. ...».

الرَّسُول (صلى الله عليه وآله) - فِي لُبِّ اللَّبَابِ: إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ لَأُنَاسًا مَا هُمْ بِأَنْبِيَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ يَغْطِطُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَالشُّهَدَاءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِمَكَانِهِمْ مِنَ اللَّهِ فَقِيلَ مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) قَالَ الَّذِينَ يَتَحَابُّونَ بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ أَرْحَامٍ بَيْنَهُمْ وَلَا أَمْوَالٍ يَتَعَاطَوْنَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ عَلَى وُجُوهِهِمْ لَنُورًا وَإِنَّهُمْ لَعَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ لَا يَخَافُونَ إِذَا خَافَ النَّاسُ وَلَا يَحْزَنُونَ إِذَا حَزَنُوا ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ إِلَّا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۴۹۴ / مستدرک الوسائل ج ۱۲، ص ۲۲۴

در کتاب لب‌الباب از پیامبر (صلى الله عليه وآله) نقل شده: «گروهی از بندگان خدا هستند که از پیامبران و شهداء نیستند [اما با این حال] روز قیامت، پیامبران و شهداء به حال آنها غبطه می‌خورند». عرض شد: «ای رسول‌خدا، این‌ها چه کسانی هستند؟» فرمود: «کسانی که به خاطر خدا با یکدیگر دوستی می‌کنند؛ با اینکه رابطه‌ی خویشاوندی میان‌شان نیست، و دادوستد مالی ندارند. بر چهره‌ی ایشان [در روز قیامت] نوری است و بر منبرهایی از نور قرار دارند، و در روزی که همه می‌ترسند و غمگین‌اند، ترس و غمی ندارند». آن‌گاه حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «إِلَّا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ».

الصَّادِق (عليه السلام) - عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ الرَّجُلَ الْمُؤْمِنَ إِذَا صَارَتْ نَفْسُهُ عِنْدَ صَدْرِهِ وَقَتَ مَوْتِهِ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ أَبَشِّرْ أَنَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) نَبِيَّكَ وَرَأَى عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) فَيَقُولُ أَنَا الَّذِي كُنْتَ تَحِبُّنِي أَنَا أَنْفَعُكَ فَقُلْتُ يَا مَوْلَايَ مَنْ يَرَى هَذَا يَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا قَالَ إِذَا رَأَى هَذَا مَاتَ وَقَالَ وَذَلِكَ فِي الْقُرْآنِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ قَالَ يُبَشِّرُهُمْ بِمَحَبَّتِهِ إِيَّاهُ وَبِالْجَنَّةِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَهِيَ بَشَارَةٌ إِذَا رَأَاهَا أَمِنَ مِنَ الْخَوْفِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۵۰ / بحار الأنوار ج ۳۶، ص ۱۱۵

جابر از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده؛ زمانی که آخرین نفس، در سینه‌ی مؤمن حبس شود [هنگام مرگ]، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را می‌بیند که می‌فرماید: «بشارت باد بر تو که من رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و پیامبر تو هستم»؛ و علی بن ابی طالب (علیه السلام) را می‌بیند که می‌فرماید: «من کسی هستم که دوستش می‌داشتی و امروز به سود تو خواهم بود». [جابر گوید]: عرض کردم: «مولای من، کسی که این صحنه را ببیند به دنیا برمی‌گردد»؟ فرمود: «هنگامی که این صحنه را ببیند خواهد مُرد». و فرمود: «این مطلب در این آیه از قرآن آمده که می‌فرماید: **الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ، لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ**. امام (علیه السلام) فرمود: «خداوند [در این آیه] آن‌ها را در دنیا و آخرت به دوست داشتن ایشان و به بهشت بشارت دهد؛ و این بشارتی است که وقتی مؤمن آن را ببیند از ترس ایمنی یابد».

۵

الصَّادِق (علیه السلام) - إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا حِيلَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْكَلَامِ أَتَاهُ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) فَجَلَسَ عَنْ يَمِينِهِ وَ يَأْتِي عَلَى (علیه السلام) فَجَلَسَ عَنْ يَسَارِهِ فَيَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) أُمَّا مَا كُنْتَ تَرْجُو فَهُوَ أَمَّا كَ وَ أُمَّا مَا كُنْتَ تَخَافُهُ فَقَدْ أَمِنْتَهُ ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنَ الْجَنَّةِ فَيُقَالُ لَهُ هَذَا مَنْزِلُكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَإِنْ شِئْتَ رُدِدْتَ إِلَى الدُّنْيَا وَ لَكَ ذَهَبُهَا وَ فِضَّتُهَا فَيَقُولُ لَا حَاجَةَ لِي فِي الدُّنْيَا فَعِنْدَ ذَلِكَ يَبْيَضُ وَجْهُهُ وَ يَرْشَحُ جَبِينُهُ وَ تَتَقَلَّصُ شَفَتَاهُ وَ يَنْتَشِرُ مَنْخَرَاهُ وَ تَدْمَعُ عَيْنُهُ الْيُسْرَى فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ فَاکْتَفُوا بِهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۵۰۴ / بحار الأنوار ج ۷۸، ص ۲۴۴ / دعایم الإسلام ج ۱، ص ۲۲۰

امام صادق (علیه السلام): مؤمنی که [در حال احتضار] از سخن گفتن باز می‌ماند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نزد او آمده و سمت راست او می‌نشیند و علی (علیه السلام) آمده و سمت چپش می‌نشیند. آن‌گاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او می‌فرماید: «آنچه به آن امید داشتی اکنون در مقابل توست، و آنچه از آن بیم داشتی از آن در امانی». آنگاه دری از بهشت به رویش گشوده و به او خطاب می‌شود: «این جایگاه تو در بهشت است؛ [اُمّا] اگر بخواهی، به دنیا بازگردانده

می‌شوی تا از ثروت فراوان دنیا بهره‌مند گردی». مؤمن [در جواب] می‌گوید: «مرا به دنیا نیازی نیست». در آن هنگام چهره‌اش نورانی شده و عرق بر پیشانی‌اش می‌نشیند و لباسش جمع و بینی‌اش گشاده می‌گردد و اشک از چشم چپش جاری شود. هنگامی که این صحنه را [از محضر] مشاهده کردید، او را به حال خودش رها کنید [تا جان دهد]. این است کلام خداوند عزوجل که می‌فرماید: **لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا**.

۶

عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَخْفَى أَرْبَعَةً فِي أَرْبَعَةٍ أَخْفَى رِضَاهُ فِي طَاعَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئاً مِنْ طَاعَتِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ رِضَاهُ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَأَخْفَى سَخَطُهُ فِي مَعْصِيَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئاً مِنْ مَعْصِيَتِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ سَخَطُهُ مَعْصِيَتَهُ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَأَخْفَى إِجَابَتُهُ فِي دَعْوَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئاً مِنْ دُعَائِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ إِجَابَتَهُ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَأَخْفَى وَلِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبِيدِ اللَّهِ فَرُبَّمَا يَكُونُ وَلِيَّهُ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ .

الخصال، جلد ۱، صفحه ۲۰۹

امام علی (علیه السلام): خداوند تبارک و تعالی چهار چیز را در چهار چیز مخفی و پنهان داشته است: ... اولیاء و دوستان خود را در میان بندگان خود پنهان داشته است. پس مبدا بنده‌ای از بندگان خدا را کوچک شماری، چه بسا او از اولیاء خدا باشد و تو این را ندانی.

الرَّسُول (صلى الله عليه و آله): قَوْلُهُ تَعَالَى لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ قَالَ هِيَ الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ يَرَاهَا الْمُسْلِمُ أَوْ تُرَى لَهُ فَهِيَ بُشْرَاهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ بُشْرَاهُ فِي الْآخِرَةِ الْجَنَّةُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۵۰۲ / بحار الأنوار ج ۵۸، ص ۱۹۱

پیامبر (صلى الله عليه و آله): درباره‌ی کلام خدای تعالی لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ منظور از آن بشارت، خواب‌های خوب [و صادق] است، که مؤمن برای خود یا برای مؤمنی دیگر می‌بیند [که برای او بشارتی دارد]؛ و این مژده بشارت او در دنیا، و بشارت او در آخرت [ورود او به] بهشت است.

الرَّسُول (صلى الله عليه و آله): قَوْلُهُ تَعَالَى لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا قَالَ هِيَ الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ يَرَاهَا الْمُؤْمِنُ لِنَفْسِهِ أَوْ تُرَى لَهُ وَ هُوَ كَلَامٌ يَكَلِّمُ بِهِ رَبُّكَ عَبْدَهُ فِي الْمَنَامِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۵۰۲ / بحار الأنوار ج ۵۸، ص ۱۹۳

پیامبر (صلى الله عليه و آله): مقصود از آیه‌ی لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رؤیای صالحه و خوبی است که مؤمن برای خود می‌بیند یا دیگران برای او می‌بینند، و آن سخنی است که خدا با بنده‌اش در خواب می‌گوید.

وَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦٥﴾

گفتار آنان تو را اندوهگین نسازد، که عزّت جملگی از آن خداست، اوست که شنوا و آگاه است.

بازگشت کریمه به آیات پیشین سوره است. سخنان ناباوران مانند تهمت‌ها، تشکیک درباره‌ی قرآن و ... خداوند متعال پیامبرش را با این کلمات تسلیت می‌دهد، قلب او را محکم می‌کند. می‌فرماید: لَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ؛ سخنان اینان تو را رنجیده‌خاطر نکند. چرا که اولاً إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً؛ عزّت همه‌اش تنها برای خداست. کسی غیر از او در هستی بالاستقلال عزّت ندارد. هر که عزّت دارد در واقع عزّت اوست. بنابراین اگر خداوند چند روزی عزّتش را نصیب عده‌ای کرد، و آن‌ها با سخنان گزاف تو را رنجاندند، غمگین مشو، چرا که اختیار عزّت‌مندی دست اوست. و ثانیاً هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛ هر آن‌چه اتفاق می‌افتد من جمله سخنان این‌ها در مرئی و محضر خداوند متعال است. خداوند به سخنان و اعمالشان شنوا و آگاه است. فعلاً فرصت دارند تا هر چه می‌خواهند بکنند و بگویند، اما این فرصت همیشگی نیست.

مرحوم علامه به نیکویی دو علت برای عدم حزن پیامبر در آیه نقل کردند، همان‌طور که در سطور بالا بیان شد. علت را این دانستند که بین -إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً- و -هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ- فاصله‌ای با عطف نیامده است: يَظْهَرُ أَنَّ كِلَا مِنْ قَوْلِهِ: «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ» و قَوْلِهِ: «هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» علة مستقلة للنهي و لذا جيء بالفصل من غير عطف.

نکات دیگری در آیه هست که شایسته است بدان توجه کنیم:

۱. لَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ همان‌طور که عرض شد شفقت خداوند نسبت به محبوبش محمد است. اما محزون شدن پیامبر از خرده‌ای که منکران بر او می‌گرفتند نبود؛ چرا که وجود مبارک پیامبر برای خویش استقلال و تشخصی قائل نبود، تا از بی‌ادبی اینان برنجد و محزون شود. بلکه حزن پیامبر از ناباوری و انکار آن‌ها بود. همان‌طور که در آیات دیگر بیان شده است. مانند آیه‌ی سوم سوره‌ی شعراء: لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (چه بسا تو جانت را می‌فرسایی که چرا [مشرکان] مؤمن نمی‌شوند (خرمشاهی))

۲. ما نیز مخاطب این کریمه هستیم. گویا خداوند ما را نیز خطاب کرده است: بر گفته‌ی دیگران محزون نشوید. البته تفاوت ما و پیامبر اکرم در این است که ما از اسائه و قضاوت دیگران درباره‌ی شخصیتمان آزرده می‌شویم. خوب که نظر کنیم می‌بینیم همه‌ی زندگیمان برای دیگران و قضاوت آن‌ها است. خود را زیور و آراسته به نداشته‌ها می‌کنیم تا دیگران را خوش آید. اگر کسانی که برایمان اهمیت دارند، درباره‌ی ما بد بیندیشند، یا بد گویند، هر کاری می‌کنیم تا نگاه آن‌ها را تغییر دهیم. در آیات گذشته خواندیم که اولیاء الهی خوف و حزن ندارند. یکی از مصادیق حزن، همین است که در این آیه سفارش شد. راهش چیست؟ در ادامه‌ی آیه بیان شد. مطلب در این خصوص بسیار است، به اشاره‌ای بسنده شد.

۳. هر دو عبارت **إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً** و **هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ**، دارای ادوات تأکید و انحصار است. بنابراین عزّت تنها از آن خداست؛ و تنها اوست که شنوا و آگاه است. قرآن سراسر بیان توحید است. انس با این معارف به مرور نگاه انسان را تغییر می‌دهد. چنین نیست که خداوند عزّت را در هستی پخش کرده باشد؛ قدری به این و قدری به آن داده باشد! همان‌طور که عموم ما می‌اندیشیم. عموم مؤمنین را عرض می‌کنم، غیر مؤمن که عزّت را دست‌آوردنی می‌دانند. آن‌چه قرآن می‌گوید این است که هر عزیزی را که در هستی می‌بینید، عزّتش از آن خداست. نه این‌که اول از آن خودش باشد، و بعد از آن خدا. تفاوت بین این دو نگاه بسیار زیاد است.

۴. چگونه انسان می‌تواند از قضاوت و کلام دیگران محزون و آزرده نشود؟ اول این‌که بداند تنها عزیز در هستی خداست. پس تفاوتی نیست که دیگری انسان را عزیز بداند یا نداند. دوم این‌که انسان در محضر خداست، او هر آن می‌شنود و می‌بیند. پس کار انسان با خداست نه با دیگران.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿٦٦﴾

بدانید هر که در آسمان‌ها و زمین است از آن خداست؛ آنان که شریکانی جز خدا را می‌خوانند، از چه پیروی می‌کنند؟! تنها از بافته‌هایشان پیروی می‌کنند، و جز به حدس و گمان سخن نمی‌گویند.

الْخَرْصُ:

راغب: حزر الثمرة. و الْخَرْصُ المحزور، كالنقض للمنقوض. و قيل الْخَرْصُ الكذب في قوله تعالى: إِنَّ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ «الزخرف: ٢٠» قيل معناه يكذبون.

ابن فارس «١٦٩/٢»: «و الْخَرْصُ: الكذاب و هو من هذا، لأنه يقول ما لا يعلم و لا يحق». الخليل «١٨٣/٤»: «الْخَرْصُ: الكذب، وَالْخَرَاصُونَ: في قوله جل و عز: قتل الخراصون: الكذابون، و يخرصون يكذبون. و الْخَرْصُ: المحزور في العدد و الكيل».

سخن در این آیه در مالکیت مطلق خداوند متعال است. ألا در ابتدای کریمه جهت توجه دادن به محتوایی است که خواهد آمد. در فارسی معادل آگاه باشید یا بدانید است. سپس می‌فرماید: هر آن کس در آسمان‌ها و زمین است ملک اوست. مالکیت مطلق و انحصاری خداوند نسبت به هستی از معارف کلیدی قرآن کریم است.

مَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ: حال که هستی ملک خداست، شریکان کجایند؟! چگونه اولاً برای خدا شریکانی قائلید؟ و ثانیاً از آن‌ها پیروی می‌کنید؟! يَدْعُونَ در کریمه مبین معنای مهمی است. ما از غیر خداوند درخواست‌های فراوانی داریم. درخواست‌های مادی و غیر مادی. دائماً از کسانی در عالم چیزی طلب می‌کنیم. خداوند این درخواست را مورد پرسش و مذاقه قرار می‌دهد. می‌فرماید آنان که جز خدا می‌خوانید را برای خدا شریک قرار داده‌اید. این شریکان موهوم خودشان ملک خدا هستند. خود که ملک اویند، چگونه می‌توانند دارایی داشته باشند تا به شما بدهند؟!

إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ: گفته شد که ظنّ به معنای مادون علم است، و گاه به علم قطعی نیز گفته می‌شود. خرص مطابق تحقیق در لغت همان‌طور که از خلیل و ابن فارس نقل کردیم، به معنای دروغ بستن است. البته لحاظ اضافه‌ای نیز دارد، بدون پشتوانه و علم چیزی را به دروغ گفتن است. با توجه به معانی واژگان معنای این فراز چنین است: اینان که شریکانی برای خدا قائلند و از آن‌ها پیروی می‌کنند، تنها تابع باورهای پیشین و پیشینیان خود هستند، باور آن‌ها هیچ برهان و دلیلی ندارد، و بر اساس حدس و گمان است؛ بدون علم و بدون تحقیق. در نتیجه باورشان آلوده‌ی به کذب است. چرا که پذیرش باورهای پیشینیان بدون آگاهی و تحقیق دروغ بستن و کتمان حقیقت است. تبعیت از ظنّ آن چنان جریان دارد و عمومی شده است، که کسی رویه‌ای غیر از آن طی نمی‌کند. همگان به این ناخجسته مبتلاییم.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿٦٧﴾

اوست که شب را برای آرامش شما قرار داد، و روز را روشن ساخت؛ آری در این امور برای مردمانی که شنوایند نشانه‌هایی است.

خداوند کسی است که شب را برای شما قرار داد، تا در آن آرامش بیابید، استراحت کنید، و رنج و ملال روز را بشوید. و روز را روشن ساخت، تا در روز پی فضل و روزی بروید. در آیه جهت روشنایی روز بیان نشد، اما در سوره‌ی قصص آیه‌ی ۷۳ آمد: وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ: این‌ها همه نشانه و آیه است، البته نه برای همه، بلکه برای آنان که اهل فکر و اندیشه‌اند. آنان که شنوای حقیقی‌اند، تنها آیات را نمی‌خوانند و عبور کنند. آیات قرآن برای تفکر است؛ خواندن آیات ابتدایی سوره‌ی جائیه شایسته است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۲) إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ (۳) وَ فِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۴) وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۵) تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ (۶)

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٨﴾

گفتند: خداوند فرزند گرفته است! او منزّه است، او بی نیاز (مطلق) است. هر آن چه در آسمان ها و زمین است از آن اوست؛ شما بر این ادعا هیچ برهانی ندارید. درباره ی خدا چیزی می گوید که بدان آگاهی ندارید.

از پوچ ترین سخنانی که درباره ی خداوند در طول تاریخ گفته شد، فرزند داشتن اوست. برای اذهان امروزی ما عجیب است، اما باور به فرزند داشتن خدا در طول تاریخ شایع بوده است. آشکارترین آن، باور مسیحیان درباره ی مسیح بود، که در قرآن کریم بارها به این باور سخیف پاسخ داده شد. در این کریمه به ردّ فرزند داشتن خداوند متعال می پردازد. ردّ این ادعای سخیف از آن روست که عده ی فراوانی بدان باور داشتند. ردّ چنین ادعایی می تواند با براهین عقلی پیچیده باشد، و می تواند با بیان ساده ی عرفی باشد؛ هر دو در قرآن هست. در این کریمه خداوند با زبان ساده ی ادعای اینان را ردّ می کند. می فرماید: شما انسان ها برای چه فرزند می آورید؟ جهات متعددی وجود دارد. فرزند می آورید تا تنها نباشید، تا شما را در امورتان یاری رساند، تا موجود زنده ای به هستی وارد کنید، و ... خداوند به کدام یک از این غایات، محتاج فرزند داشتن است؟ فرزند بیاورد تا از تنهایی درآید؟! یا از او کمک بگیرد؟! مشکل باورتان این است که خدا را یکی از خودتان دانستید! می فرماید: سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ؛ او از باورهای کودکانه و سخیف شما مبرّی و منزّه است. او بی نیاز مطلق است، هیچ کدام از نیازهایی که شما به فرزندآوری دارید در او وجود ندارد. او مالک

مطلق هستی است. هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست. در این میان به فرزند چه نیازی دارد؟ همان‌طور که عرض شد روش پاسخگویی در این آیه، ساده و روشن است. گرچه اصل موضوع فرزند داشتن خداوند با براهین دقیق قابل ردّ است، اما خداوند ساده و در عین حال محکم به اینان پاسخ می‌دهد

إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَوْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ: مراد از سلطان برهان و استدلال است. می‌فرماید: شما بر این ادعا هیچ دلیل و استدلالی ندارید. چیزی را به خدا نسبت می‌دهید که بدون پشتوانه و آگاهی است. همان‌طور که در آیه ی ۶۶ خواندیم: إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ.

خوب است این آیات را نیز مرور کنیم، آیاتی که دلالت بر ردّ فرزند داشتن خداوند دارد:

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانِتُونَ، بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (بقره ۱۱۶ و ۱۱۷)

سیاق آیه مشابهه کریمه در سوره ی یونس است. تفاوت در استدلال است؛ در سوره ی یونس به بی‌نیازی خداوند استدلال شد، و در سوره ی بقره به قانت بودن کلّ هستی در پیشگاه او. معنای قانت پیش از این گذشت.

وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا، مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِابْنِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا (کهف ۴ و ۵)

در این آیات خداوند صرفاً انذار می‌دهد، به بی‌پشتوانه بودن چنین ادعای سخیفی آگاهی می‌دهد. و می‌فرماید: کلام ناپسند و سخیفی از دهانشان برون آمده است.

می دانیم که تنها مسیحیان قائل به فرزند داشتن خداوند نبوده اند، بلکه مشرکان زمان پیامبر نیز فرشتگان را دختران خدا می دانستند. به دو کریمه در این باب اشاره کنیم: وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ (نحل ۵۷)؛ أُمُّ لَهُ الْبَنَاتُ وَ لَكُمْ الْبَنُونَ (طور ۳۹)

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (نساء ۱۰۵)

در این آیه به مسیح اشاره می شود، به این که مسیح پسر مریم، رسول خدا، کلمه ی الهی، و روحی از خدا بود؛ نه خدا و فرزند خدا. در این آیه برهان عقلی هم بیان می شود: إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ

وَ قَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزُ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِيُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (توبه ۳۰)

در این کریمه به باور یهودیان نیز اشاره شده است. تنها مسیحیان نبودند که مسیح را پسر خدا می دانستند، بلکه یهودیان نیز عزیر را فرزند خدا می دانستند.

برخی از آیات بیان گردید تا همان طور که عرض شد، اهمیت این موضوع در قرآن کریم روشن گردد. و اما کامل ترین استدلال بر نفی فرزند داشتن خداوند متعال سوره ی توحید است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱) اللَّهُ الصَّمَدُ (۲) لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ (۳) وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۴)

برای مطالعه به سوره ی توحید که شرح کرده ایم مراجعه بفرمایید.

قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ﴿٦٩﴾

(پیامبرم به اینان) بگو: آنان که بر خدا دروغ می‌بندند رستگار نمی‌شوند.

جمع‌بندی آیات گذشته این دو آیه است. قاعده‌ای کلی در کریمه بیان می‌گردد: آن که بر خداوند افتراء زند، دروغ ببندد، هرگز رستگار نمی‌شود.

در باب توسعه‌ی معنای آیه در گذشته مطالب بسیاری بیان گردید، برای اجتناب از تطویل به بیان مجدد نمی‌پردازم.

مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٧٠﴾

بهره‌ای در این دنیا دارند، سپس بازگشتشان سوی ماست؛ آن‌گاه به سزای کفورزیدنشانشان، عذابی سخت به آنان می‌چشانیم.

و المتاع: انتفاع ممتد الوقت (مفردات راغب)

نحوه‌ی زندگی اینان در دنیا، تنها بهره‌ی اندک و زمان‌مندی است، زودا که بهره‌شان به اتمام رسد. همه‌ی موجودات من جمله انسان بازگشتش سوی ماست. آن دم خواهد دید که چه شده است، بر سر خود چه آورده است. آری آن‌گاه به خاطر کفر و پوشانیدن حقیقت گرفتار عذاب خواهد بود. عذابی شدید همه‌ی وجودش را خواهد گرفت. عذاب را با سراسر وجودش خواهد چشید. پناه بر خدا.

آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی رعد خواندنی است: اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ وَ فَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ.

متاع بهره‌ی بسیار اندک است. جهت روشن است. انسان ابد در پیش دارد. دنیا در پیشگاه ابدیت گویا اصلاً وجود ندارد. به علاوه که رفاه و بهره‌مندی در دنیا نیازمند تلاش و جدیت بسیار است. سال‌ها باید تلاش کرد تا چند صباحی در رفاه زیست. آن چند صباح زیستن در رفاه در قبال ظرف دنیا و ابدیت حَقّاً بسیار اندک و ناچیز است. به همین جهت در عبارتی فوق‌العاده در آیه آمد: مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ.

آیات ۷۱ تا ۷۴:

وَإِنلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذِكْرِي بآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ ﴿٧١﴾

داستان نوح را برای آن‌ها بازگو، آن‌گاه که به مردمانش گفت: ای قوم من، اگر جایگاه (پیامبری) من و یادآوری آیات خداوند بر شما گران است، بر خداوند توکل می‌کنم؛ شما کار خویش را استوار سازید، شریکانتان را نیز گردآورید، تا کارتان بر شما پوشیده نماند، آن‌گاه کار مرا به اتمام رسانید و مهلتم ندهید.

المقام: ی‌کون مصدرًا و اسم مکان القیام و زمانه. نحو: **إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذِكْرِي** «یونس: ۷۱» **ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ** «إبراهيم: ۱۴» **وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ** «الرحمن: ۴۶». (مفردات راغب)

الغم: ستر الشئ، و منه: **الغمام** لكونه ساتراً لضوء الشمس. (مفردات راغب)

ملاحظات:

لا یصح تفسیر الغم بالستر، بل هو إطباق الأمر على صاحبه و حيرته. و قد أعجبت التغطية الراغب فجعلها الأصل و قال: الغم: ستر الشئ. و الإطباق يتضمن الستر لكنه أعم منه و أشد. مقایس: يدل على تغطية و اطباق.

القضاء: فصل الأمر. (مفردات راغب)

النظر: تَقْلِبُ الْبَصَرِ و البصيرة لإدراكِ الشئ و رؤيته. (مفردات راغب)

ابن فارس «۴/۵: ۴۴۴»: «ترجع فروعه إلى معنى واحد و هو تأمل الشئ و معاينته، ثم يستعار و يتسع فيه. و منه نظر الدهر إلى بني فلان فأهلكهم. و هذا نظير هذا، من هذا القياس، أي إنه إذا نظر إليه و إلى نظيره كانا سواء. و به **نظرة**: أي شحوب كأنه شئ نظر إليه فشحب لونه».

در یک سوم پایانی سوره یونس، خداوند متعال بالاجمال حال دو پیامبر نوح و موسی را تعریف می‌کند. سوره یونس تا این جا سخن از داستان انبیاء نداشت، و در این آیات اشاره‌ای به دو نبیّ الهی می‌شود.

خداوند متعال مخاطبش پیامبر اکرم است. به او می‌فرماید داستان نوح را برای مردم تعریف کن. آن زمانی که نوح به مردمانش چنین گفت: ای مردم، اگر جایگاه من برای شما سنگین است، و آن را بر نمی‌تابید، و این که از خدا حرف می‌زنم، و نشانه‌های او را به شما یادآوری می‌کنم، گران است؛ تنها بر خدا توکل می‌کنم و کار خود را به او می‌سپارم. شما همه‌ی توانتان را به کار گیرید، همه را به یاری بطلبید، نزدیکان و دوستانتان را نیز حاضر کنید، از هیچ امری فروگذار نکنید، از هیچ چیزی چشم‌پوشی نکنید، سپس همه را بر علیه من به کار گیرید! و در این کار هیچ فرصت و مهلتی به من مدهید!

تعبیر حضرت نوح شگرف است. او در واقع در برابر مردمانش تحدی می‌کند. قلب او چنان به خدا محکم است، که با عزّت الهی، آنان را با جدیّت و شجاعت به میدان آمدن می‌خواند.

نکاتی در کریمه هست که خوب است بیشتر بدان دقت ورزیم:

اول یا قَوْمِ إِنَّكَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي: مقام اسم مکان از قیام است. معادل جایگاه در فارسی مناسب است. البته لحاظ معنایی دارد که لزوماً با جایگاه فارسی همگن نیست. در مانند لَمِنْ خَافَ مَقَامَ هَمَانَ جایگاهی است که والا بودن در آن نهفته است. اما در تعبیر نوح والا بودن ملحوظ نیست. بلکه مراد نوح جایگاه پیامبری است که خداوند به او عطا کرد. مرا از کبر در فارسی گران آمدن است. یعنی اگر پیامبر بودن من برای شما گران و سنگین آمده است.

دوم تَذْكِرِي بآيَاتِ اللَّهِ: در این عبارت نوح مسئولیت نبیّ را شرح می‌دهد. پیامبران من جمله نوح مسئولیتشان یادآوری و تذکار نشانه‌های خدا در هستی است. یادآوری در اموری معنا دارد که انسان از آن غافل است، اگر جاهل باشد یادآوری معنا ندارد؛ آگاهی بخشی و تعلیم معنا می‌یابد. بنابراین انسان‌ها به سبب غور در ماده دچار غفلتند، و پیامبران می‌خواهند مردم را از پرده‌ی غفلت برون آرند.

سوم **فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ**: پیامبران را تکذیب می‌کردند، روالی ثابت در طول تاریخ؛ ایشان را آزار و اذیت می‌کردند. نوح می‌گوید: اگر نمی‌توانید پیامبریم را پذیرا باشید، من تنها بر خدا توکل می‌کنم. نه توبیختن می‌کنم، نه لعن و نفرینتان می‌کنم. کار را به خدا می‌سپارم.

چهارم **فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ**: یعنی هر چه توان دارید از یاران و مال جمع کنید. همه را بر معاونت و مساعدت خود دعوت کنید.

پنجم **ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً**: معنای تحت‌اللفظی عبارت این چنین است: تا هیچ امری از امورتان از شما پوشیده نماند. این عبارت می‌تواند معانی مختلفی بدهد. می‌تواند مراد این باشد که تردیدی در تدارک دیدن بر علیه من به خود راه ندهید. می‌تواند معنا این باشد که محکم و استوار کارتان را پیش ببرید تا چیزی بر شما مخفی نماند. دیگر معنا می‌تواند این باشد که علناً بر علیه من تدارک ببینید، و پرده‌پوشی نکنید. احتمالات دیگری نیز می‌توان داد. عبارت ظریف است و می‌تواند محمل معانی متعددی باشد.

ششم **ثُمَّ أَقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ**: مراد از **أَقْضُوا** با توجه به معنای واژه، کار را به اتمام رساندن است. مراد از **لَا تُنْظِرُونِ** صبر نکردن و مهلت ندادن است.

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٧٣﴾

اگر روی بگردانید، از شما هیچ اجری نمی‌خواهم، پاداش من جز با خدا نیست، فرمان‌یافته‌ام که از مسلمانان باشم.

شرح توکل نوح در این آیه بیان شد. نوح ادامه داد: اگر روی بگردانید، از پیام دعوت الهی و حق و حقیقت، من توکلم بر خداست. ضرری بر من نمی‌رسد. از شما اجری نخواسته‌ام تا اگر دعوت‌م را نپذیرید متضرر شوم. پاداش من تنها با خدا است.

اهل دنیا وقتی دعوتی بر امری می‌کنند، جهت به دست آوردن منفعت است. حال چه منفعت مادی چه غیر مادی. نوح با این تعبیر می‌خواهد بگوید من در قبال این همه سال که در میان شما بودم، و با اخلاص شما را به خدا دعوت کردم، به قصد بهره‌ای از شما نبود؛ چه تمتّع و انتظار مادی، و یا حتّی قبول جایگاه پیامبری. حال که مرا نپذیرفته‌اید، تنها خود ضرر کرده‌اید، من آن‌گاه متضرّر می‌شدم که درخواستی از شما در قبال دعوتم داشتم، بنابراین ضرری به من نخواهد رسید. اجر من بر عهده‌ی شما نیست، بر عهده‌ی دیگری است که وفا خواهد کرد.

دَقّت کنیم که غیر از انبیاء، اکثر دعوت‌کنندگان معرفت در تاریخ، از مردم چیزی می‌گرفتند؛ مزدی دریافت می‌کردند. گاه به صورت رسمی و منظم، و گاه به صورت هدایا و نذورات! اما این طور نبود که با مردم سخن گویند، و هیچ مطالبه‌ای نداشته باشند. اکنون نیز همین است. داعیان ادیان مختلف به بهانه‌های گوناگون از مردم مزد می‌گیرند. اگر مزدی هم نخواهند توجّه و احترام می‌خواهند. این رفتار کاسب‌کارانه در همه‌ی امور جریان یافته است. پزشکی که سخن از دهانش بدون مزد برون نمی‌آید، استاد علوم انسانی که شنیدن درس گفتارش نیازمند ثبت‌نام است، و ... روش انبیاء سنّت نیک‌ی است که نباید ساده از آن گذشت. خواندنش آسان است، اما در اطرافمان نظر کنیم، ببینیم چه کسی را می‌یابیم که خدمتی را رایگان در اختیار انسان‌ها قرار دهد.

حال نوح در این دو آیه شگرف است، چه بسا علّت این حال معنوی در پایان آیه بیان شده باشد: **أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ**؛ وظیفه‌ی من تسلیم بودن در برابر خداست. او به من فرمود شما را دعوت به خدا کنم، کردم؛ او فرمود آیاتش را به شما نشان دهم، کردم؛ او به من فرمود طلب اجرای در قبال این همه سال از شما نداشته باشم، ندارم؛ آری من مسلمانم. مسلمان حقیقی نه اسمی! قلب من در برابر اوامر الهی منقاد است. مسلمان در این کریمه، اسلام اصطلاحی نیست، همان‌طور که عرض شد مسلمان کسی است که جان‌ش را در برابر خداوند تسلیم مطلق کرده است. بنابراین مسلمان اصطلاحی می‌تواند مسلمان حقیقی باشد و می‌تواند نباشد. چنان‌که مسلمان غیر اصطلاحی نیز می‌تواند مسلمان حقیقی باشد.

فَكَذَّبُوهُ فَتَبَيَّنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُتَذَرِّينَ ﴿٧٣﴾

او را تکذیب کردند، او و آنان که با او در کشتی بودند را نجات دادیم، و ایشان را جانشین (پیشینان) قرار دادیم؛ و آنان که آیات ما را تکذیب کردند غرق کردیم؛ بنگر سرانجام بیم داده شدگان چه شد.

رفتار مردمان زمان نوح، به سان مردمان همه‌ی تاریخ است. پس از سالیان دراز که حدود ۱۰۰۰ سال بود، او را تکذیب کردند. تنها نجات یافتگان، آنان بودند که با نوح بر کشتی سوار شدند.

آیات سوره‌ی عنکبوت برای تکمیل این بخش داستان نیکوست: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ، فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ. (۱۴ و ۱۵)

جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ: نجات یافتگان را جانشینان پیشینان قرار دادیم.

وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا: آنان که آیات و نشانه‌های ما را نادیده انگاشتند و تکذیب کردند، غرقشان ساختیم.

فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُتَذَرِّينَ: حال سرانجام اینان را نظاره‌گر باش، اینان که سال‌ها پند داده شدند، امّا دست از مسیر باطل خود نکشیدند.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ ﴿٧٤﴾

پس از نوح پیامبرانی را سوی مردمان مبعوث کردیم، دلایل روشنی برایشان آوردند، اما بر آن نبودند تا به آنچه پیشتر تکذیب می‌کردند ایمان آورند؛ این چنین بر دل‌های تجاوزکاران مهر می‌زنیم.

پس از نوح، پیامبران دیگری را در طول تاریخ تا زمان موسی که نقلش در آیات بعد خواهد آمد، مبعوث کردیم. اینان مسئولیت داشتند سوی مردمان خود بروند. حجت و براهین روشنی را همراهشان کردیم، تا بدان مردمان را سوی حقیقت دعوت کنند. اما روش زندگی انسان آلوده به دنیا، باورمندی به حقایق نیست. آنچه پیشینان و خودشان روش زندگی ساخته‌اند، باوری رخنه‌ناپذیر شده است. برای همین نمی‌خواستند که ایمان بیاورند، نمی‌خواستند آنچه پیشتر دروغ می‌انگاشتند را باور کنند: فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ. اگر ایمان می‌آوردند باید دست از دنیاپرستی می‌کشیدند. خط بطلان کشیدن بر زندگی پیشین کار هر کس نیست. در این باب سخن بسیار است، که به جهت عدم تطویل از آن عبور می‌کنیم.

دعوت شدن و ایمان نیاوردن اینان کار را به جایی رسانید که قلوبشان سنگ شد، آن‌چنان رخنه‌ناپذیر که گویا مهر بر جانیشان کوفته شد: كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ. اینان به زندگی سالم و ساده قناعت نکردند، حرص و لذت‌جویی آن‌ها را به تجاوز از حدود کشاند. شهوت مال و قدرت آن‌ها را متجاوز قرار داد، و سرانجامشان این چنین شد.

آیات ۷۵ تا ۹۳:

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمُ مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿٧٥﴾

سپس از پس ایشان موسی و هارون را با نشانه‌های خویش سوی فرعون و مهترانش فرستادیم (عابدالجبری)؛ اما تکبر ورزیدند و مردمانی گناهکار بودند.

داستان موسی پس از گزیده‌ای از زندگانی نوح در این آیات تعریف می‌شود. پس از پیامبرانی که در آیه‌ی ۷۴ (ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَى قَوْمِهِمْ...) مبعوث شدند، نوبت به موسی و هارون رسید. ایشان را سوی فرعون و نزدیکان و بزرگان فرستادیم. آن‌ها را با معجزاتی همراه کردیم تا تأثیر سخنان فزون گردد. فرعون و اطرافیانش مستکبر، و مردمانی مجرم بودند. داستان موسی را مبسوط در بعضی از سوره‌های پیش خواندیم.

فَإِذَا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧٦﴾

چون حق از نزد ما به اینان رسید، گفتند: این سحری روشن است!

موسی با معجزاتی سوی فرعونیان رفت. در سوره‌ی اعراف خواندیم که موسی چوب دستی خود را افکند و ناگه ماری بزرگ شد، و دستش را در گریبان برد و درخشان گردید. فرعونیان با دیدن معجزات روشن موسی زبان به تهمت گشودند. معجزه را سحر و جادو نامیدند، و موسی را ساحر و جادوگر. با این اتهام می‌خواستند استناد او را به خداوند متعال نفی کنند، و او را در جایگاه ساحر پایین آورند.

قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرُهُذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ ﴿٧٧﴾

موسی گفت: حقی که به شما رسیده را گوئید سحر است (سحر می‌دانید؟! حال آن‌که ساحران رستگار نمی‌شوند).

موسی در پاسخ اتهامشان گفت: معجزاتی را که خداوند به من عطا کرده است سحر می‌دانید؟! حق در این آیه و آیه‌ی قبل معجزاتی است که موسی داشت. حق گفته شد چرا که اولاً حقیقی بودند و سحر نبودند، ثانیاً مثبت پیامبری موسی بودند. سپس موسی گفت: لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ مراد از رستگار نشدن ساحران، به هدف نرسیدن و عدم موفقیت ساحران است.

قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٧٨﴾

گفتند: آمده‌ای تا ما را از آن‌چه پدرانمان را بر آن یافته‌ایم بازداري؟! و بزرگی در این سرزمین برای شما باشد؟! ما هرگز شما را باور نخواهیم کرد.

لَفَتَ

يقال: لَفَتَهُ عن كذا: صرفه عنه. قال تعالى: قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَلْفِتَنَّا «يونس: ٨٧» أي تصرفنا. (مفردات راغب)

فرعونیان در پاسخ موسی گفتند: هدف تو از آمدن پیش ما، بازگرداندن ما از سنت‌ها و آئین پیشینیانمان است. تَلَفَتَ به معنای منصرف کردن و بازداشتن است. ما وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا باورها، سنت‌ها، و آئین پدران یا همان گذشتگان بود. هدف دیگر تو موسی این است که به جای ما قرار گیری، و خود بزرگ این سرزمین و مردم باشی. می‌خواهی با سخنان و سحر مردم را تابع خود سازی، ما را بیرون کنی، و خود حاکم این سرزمین شوی.

اما ما هرگز تو را باور نخواهیم کرد، چرا که باور تو همان و دو امری که پیش خواهد آمد همان. ما نحنُ لَکُمَا مُؤْمِنِینَ یعنی ما بر آن نیستیم که هیچ‌گاه به تو باور پیدا کنیم. باور به موسی تبعاتی داشت، آن‌ها می‌دانستند اگر موسی را پیامبر خدا بدانند، باید دست از شیوه‌ی زندگی پیشین خود بکشند، و رهی نو پیمایند. به همین جهت از ابتدا اعلام کردند که ما اصلاً نمی‌خواهیم تو را باور کنیم، و به سخنان گوش دهیم.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ اِثْنُوْنِیْ بِکُلِّ سَاحِرٍ عَلِیْمٍ ﴿٧٩﴾

فرعون گفت: هر ساحر خبره و زبردست را نزد من آورید.

فرعون پس از مکالمه‌ای که با موسی داشت، و البته بالاخصار در این سوره تعریف شد، دستور داد تا هر ساحر چیره‌دست و ماهری که در مصر هست حاضر کنند. مراد از ساحرِ عَلِیْمٍ، ساحران خبره بود. تصمیم بر این بود تا با تدارک مقابله‌ی آشکار ساحران با موسی، او را مفتضح کند، و در دید مردم او را خوار نماید.

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى اَلْقُوا مَا اَنْتُمْ مُلْقُوْنَ ﴿٨٠﴾

چون ساحران آمدند، موسی به آنان گفت: آنچه می‌خواهید بیفکنید، بیفکنید. (هرچه در چته دارید، رو کنید. (ملکی))

عرض شد که در این سوره تنها سرتیترهای داستان موسی و فرعون بیان شده است. می‌توانید به دیگر سوره‌ها مانند سوره‌ی اعراف که پیش از این شرح داده شد مراجعه کنید. به همین جهت بخشی از داستان نقل نشد، و سخن به مقابله‌ی ساحران با موسی رسید.

ساحران که گرد آمدند، و خود را آماده کردند، موسی به ایشان گفت: هر آنچه آماده کرده‌اید رو کنید: **أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ**. همان‌طور که از جناب ملکی در ترجمه نقل شد، به معنای این است که هر چه در چنته دارید رو کنید.

فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٨﴾

چون افکندند، موسی گفت: آنچه آورده‌اید همه سحر است، زودا که خداوند باطلش کند؛ آری خداوند کرده‌ی تباهکاران را به سامان نمی‌آرد.

ساحران هنر جادوی خود را به میدان مقابله آوردند. سحرشان مطابق آیه‌ی ۶۶ سوره‌ی طه چنین بود: **قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى**. ادواتشان چوب‌دستی و ریسمان بود، اما با سحر چنان کردند که در خیال بینندگان حرکت می‌کردند. سحرشان آن چنان تأثیرگذار بود که حاضران مرعوب و متحیر شدند: **قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُ بِسِحْرٍ عَظِيمٍ (اعراف ۱۱۶)**

موسی سحرشان را که دید چنین گفت: هر آنچه امروز رو کردید، همه سحر است. خداوند به زودی سحر شما را باطل خواهد کرد. بطلان سحر ساحران با معجزه‌ای بود که خدا به موسی عطا کرد. در سوره‌ی اعراف آیات ۱۱۷ و ۱۱۸ آمد: **وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ، فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.**

إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ: شما در ارائه‌ی سحر غایت مادی داشتید، می‌خواستید به واسطه‌ی غلبه بر من، نزد فرعون جایگاه و مال یابید: **وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ، قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (اعراف ۱۱۳-۱۱۴)**. برای همین شما مفسدید، چرا که به فساد فرعونیان کمک می‌کنید. بدانید که خداوند عمل مفسد و تباهکار را به انجام نمی‌رساند.

وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴿٨٢﴾

خداوند حق را با کلماتش ثابت و پایدار می‌دارد، گرچه گناهکاران را خوش نیاید.

این آیه ادامه‌ی کلام موسی و در عین حال مطلبی جامع و کلی است. مراد از کلمات، فرمان، امر، و قضا و قدر الهی است. خداوند حقیقت را با قضایش محقق خواهد کرد؛ یعنی آنچه مدبر حکیم هستی مقدر کرده است رخ خواهد داد، حتی اگر برای مجرمان و گناهکاران خوشایند نباشد.

فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّتُهُ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنْ فِرْعَوْنُ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُشْرِفِينَ ﴿٨٣﴾

اما جز عده‌ای اندک از قومش به موسی ایمان نیاوردند، آن هم با ترس از فرعون و مهترانش، مبدا شکنجه‌شان کنند. آری فرعون در زمین خود را برتر دید، و بی‌تردید از گزاف‌کاران بود.

أصل الفتنة: إدخال الذهب النار لتظهر جودته من رداءته، واستعمل في إدخال الإنسان النار. قال تعالى: يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ «الذاريات: ١٣» ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ «الذاريات: ١٤» أي عذابكم. و ذلك نحو قوله: كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ «النساء: ٥٦». و قوله: النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا الْآيَةُ «غافر: ٤٦».

السرف: تجاوز الحد في كل فعل يفعله الإنسان و إن كان ذلك في الإنفاق أشهر. قال تعالى: وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا «الفرقان: ٦٧» وَلَا تَاْكُلُوْهَا إِسْرَافًا وَ بِدَارًا «النساء: ٦» و يقال تارة اعتباراً بالقدر، و تارة بالكيفية، و لهذا قال سفيان: ما أنفقت في غير طاعة الله فهو **سرف** و إن كان قليلاً. قال الله تعالى: وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ «الأنعام: ١٤١» وَ أَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ «غافر: ٤٣» أي المتجاوزين الحد في أمورهم. و قال: إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ «غافر: ٢٨». (مفردات راغب)

در تطبیق و معنای ذَرِيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ اقوال متعددی بیان شده است. از بیان اقوال که به نظر خالی از فایده است عبور می‌کنیم. عبارت را باید در سیاق آیه دید و معنا کرد. سیاق آیه دالّ بر این است که جز عده‌ای که از اشراف هم نبودند، کسی به موسی ایمان نیاورد. بنابراین ذَرِيَّةٌ دلالت بر اندک بودن در تعداد، مال، و مکنت دارد. اینان که ایمان آوردند همراه با ترس بسیار از فرعونیان بود. فرعون و نزدیکانش سالیان سال بنی‌اسرائیل را آزار و شکنجه می‌کردند. معلوم بود که از ایمان آوردن به موسی ترس و بیم داشتند. می‌ترسیدند که شکنجه‌شان کنند، اموال اندکشان را به یغما برند، تبعیدشان کنند، و

....

داستان باز به فرعون برمی‌گردد: إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ؛ او خود را برتر از دیگران می‌دید. در قلبش علوّ بود، و در اعمال و کردارش تکبر نمود داشت. در سوره‌ی قصص آمد که او خود را اله مردم می‌دانست! وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أُطْعَمُ إِلَى إِلَهٍ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۳۸). آری فرعون از مسرفین بود. اسراف تجاوز از حدّ است. قانع نبودن است به آنچه دارد. او از حدود انسانی تجاوز بسیار کرده بود.

فرعون یکی از نمونه‌هایی است که در آیه‌ی ۸۳ سوره‌ی قصص آمد: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ. او از کسانی بود که علوّ در زمین داشت، و فساد می‌کرد.

وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ ﴿٨٤﴾

موسی گفت: قوم من، اگر به خدا ایمان آورده‌اید، تنها بر او توکل کنید، اگر تسلیم او باشید.

موسی برای التیام باورمندان چنین گفت: حال که به خداوند ایمان آورده‌اید، کارتان را یک‌سره به او بسپارید. ایمان اگر همراه با توکل نباشد ایمان نیست. باوری ذهنی است که به مرور و در بحران‌ها از میان خواهد رفت. در باب توکل در سور قبلی مطالبی بیان شد، می‌توانید مراجعه بفرمایید؛ یکی از موارد آیه‌ی ۵۸ سوره‌ی فرقان بود.

موسی برای تحقّق ایمان بنی‌اسرائیل دو گام را توصیه می‌کند: اول توکل، و دوم تسلیم خداوند بودن. بیان آیه حاوی ظرافتی است، می‌توانست این دو گام در پی هم آید. می‌توانست این‌طور گفته شود:

اگر به خدا ایمان آورده‌اید، حال بر او توکل کنید، و تسلیم او باشید.

و همچنین می‌تواند تقدیر دیگری نیز در میان باشد:

اگر به خدا ایمان دارید و تسلیم او باشید، پس بر خداوند توکل کنید.

بنابراین باید در این نحوه‌ی بیان تأمل کرد. مرحوم علامه عکّات را چنین بیان می‌کنند:

قد فرق بین الشرطین و لعله لم یجمع بینهما فیقول: «إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ وَأَسْلَمْتُمْ فَتَوَكَّلُوا» لاختلاف الشرطین بحسب الحال فقد كان الإیمان واقعا محرزا منهم، و أما الإسلام فهو من کمال الإیمان، و لیس من الواجب الضروري أن یکون کل مؤمن مسلما بل من الأولى الأخری أن یکمل إیمانه بالإسلام. فالتفریق بین الشرطین للإشعار بکون أحدهما واجبا واقعا منهم، و الآخر مما ینبغي لهم أن یتحققوا به فالمعنی: یا قوم إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللّهِ - و قد آمَنْتُمْ - و کُنْتُمْ مسلمین له - و ینبغي أن تكونوا كذلك - فتوکلوا علی الله ففي الکلام من لطیف الصنعة ما لا یخفی.

جهت را این می‌دانند که ایمان برای آن‌ها ضروری بود، اما تسلیم کمال ایمان است، و ضروری نیست که هر مؤمنی مسلمان هم باشد. بلکه شایسته است که مؤمن ایمان را با اسلام تکمیل کند. کلام نیکویی است.

فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٨٥﴾

گفتند: بر خدا توکل کردیم، پروردگارا ما را آزمونِ (دست‌خوشِ آزار و شکنجه‌ی) ستمکاران قرار مده. (عابدالجابری)

وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٨٦﴾

ما را با رحمت از ستمکاران برهان.

بنی‌اسرائیل در پی توصیه‌ی موسی گفتند: ما به خداوند توکل کردیم، کار خود را به او می‌سپاریم. و دو درخواست از خداوند که پروردگار ماست داریم:

اول: لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ این دعا را می‌توان به دو صورت معنا کرد. هر دو در ترجمه آمد. معنای اول مطابق این است که فِتْنَةً را امتحان معنا کنیم. معنا چنین می‌شود که چون ما نسبت به فرعونیان ضعیف هستیم، مایه‌ی اذیت و آزار آن‌ها قرار می‌گیریم، پس این ضعف و ذلت را از ما بَرکن.

معنای دوم منوط به این است که فِتْنَةً را عذاب و شکنجه معنا کنیم. در این صورت معنا چنین می‌شود که ما را چنان قرار مده که عذابمان کنند و شکنجه‌مان کنند.

همان‌طور که مرحوم علامه نیز اشاره کرده‌اند درخواست ایشان رفع مسبب است به جای رفع سبب. یعنی تغییر را در حال خود نسبت به ستمکاران خواستند، نه رفع ستم ظالمان.

دوم: نَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ؛ خواسته‌ی دومشان این بود که به کلی به واسطه‌ی رحمت خداوند از ستمکاران نجات یابند و رها شوند.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٧﴾

به موسی و برادرش وحی کردیم برای مردمانتان در مصر خانه‌هایی بسازید، و خانه‌های خود را عبادتگاه قرار دهید، و نماز به پادارید، و مؤمنان را بشارت ده. (تعبیر پرستشگاه از عابدالجبری است، که عبادتگاه معادل عبارت ایشان قرار دادم، دیگر مترجمین ترجمه کرده‌اند: خانه‌هایتان را روبروی هم قرار دهید)

بَوَّءَا

أصل البَوَّءَا: مساواة الأجزاء في المكان، خلاف النَّبُو الذي هو منافاة الأجزاء. (مفردات راغب)

القِبْلَةُ في الأصل بناء نوع من المصدر كجلسة أي الحالة التي يحصل بها التقابل بين الشيء و غيره فهو مصدر بمعنى الفاعل أي اجعلوا بيوتكم متقابلة يقابل بعضها بعضا و في جهة واحدة و كان الغرض أن يتمكنوا منهم بالتبليغ و يتمكنوا من إقامة الصلاة جماعة كما يدل عليه أو يشعر به قوله بعده: «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ» لوقوعه بعده. (الميزان)

ما به موسی و برادرش هارون وحی کردیم تا در مصر برای مردم همراهتان خانه‌هایی بسازید. وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً: نظر اکثر مفسرین با توجّه به معنای واژه این است که مراد ساختن خانه‌ها مقابل هم است. جهت آن همان‌طور که در معنای واژه از المیزان نقل شد، امکان تبلیغ آسان‌تر برای موسی و هارون، و اقامه‌ی نماز به صورت جماعت با توجّه به ادامه‌ی آیه می‌باشد. معنای خوبی است اما علّت روبرو ساختن خانه‌ها تا حدّی قابل مناقشه است. چرا که برای شنیدن صدای موسی و هارون باید از خانه‌ها خارج شوند، چه تفاوتی دارد که خانه‌ها مقابل هم باشند یا نه؟! برای این که موسی به زحمت نیفتد؟ نماز جماعت هم قابل خدشه است، چرا که اولاً معلوم نیست در شریعت موسی نماز جماعت بوده باشد، ثانیاً برای خواندن نماز جماعت باید از خانه‌ها خارج شوند؛ بنابراین روبروی هم بودن باز هم بی‌فایده است. به علاوه که عموماً شهرها و خانه‌ها روبروی هم ساخته می‌شوند. و این توصیه‌ای بیهوده خواهد بود. با توجّه به اشکالاتی که عرض شد به نظر می‌رسد تعبیر جناب عابدالجبری منطقی‌تر و با سیاق تناسب بیشتری داشته باشد. ایشان همان‌طور که در

ترجمه آمد معنا کرده‌اند: خانه‌های خود را عبادتگاه و محلّ پرستش خداوند قرار دهید. این تطبیق اولاً محذورات خانه‌های روبرو را ندارد، ثانیاً با لغت تنافر ندارد تا محذوری در تطبیق پیش آید، و ثالثاً با أَقِيمُوا الصَّلَاةَ نیز تناسب دارد. مراد از به پاداشتن نماز، نماز اصطلاحی نزد مسلمانان نیست، بلکه آیینی است که موسی به واسطه‌ی وحی مردم را تعلیم کرد. در پایان آیه خداوند متعال به مؤمنان بشارت می‌دهد: بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ.

وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٨٨﴾

موسی گفت: پروردگارا به فرعون و مهترانش در زندگی دنیوی زیور و اموال داده‌ای، پروردگارا تا با آن (مردم) را از راه تو گمراه کنند، پروردگارا اثرِ اموالشان را محو کن، و بر دل‌هایشان سخت بند نه، ایمان نمی‌آورند حتی اگر عذاب دردناک را ببینند.

الطَّمَسُ: إزالة الأثر بالمحو. قال تعالى: فَإِذَا الْنُجُومُ طُمِسَتْ «المرسلات: ٨» رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ «يونس: ٨٨» أي أزل صورتها. وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ «يس: ٦٦» أي أزلنا ضوؤها و صورتها، كما يُطْمَسُ الأثر.

الشَّدُّ: العقد القوي. (مفردات راغب)

در این آیه موسی با خداوند درباره‌ی وضعیّت فرعونیان مناجات می‌کند. حال آن‌ها را توصیف می‌کند، و درخواست‌هایی از خدا بیان می‌دارد. چنین به خداوند می‌گوید: پروردگرم تو به فرعون و نزدیکان و مهترانش، مال بسیار بخشیدی. مراد از زِينَةً آراستگی، زیورآلات، و مانند آن است. بعضی از زینت مصداق مالیت ندارد، مانند آراستگی؛ و بعضی از آن مصداق مال دارد، مانند زیورآلات، بناهای آراسته و ... و در مقابل نیز برخی از اموال جنبه‌ی زینت ندارد، مانند زمین،

خانه، و ... بنابراین سخن موسی که فرعونیان را دارای زیور و مال دانست، نشان می‌دهد که دارایی و تمکّن بسیاری در زمین داشتند. سپس ادامه می‌دهد آنها را زیور و مال بخشیدی تا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ، یعنی تا بندگان خداجو را از راه تو بازدارند و به گمراهی کشانند. تو به ایشان محبت و رحمت آوردی، اما آنها در مسیر بازداشتن از ایمان بهره جستند. موسی در پی وصف فرعونیان، دو درخواست از خدا دارد:

اول: رَبَّنَا أَطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ طمس یعنی زائل کردن اثر و محو آن. مراد موسی این بود که اموال آنها را به محاق ببر، بی‌اثر کن. یا با از میان بردن مال و زیورها، یا با بی‌اثر کردن اضلال از حق.

دوم: وَ أَشَدُّ عَلَيَّ قُلُوبِهِمْ: شدد یعنی گره زدن محکم. موسی بند محکم خوردن بر قلوب فرعونیان را تقاضا کرد. معنایش این است که هم و غم آنها در مسیر دنیا به انجام نرسد. غایت آنها جلوگیری کردن از مسیر حق بود. این که اکثر مفسّرین معنا کرده‌اند قلوبشان را سخت کن، یا قساوت به ایشان بده، و مانند آن، برای حقیر قابل درک نیست. اگر تقاضای موسی این بود با همان الفاظ بیان میشد. در آمدن اشدّ ظرافتی است. دیگر این که اوضاع آنها قساوت قلب بود، همان‌طور که از ادامه‌ی کریمه روشن است: فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ؛ چرا باید قساوت آنها را از خداوند طلب کند. و سوم این که چرا نبی باید قسّی شدن قلب کسانی را از خداوند بخواهد؟!

پایان کریمه روشن است: فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ؛ اینان ایمان نمی‌آورند؛ تنها باید دقت داشت که حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ، مرادش این نیست که اگر با عذاب مواجه شوند ایمان می‌آورند. به اصطلاح این حَتَّى غایت نیست. بلکه معنا این است که اینان هیچ‌گاه ایمان نمی‌آورند، حَتَّى اگر عذاب را هم مشاهده کنند. با تعبیر اول مراد این است که هنگام مواجهه با عذاب ایمان می‌آورند، اما ایمانشان دیگر راهگشا نیست، بی‌فایده است.

قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٨٩﴾

(خداوند به موسی) گفت: دعای شما اجابت شد، حال ثابت و استوار باشید، و راه ناآگاهان را پیروی نکنید.

خداوند متعال در پاسخ دعای هارون و موسی فرمود: قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا؛ دعای شما مستجاب شد. خواسته‌هایی که در آیه‌ی پیش طلب کردید همه به اجابت رسید. حال در مسیر حق پایمرد و استوار باشید. و از راه آنان که آگاه نیستند پیروی نکنید.

الرَّسُولُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دَعَا مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَام) وَ أَمَّنَ هَارُونُ (عَلَيْهِ السَّلَام) وَ أَمَّنَتِ الْمَلَائِكَةُ (عَلَيْهِ السَّلَام) فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَ مَنْ غَزَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اسْتُجِيبَ لَهُ كَمَا اسْتُجِيبَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۵۲۴ / الکافی ج ۲، ص ۵۱۰

امام صادق (علیه السلام) فرمود: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: موسی (علیه السلام) دعا می‌کرد و هارون (علیه السلام) آمین می‌گفت، و فرشتگان نیز آمین می‌گفتند. سپس خداوند متعال فرمود: قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا و هرکس که در راه خدا مبارزه کند، دعایش مستجاب خواهد شد؛ همان‌طوری که دعای شما (ای موسی و هارون) در روز قیامت مورد اجابت قرار خواهد گرفت.

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُوا إِسْرَائِيلَ وَآنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٩٠﴾

بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم، فرعون و سپاهیان‌ش از ستم و دشمنی آنان را دنبال کردند، (فرعون) چون در آستانه‌ی غرق شدن بود گفت: ایمان آوردم، معبودی نیست جز خدایی که بنی اسرائیل بدان باور دارند، و من از تسلیم‌شدگانم.

البَغْيُ: ابن فارس بقوله « ٢٧١/١ »: « **بَغْيٌ: أَصْلَانِ:** أحدهما طلب الشيء، والثاني جنسٌ من الفساد. فمن الأول: بغيت الشيء أبغيه إذا طلبته. و أبغيتك الشيء إذا أعنتك على طلبه. و **البُغْيَةُ** و **البَغْيَةُ:** الحاجة. و الأصل الثاني: قولهم **بَغْيُ الجرح** إذا ترامى إلى فساد، ثم يشتق من هذا ما بعده. **فالبغْيُ الفاجرة**، تقول: **بَغْتَ** تبغي **بِغَاءً** و هي **بَغْيِي**. و منه أن يبغى الإنسان على آخر. و منه **بَغْيُ المطر** و هو شدته و معظمه. و إذا كان ذا بغْيٍ فلا بد أن يقع منه فساد. و **البغْيُ الظلم** ».

(معانی ذیل از مفردات راغب است)

البَغْيُ: طلب تجاوز الإقتصاد فيما يتحرى، تجاوزه أم لم يتجاوزه. فتارةً يعتبر في القدر الذي هو الكمية، و تارةً يعتبر في الوصف الذي هو الكيفية، يقال: **بَغَيْتُ** الشيء إذا طلبت أكثر ما يجب و **ابْتَغَيْتُ** كذلك.

العَدُوُّ: التجاوز و منافاة الإلتئام، فتارةً يعتبر بالقلب فيقال له: **العَدَاوَةُ** و **المُعَادَاةُ**، و تارةً بالمشي فيقال له: **العَدُوُّ**، و تارةً في الإخلال بالعدالة في المعاملة فيقال له: **العُدْوَانُ** و **العَدُوُّ**. قال تعالى: **فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدُوًّا بِغَيْرِ عِلْمٍ** « الأنعام: ١٠٨ » و تارةً بأجزاء المقر، فيقال له: **العَدُوَاءُ**. يقال: مكان ذو عَدُوَاءَ، أي غير متلائم الأجزاء.

الدَّرَكُ: كالدَّرَج، لكن الدَّرَج يقال اعتباراً بالصعود، و الدرك اعتباراً بالحدور، و لهذا قيل: درجات الجنة و دركات النار.

داستان موسی در این سوره همان‌طور که عرض شد بسیار خلاصه و تیتروار بیان گردید. داستان در این آیه از عبور بنی اسرائیل از رود نیل شروع می‌شود. آیات ۷۷ و ۷۸ سوره‌ی طه را بخوانیم که مکمل بخش‌های نیامده‌ی داستان است:

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ، فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ. به موسی وحی شد تا در خفا بنی اسرائیل را حرکت دهد، هنگامی که به نیل رسیدند که در عظمت به‌سان دریا بود، وحی شد که وارد نیل شوید، راهی در رود گشوده شد و بنی اسرائیل وارد شدند. فرعون و سپاهیان نیز در پی آن‌ها وارد مسیر خشک نیل شدند. در سوره‌ی یونس آمد: جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْجَاوِزَ بِمَعْنَى عبور دادن و گذراندن است. ما بنی اسرائیل را از نیل عبور دادیم. فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا: فرعون و لشکریان نیز در پی آن‌ها وارد نیل شدند، چرا چنین کردند؟! با این‌که باید تأمل می‌کردند و از تعقیب دست می‌کشیدند، حداقل باید احتیاط می‌کردند. چنین کردند چون دو صفت در آن‌ها ریشه دوانده بود: بغی و عدو. بغی فساد است که به تجاوز می‌کشاند. عدو هر خروج از حد متعارف است. روشن است که ریشه‌ی هر دو واژه تقریباً یکی است. مراد این است که زندگی کافران آن‌ها را غرق در ظلم، فساد، و تجاوز کرده بود. چنان مست از توانمندی خود در زمین بودند، که دل را به نیل زدند، استکبار آن‌ها را چنان اسیر کرده بود، که احتمال ندادند ممکن است در نیل غرق شوند. حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعُرْقُ: تا آن زمان آب فرعون را دربرگرفت، و در آستانه‌ی غرق شدن قرار گرفت. ادرك احاطه است. در لحظات آخرش چنین گفت: قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ: من ایمان آوردم، الهی جز خدایی که بنی اسرائیل به او باور دارند نیست. من اینک از مسلمانانم. او وصف خدایی که موسی و بنی اسرائیل بدان باور داشتند را نمی‌دانست، برای همین چنین گفت: الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ. کلام فرعون در هنگامه‌ی غرق شدن عجیب است. به همین جهت کسی مانند ابن عربی او را مؤمن و حتی موحد می‌داند. البته در میان مفسرین کسی را نیافتم که قائل به ایمان آوردن حقیقی فرعون شده باشد؛ بلکه ایمان او را از روی ناچاری و به امید رهایی از غرق شدن دانسته‌اند. در تأیید گفتار مفسران از آیات دیگری نیز می‌توان بهره جست:

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَضِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ (انعام ۱۵۸)

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا، وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يُمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارُ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (توبه ۱۷ و ۱۸)

جهت روشن تر شدن موضوع شایسته است که آیهی بعد را نیز بخوانیم:

الْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿۹۱﴾

آیا اکنون؟! حال آن که پیشتر عصیان می کردی و از تباہکاران بودی.

خطاب به فرعون چنین گفته می شود: حالا ایمان آوردی؟! پیشتر نافرمانی می کردی، و از فسادکاران بودی!

توجه به بخش پایانی آیهی ۹۰ و آیهی ۹۱ روشن می دارد که دربارهی تأیید یا عدم تأیید ایمان فرعون زبان آیات ساکت است، و آنچه بیان شده است زمان توبهی اوست. گفته می شود که حالا چرا ایمان آوردی؟ چرا پیش از این به خداوند باور پیدا نکردی؟ همین سکوت است که امثال ابن عربی را بر آن داشت تا توبهی او را حقیقی پندارند.

قصد ورود به بحث مذکور در این نوشتار را نداریم، چرا که اولاً نظر ابن عربی و عده ای از شارحان او بر خلاف نظر جمیع مفسرین قرآن است؛ و ثانیاً بحث مبسوطی است که از حوصلهی این نوشتار خارج است؛ و ثالثاً به زعم حقیر فاقد اثر معرفتی و تربیتی برای ماست. صرفاً موضوعی است که ناشی از تفاوت دیدگاه ابن عربی با عموم مسلمانان است. او نظرات شاذی دارد که برای اهل تحقیق فایده دارد. به جمله ای از او بسنده کرده و بحث را رها می کنیم:

در فص ۲۵ فصوص الحکم است، فص حکمة علویة فی کلمة موسویة:

... و كان قرة عين لفرعون بالایمان الذى اعطاه الله عند الغرق، فقبضه طاهراً مطهراً ليس فيه شيء من الخبث، لأنه قبضه عند إيمانه قبل أن يكتسب شيئاً من الآثام. و الإسلام يَجِبُ ما قبله. و جعله آية على عنايته سبحانه بمن شاء حتى لا ييأس أحد من رحمة الله

الرّضا (عليه السلام) - عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِي قُلْتُ لِلرّضَا (عليه السلام) لَأَيُّ عِلَّةٍ أُغْرِقَ اللَّهُ فِرْعَوْنَ وَ قَدْ آمَنَ بِهِ وَ أَقَرَّ بِتَوْحِيدِهِ قَالَ لِأَنَّهُ آمَنَ عِنْدَ رُؤْيَةِ الْبَاسِ وَ الْإِيْمَانُ عِنْدَ رُؤْيَةِ الْبَاسِ غَيْرُ مَقْبُولٍ وَ ذَلِكَ حُكْمُ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ فِي السَّلَفِ وَ الْخَلَفِ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَلَمَّا رَأَوْا بَاسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَاسَنَا وَ قَالَ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا وَ هَكَذَا فِرْعَوْنُ لَمَّا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتَ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَقِيلَ لَهُ الْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَ قَدْ كَانَ فِرْعَوْنُ مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ فِي الْحَدِيدِ قَدْ لَبَسَهُ عَلَى بَدَنِهِ فَلَمَّا غَرِقَ أَلْقَاهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى نَجْوَةٍ مِنَ الْأَرْضِ بِبَدَنِهِ لِيَكُونَ لِمَنْ بَعْدَهُ عِلَامَةٌ فَيَرَوْهُ مَعَ تَثْقِيلِهِ بِالْحَدِيدِ عَلَى مُرْتَفَعٍ مِنَ الْأَرْضِ وَ سَبِيلُ التَّثْقِيلِ أَنْ يَرْسُبَ وَ لَا يَرْتَفِعَ فَكَانَ ذَلِكَ آيَةً وَ عِلَامَةً وَ لِعِلَّةٍ أُخْرَى أُغْرِقَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ هِيَ أَنَّهُ اسْتَعَاثَ بِمُوسَى (عليه السلام) لَمَّا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ وَ لَمْ يَسْتَعِثْ بِاللَّهِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ يَا مُوسَى (عليه السلام) لَمْ تُغِثْ فِرْعَوْنَ لِأَنَّكَ لَمْ تَخْلُقْهُ وَ لَوْ اسْتَعَاثَ بِى لَأَغَثْتُهُ.

بحار الأنوار ج ۱۳، ص ۱۳۰ / علل الشرايع ج ۱، ص ۵۹؛ «ما أغثت» بدل «لم تُغِثْ» / عيون أخبار الرضا ج ۲، ص ۷۷

ابراهيم بن محمد همدانى گويد: به ابوالحسن امام رضا (عليه السلام) عرض كردم: «چرا خداوند متعال فرعون را غرق نمود در حالى كه به او ايمان آورده و به وحدانيت خداوند اعتراف نموده بود؟! امام (عليه السلام) فرمود: «فرعون وقتى ايمان آورد كه قدرت [عذاب] راديد و چنين ايمانى پذيرفته نيست، و اين حكم خداوند درباره‌ى گذشتگان و آيندگان است. خداوند متعال فرموده است: هنگامى كه عذاب [شديد] ما راديدند، گفتند: «هم‌اکنون به خداوند يگانه ايمان آورديم

و به معبودهایی که همتای او می‌شمردیم کافر شدیم؛ اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند ایمانشان برای آن‌ها سودی نداشت» (غافر/۸۴-۸۵)؛ و نیز فرمود: اما آن روز که بعضی از آیات پروردگارت تحقق پذیرد، ایمان آوردن افرادی که قبلاً ایمان نیاورده‌اند، یا در ایمانشان عمل نیکی انجام نداده‌اند، سودی به حالشان نخواهد داشت (انعام/۱۵۸)؛ و همچنین درباره‌ی فرعون فرمود: **حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ** و به فرعون گفته شد: **الآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ، فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَفَكَ آيَةً.** و فرعون سر تا پا مسلح بود و حتی لباسی از آهن به تن داشت. زمانی که غرق شد، خداوند بدن او را در زمین بلندی افکند تا برای آیندگان پند و اندرز باشد، و مردم ببینند با وجود این که لباسی آهنین و سنگین به تن داشته در این مکان بلند افتاده است؛ زیرا براساس عادت با چنین لباس سنگینی می‌بایست در آب فرو می‌رفت نه اینکه از آب بالا بیاید و بر روی تپه بیفتد؛ و همین خود نشانه و آیتی بود. خداوند متعال به دلیل دیگری نیز فرعون را غرق کرد و آن این که چون بر آستانه‌ی غرق شدن رسید، از موسی (علیه السلام) درخواست کمک کرد و از خدا کمک نخواست، خداوند به او وحی کرد: «ای موسی (علیه السلام) تو به فریاد فرعون نرسیدی؛ زیرا تو او را نیافریده‌ای. اگر از من درخواست کمک می‌کرد، البته به فریادش می‌رسیدم».

فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ ﴿٩٢﴾

امروز پیکرت را برهانیم، تا برای آیندگان عبرت باشی، البته بسیاری از مردم از نشانه‌های ما غافلند.

این کریمه نیز محلّ مناقشه و بحث بسیاری میان مفسّران است. خداوند می‌فرماید پس از این‌که فرعون غرق شد، بدنت را فرعون نجات دادیم، تا برای آنان که پس از تو خواهند آمد نشانه و آیه‌ای باشد. در نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ بحث‌های بسیاری صورت گرفته است. این که مراد از نجاتِ جسم و پیکر فرعون چیست؟ و چگونه جسم بی‌جان او برای پسینیان مایه‌ی عبرت و آیه بود؟ برخی گفته‌اند جسم او از نیل بیرون افتاد، و بر خلاف دیگر فرعونیان بدن او نجات پیدا کرد. او را مومیایی کردند، و اکنون نیز بدن مومیایی شده‌ی او موجود است. برخی گفته‌اند فرعونیی که غرق نشدند، چون همراه او نبودند باور نمی‌کردند فرعون که ادعای الوهیت داشت غرق شده باشد، و کارش تمام شده باشد. برای همین بدن او از نیل برون افتاد تا با دیدن جنازه‌ی او باور کنند که او مرد.

به زعم حقیر آیات قرآن را نباید منوط به شواهد تاریخی کرد. چرا که تاریخ اضعف علوم است، و حقّاً قابل اتکا نیست. در این خصوص نیز اگر مومیایی فرعون نباشد، یا آیه و عبرتی در بدن مومیایی نباشد، استدلال مغلوط خواهد شد. به نظر می‌رسد همان‌طور که عرض شد مراد این باشد که فرعون با همه‌ی شکوه و جبروتش، در نیل غرق شد. اگر بدنش دیده نمی‌شد، باب خیال‌پردازی و اسطوره‌سازی گشوده میشد. وقتی پیکر بی‌جانش از نیل برون افتاد، همگان دیدند که فرعون با ادعای الوهیتی که داشت سرانجام مرد. اسطوره‌ی سالیانشان فرو ریخت. بنابراین اول برای فرعونیان و بنی اسرائیل آیه بود. برای بنی اسرائیل نیز مایه‌ی عبرت بود، چرا که ایمانی سست داشتند. برای آیندگان نیز که داستان را شنیدند می‌توانست مایه‌ی عبرت باشد. البته قرآن کتابِ حقّ و صدق است، به همین جهت فرمود: وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ؛ می‌دانیم که بسیاری از مردم از آیات و نشانه‌ها غافلند؛ هیچ تأثیری نمی‌پذیرند. همان‌طور که نپذیرفتند و نمی‌پذیریم.

مرحوم علامه‌ی طباطبائی از **نُجِّيكَ بِبَدَنِكَ** استفاده‌ی تمایز روح از جسم و بقای روح کرده‌اند؛ استفاده‌ی دقیق و لطیفی است. اصل عبارت ایشان را برای استفاده‌ی اهلش از المیزان نقل می‌کنیم:

تنجیته ببدنه تدل علی أن له أمرا آخر وراء البدن فقد بدنه بغشيان العذاب و هو النفس التي تسمى أيضا روحا، و هذه النفس المأخوذة هي التي يتوفاها الله و يأخذها حين موتها كما قال تعالى: **«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا:»** الزمر ۴۲، و قال: **«قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ:»** الم السجدة ۱۱، و هي التي يخبر عنها الإنسان بقوله: «أنا» و هي التي بها تتحقق للإنسان إنسانيته، و هي التي تدرك و تريد و تفعل الأفعال الإنسانية بواسطة البدن بما له من القوى و الأعضاء المادية، و ليس للبدن إلا أنه آلة و أداة تعمل بها النفس أعمالها المادية.

و لمكان الاتحاد الذي بينها و بين البدن يسمى باسمها البدن و إلا فأسماء الأشخاص في الحقيقة لنفوسهم لا لأبدانهم، و ناهيك في ذلك التغير المستمر الذي يعرض البدن مدة الحياة، و التبديل الطبيعي الذي يطرء عليه حيناً بعد حين حتى ربما تبدل البدن بجميع أجزائه إلى أجزاء آخر تتركب بدنا آخر فلو كان زيد هو البدن الذي ولدته أمه يوم ولدته و الاسم له لكان غيره و هو ذو سبعين و ثمانين قطعاً و الاسم لغيره حتماً، و لم يثب و لم يعاقب الإنسان و هو شائب على ما عمله و هو شاب لأن الطاعة و المعصية لغيره.

فهذه و أمثالها شواهد قطعية على أن إنسانية الإنسان بنفسه دون بدنه، و الأسماء للنفوس لا للأبدان يدركها الإنسان و يعرفها إجمالاً و إن كان ربما أنكرها في مقام التفصيل.

و بالجملة فالآية: **«فَالْيَوْمَ نُجِّيكَ بِبَدَنِكَ»** كالصریح أو هو صریح في أن النفوس وراء الأبدان، و أن الأسماء للنفوس دون الأبدان إلا ما يطلق على الأبدان بعناية الاتحاد.

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٩٣﴾

ما بنی اسرائیل را در جایگاهی راستین قرار دادیم، و از پاکیزه‌ها روزیشان کردیم؛ تا آگاهی و دانش به آنان نرسید اختلاف نکردند؛ پروردگارت در میان آن‌ها در روز قیامت درباره‌ی آنچه اختلاف می‌کردند داوری کند.

بَوَّأَ

أصل البَوَّاء: مساواة الأجزاء في المكان، خلاف التَّبَوُّ الذي هو منافاة الأجزاء. يقال: **مكان بَوَّاء**: إذا لم يكن نايباً بنازله، و **بَوَّاتٌ له مكاناً**: سَوَّيته فَتَبَوَّأَ، و بَاءَ فلان بدم فلان بَبَّوْءً به أي ساواه، قال تعالى: وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتاً. «يونس: ٨٧» وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ. «يونس: ٩٣» تَبَوَّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ. «آل عمران: ١٢١» يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ «يوسف: ٥٦». (مفردات راغب)

پایان بخش داستان موسی و فرعون این کریمه است. خداوند متعال می‌فرماید: ما بنی اسرائیل را پس از دشواری‌های بسیاری که متحمل شدند، در محلّ صدقی قرار دادیم. مراد از مُبَوَّأ مکان و جایگاه است. مراد از صِدْق معنای معرفتی و معنوی نیست، بلکه مکانی است که همراه با آرامش و آسایش بود. می‌دانیم که بنی اسرائیل در بیت المقدس ساکن شدند، محلّی که از جهت آب‌وهوا و وفور نعمت، یکی از بهترین نقاط زمین است. هم‌چنین ایشان را پس از رنج‌هایی که کشیدند، روزی پاک بسیار دادیم. امّا اینان مدّتی که گذشت دچار اختلاف شدند. عرض شد که ایمانشان سست و متزلزل بود، اندکی که گذشت دچار شکّ و شبهه شدند. مراد از حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ این است که اختلافشان از جهل و ناآگاهی نبود، بلکه می‌دانستند، آگاه بودند و اختلاف کردند. برخی علم را بر تورات تطبیق کرده‌اند، که به نظر می‌رسد تطبیقی حداقلی است. خداوند است که در نهایت میان آن‌ها درباره‌ی اختلافاتشان در روز قیامت داوری و حکم خواهد کرد.

آیات ۹۴ تا ۱۰۳:

فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿٩٤﴾

(پیامبرم محمد) اگر درباره‌ی آنچه به تو نازل کرده‌ایم تردید داری، از آنان که پیش از تو کتاب می‌خواندند بپرس؛ بی‌گمان آنچه از جانب پروردگارت به تو رسیده حقیقت است، پس تردید مکن.

این کریمه و آیه‌ی بعدی از آیاتی است که اقوال بسیاری در آن جاری است. از آن جهت که مفسران عموماً با پیش‌فرض وارد درک و شرح آیات می‌شوند، ناگزیر این آیات را به تأویل برده‌اند، تا به گمانشان گردی بر ساحت پیامبر اکرم ننشیند. همان‌طور که پیشتر معلوم گشت، ما تلاش می‌کنیم با آیات قرآن بدون پیش‌زمینه مواجه شویم. باید عرض کنیم که از نظر حقیر پیامبرمان را باید از دل قرآن کریم بشناسیم. پیامبر را از تاریخ نمی‌توان شناخت، چرا که تاریخ حقیقتاً ضعیف علوم است. قابل استناد نیست، و حالات راویان در آن نقش به‌سزایی دارد. بنابراین تلاش می‌کنیم آیه را از مسیر بیان خود که کاملاً روشن است خارج نکنیم.

خداوند متعال به محبوبش محمد چنین می‌فرماید: اگر در قرآن که بر تو نازل کرده‌ایم دچار تردید شده‌ای، از اهل کتاب پرسش کن. آن‌ها مدّت‌هاست که کتب آسمانی را می‌خوانند. تردید مکن، بی‌گمان معارفی که بر قلب تو افاضه می‌شود، حقیقت و واقعیت است، و همه از جانب خداوندی است که پروردگار توست.

روشن است که تردید داشتن پیامبر از وحی، مفسران را بر آن داشته است تا تأویلاتی در کریمه بیان کنند. چند نمونه را بیان کنیم:

۱. پیامبر تردیدی درباره‌ی صحّت وحی نداشت، اما ایشان را به دلایل دیگری که دلالت بر حقانیت قرآن دارد رهنمون کرد.

۲. تقریری است برای مخاطبان قرآن که پیامبر هیچ تردیدی در قرآن ندارد.

۳. مخاطب اصلاً پیامبر نیست، بلکه مردم هستند.

۴. این به معنای شرط نیست، بلکه نافییه است؛ بنابراین مراد این است که تو هیچ شکی در صحت نزول وحی نداری، اما برای ازدیاد یقین از اهل کتاب هم پرسش کن.

نمی‌خواهیم وارد مناقشه‌ی اقوال فوق شویم، چرا که غرض ما شرح آیات قرآن است، نه بحث و جدل در آرای مفسران. اما بر خواننده‌ی بدون گارد ذهنی روشن است که همه‌ی آراء فوق دارای مناقشاتی است، و با متن آیه در تعارضند. حال درک خود را از کریمه بیان داریم. پیامبر اکرم در حدود ۴۰ سالگی بودند که جانشان به وحی گشوده شد. حالاتی را تجربه کردند که کسی در تاریخ و هستی تجربه نکرد. معارفی بر قلبشان القاء میشد که ماندنش در هستی نبود. معارف توحیدی ناب که هیچ انسانی ماندنش را گویا نبود. آگاه و گویای داستان پیامبران پیشین شدند، آن طور که در کتب تورات و انجیل هم نبود. قیامت، بهشت، و جهنم را به عیان مشاهده می‌کردند. اگر در همین سطور اندکی دقت کنیم، می‌فهمیم که وقتی انسان ناگاه چنین دریافت‌کننده‌ی الهامات غیبی باشد، در صحت آن دچار تردید می‌شود. پیامبر خاشع‌ترین موجود در هستی است. ناگهان دید که همه‌ی وجودش گویای وحی است، معارف و مطالبی که پیش از این گفته و شنیده نشده است، تردید کرد که مبدا این معارف ساخته‌ی نفس یا القاء شیطان باشد. انسانی که عبد است، و در خشیت مطلق از خداوند، می‌ترسد و تردید می‌کند که نکند آنچه دریافت می‌کند و می‌گوید از جانب خداوند نباشد. به بیانی دقیق‌تر پیامبر در وجود خود شک کرد، در این که چگونه او لایق چنین شنوایی و بینایی گردید. او که خود را در هستی کم‌ترین می‌دید، چگونه چنین تجربه‌های ناب معنوی بر قلب او نازل گردید.

آری این‌ها عظمت شأن پیامبر است، نه اشکالی در وجود مبارک او، تا مفسرین به این و آن سو بروند، و به خیال خود این گرد را از دامن پیامبر پاک کنند. آیه صریح است، نیاز به تأویل ندارد. اگر درست فهمیده باشیم و پیش‌زمینه‌هایمان را رها کنیم، پیامبر را در این آینه می‌یابیم، و بیش از پیش شیفته‌ی او می‌شویم.

خداوند به پیامبرش می‌فرماید: اگر دچار تردید و شک در صحت وحی برخود هستی، از اهل کتاب پرسش کن: **فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقرُؤْنَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ**؛ چرا چنین توصیه‌ای می‌شود؟ به این جهت که آنچه پیامبر بدان گویا شده بود، در کتب تورات و انجیل هم بود، البته سطحی‌تر و گاه مغلوط. اما برای سنجش الهامات غیبی پیامبر کفایت می‌کرد. سفارش به

پیامبر رجوع به اهل کتاب و آنان است که کتب قبلی را زیاد خوانده‌اند، چرا که آن‌ها اشراف خوبی دارند، و با شنیدن قرآن بر شباهت آن با مطالب کتب آسمانی صحه خواهند گذاشت. اگر خاطرم‌ان باشد در آیه‌ی ۳۷ همین سوره خواندیم:

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

در ادامه خداوند متعال با این عبارت قلب پیامبر را محکم می‌کند: لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ؛ آن‌چه بر قلب تو نازل می‌شود، حقیقت و واقعیت است. از جانب خداست که پروردگار توست. در صحت این معارف تردید به خود راه مده. وجود پیامبر با این سخن گشاده‌تر و عمیق‌تر گشت.

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۹۵﴾

از آن‌هایی مباش که آیات خدا را تکذیب کردند، که از زیان‌کاران خواهی بود.

آیه‌ی ۹۵ تکمله‌ی کریمه‌ی پیشین است. همان‌طور که عرض شد ثقیل بودن وحی بر پیامبر ممکن بود غیر از تردید، او را به تکذیب لیاقت در دریافت وحی نیز برساند. دقت بفرمایید که تکذیب سزاوار بودن دریافت این چنینی الهامات غیبی مراد است. چرا که این کریمه در ادامه‌ی آیه‌ی قبل است. خداوند پس از این‌که قلب محمد را محکم می‌کند، به او می‌فرماید مبادا در لیاقت خود برای دریافت وحی تردید کنی، اگر چنین کنی در واقع الهامات غیبی را تکذیب کرده‌ای، و آن‌گاه از زیان‌کاران خواهی بود. در سوره‌ی مزمل آیه‌ی ۵ آمد: إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا.

پس از شرح دو آیه‌ی فوق که به زعم حقیر در شناخت پیامبر اکرم بسیار مهم است، مطلبی را نیز برای خودمان توشه گیریم. به زعم حقیر دو مطلب از آیات قابل استفاده است:

اول این که انسان ملهم از غیب است، به شهادت **فَالْهَمُّهَا فَجُورُهَا وَتَقْوَاهَا**؛ گاه در صحت و خطای الهامات غیبی دچار شک می‌شود. راه اولاً مراجعه‌ی به قرآن است، اگر احاطه بر کلیت و تأویل آیات دارد. از کریمه‌ی ۹۴ استفاده کردیم، و هم‌چنین آیه‌ی ۳۹ همین سوره: **بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ**. ثانیاً اگر شرایط تطبیق الهامات بر قرآن را ندارد، به خبره مراجعه کند. همانان که **يَقْرُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ** از آنان استفسار و پرسش کند: **فَسْئَلِ الَّذِينَ...**؛ ایشان به جهت کثرت تجربه‌های معنوی، می‌توانند صحت و خطای الهامات را برای انسان روشن کنند. چرا که آنچه الهام پنداشته می‌شود گاه خطورات و تصویرسازی‌های نفس انسان است، و گاه القائنات شیطان.

دوم این که گاه انسان معارفی که به صورت الهام بر قلبش نازل می‌شود، یا از دیگران می‌شنود، به جهت سنگینی و نو بودن، تکذیب می‌کند. گام اول این است که انسان نسبت به چیزی که نمی‌داند، کذبش نپندارد. تکذیب راه را به کلی می‌بندد. شکیبایی کند، و جانش را به مرور گشاده سازد؛ چه بسا از نفس و شیطان نبود، و الهامی الهی بود. خود را به واسطه‌ی جهل و تکذیب محروم نسازد. از حضرت صادق علیه‌السلام نقل است: **لَا يَرُدُّوْا مَا لَمْ يَعْلَمُوْا**. و از امیرمؤمنان نقل شده است: **مَنْ جَهِلَ شَيْئًا عَادَاهُ**.

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٩٦﴾

آنان که کلام پروردگارت بر ایشان سزاگشت ایمان نمی آورند.

وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٩٧﴾

هر نشانه‌ای هم که برایشان بیاید (ایمان نمی آورند)، حتی اگر عذاب دردناک را ببینند.

این آیات جمع‌بندی آیات پیشین است. جمع‌بندی داستان منکران قوم نوح و موسی. و هم‌چنین دیگر انسان‌ها. عده‌ای از مردمان هستند که نمی‌خواهند ایمان آورند. این همه نشانه و عبرت در هستی را می‌بینند، اما گویا قلوبشان فاقد درک است. چنان در مسیر ضلالت فرورفته‌اند که نمی‌خواهند دست از خود و دنیا بکشند. حال اینان چنان است که هر آیه‌ای من جمله قرآن و پیامبر هم سوبشان آید، باور پیدا نمی‌کنند. پیش می‌روند تا عذابی سخت و دردناک را مشاهده کنند. این سنت الهی است، کسی را که نخواهد باور پیدا کند، مجبور بر ایمان نمی‌کند. انسان باید بخواهد که حقیقت را باور کند. مراد از حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ تقدیر و سنت الهی است.

در حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ باید دقت کرد. عموم ترجمه‌ها معنا کرده‌اند: هر آیه‌ای هم که برای آنان بیاید ایمان نمی‌آورند تا عذاب دردناک را ببینند. حَتَّى را غایت دانسته‌اند، و چنین برداشت کرده‌اند که ایمان نمی‌آورند تا عذاب را مشاهده کنند. با این برداشت اگر عذاب را ببینند آن‌گاه باور پیدا می‌کنند. ما طور دیگری ترجمه کردیم: اگر عذاب را هم ببینند ایمان نمی‌آورند. به زعم حقیر ترجمه‌ی مترجمین درست نیست. به این جهت که در آیه‌ی قبل خواندیم اینان ایمان نمی‌آورند، تناسب معنایی ندارد در آیه‌ی بعدی گفته شود: اما وقتی عذاب را ببینند ایمان می‌آورند! به علاوه که در آیات بسیاری از قرآن کریم می‌بینیم که اقوام پیامبران حَتَّى با دیدن عذاب هم ایمان نمی‌آوردند. مگر قوم یونس که در آیه‌ی بعد خواهیم خواند. اگر مراد عذاب روز قیامت باشد نیز اکثر منکران ایمان نمی‌آورند.

فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَنْفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٩٨﴾

چرا هیچ شهری نبود که مردمش ایمان آورند تا ایمانشان سودشان بخشد؟ مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند، دشواری خواری را در دنیا از ایشان برداشتیم، و تا روزگاری برخوردارشان ساختیم.

خَزْيِ الرَّجُل: لحقه انکسار إما من نفسه و إما من غيره. فالذي يلحقه من نفسه هو الحياء المفرط. (مفردات راغب)

عموم اقوام پیامبران در طول تاریخ چنان بودند که ایمان نمی آوردند. باور به حقیقت پیدا نمی کردند، تا نفع ایمان را بچشند. خداوند در این کریمه قوم یونس را ارج می بخشد. می فرماید: بر خلاف قوم یونس، که وقتی فهمیدند عذاب خواهند شد، توبه کردند و ایمان آوردند. ایمانشان باعث شد عذاب از ایشان برداشته شود، و در همین دنیا از نعمت های ما برخوردار شوند.

چند نکته در کریمه قابل توجه است:

اول نکته ای ادبی در **فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ** می باشد. ایمان را به قریه به معنای آبادی یا شهر نسبت داد؛ نه به مردمان ساکن در شهر.

دوم این که باور و ایمان در همین دنیا منافع فراوانی برای مؤمن دارد. اگر انتهای آیه نبود، می توانستیم نفع ایمان را فقط منوط به آخرت بدانیم، اما در انتهای کریمه پس از باورمندی قوم یونس فرمود: **مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ**؛ روشن است که مراد بهره مندی قوم یونس در دنیا تا روزگاری معلوم و مشخص است.

سوم تعبیر **عَذَابَ الْخِزْيِ** است. خزی همان طور که از راغب نقل شد به معنای انکسار و حیاء بسیار است. خواری در فارسی ترجمه ی بدی نیست. چه بسا به قرینه ی فایده ی ایمان در حیات دنیا، مراد مقابل سودبخشی ایمان باشد. یعنی آن که باور ندارد، نمی تواند زندگی عزت مندانه ای داشته باشد. همواره تابع حرص و امیال است. سالم و ساده نمی تواند زندگی کند. خوشی و آسایش از او دور است. بنابراین فارغ از ظهور عذاب مصطلح برای یونس و دیگر اقوام، انکار عذاب خزی به همراه دارد. این عذاب سخت و دردناکی است، بسیار صعب تر از عذاب مصطلح.

داستان یونس در مجامع روایی به طور مبسوط نقل شده است، ترجمه‌ی یکی از روایات را نقل می‌کنیم. در نقل عربی روایت‌های مفصل فایده‌ای نیست، به این جهت که در این‌گونه روایات کلیت مطلب با استناد به قرآن و دیگر روایات سودمند است. البته باید دانست در داستان انبیاء آنچه در قرآن آمده است، کافی و وافیه است. اما گاه انسان که طالب بیشتر دانستن (و عموماً کمتر وفا کردن به دانسته) است، خواندن این روایات خالی از لطف نیست.

امام صادق (علیه السلام) - جمیل (درآج) گفت: امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: خداوند عذاب را جز از قوم یونس (علیه السلام) از هیچ قوم دیگری برنداشت. یونس (علیه السلام) آنان را به اسلام فرا می‌خواند و آن‌ها نمی‌پذیرفتند. پس یونس (علیه السلام) خواست آن‌ها را نفرین کند. در میان قوم یونس (علیه السلام)، دو مرد بودند که یکی دانشمند و دیگری زاهد بود. اسم یکی از آن‌ها «ملیخا» و نام دیگری، «روبیل» بود. مرد عابد به یونس (علیه السلام) می‌گفت: «مردمت را نفرین کن». و مرد دانشمند او را از آن کار باز می‌داشت و می‌گفت: «آنان را نفرین مکن که خداوند دعای تو را در هدایت آنان استجاب خواهد کرد. خداوند هلاکت و نابودی بندگان را دوست ندارد». اما یونس (علیه السلام) گفته‌ی عابد را پذیرفت و سخن عالم را رد کرد و آنان را نفرین نمود. خداوند متعال به یونس (علیه السلام) وحی نمود که در فلان سال، فلان ماه و فلان روز، عذاب بر آنان فرود می‌آید. زمانی که وقت عذاب نزدیک شد، یونس (علیه السلام) به همراه مرد عابد از میان آنان بیرون رفت و مرد دانشمند در میان آنان باقی ماند. در همان روز، عذاب نازل شد. مرد دانشمند به مردم گفت: «ای مردم! به درگاه خداوند ناله کنید و از او درخواست کمک کنید. امید است به شما رحم کرده و عذاب را از شما بردارد». مردم گفتند: «چگونه این کار را انجام دهیم؟» گفت: «جمع شوید و از شهر خارج شده و به سمت بیابان بروید. مادران را از بچه‌ها و شتران را از کره‌هایشان و گاوها را از گوساله‌ها و گوسفندان را از بره‌هایشان جدا کرده و سپس گریه کنید و دعا نمایید». مردم از شهر بیرون رفتند و چنان کردند و ناله سر داده و گریستند. در نتیجه خداوند، آنان را مورد رحمت قرار داد و عذاب را از آنان برداشت. خداوند متعال عذابی که بر آنان فرستاده شده بود و به ایشان نزدیک شده بود را در کوه‌ها پراکنده ساخت. یونس (علیه السلام) آمد تا ببیند خداوند

چگونه آن مردم را به هلاکت رسانیده است؛ اما دید که کشاورزان مشغول زراعت در زمین‌های خویش‌اند. یونس (علیه السلام) به آنان گفت: «بر سر قوم یونس (علیه السلام) چه آمد؟» آنان در پاسخ یونس (علیه السلام) که او را نمی‌شناختند، گفتند: «یونس (علیه السلام) مردمش را نفرین کرد و پروردگار، نفرین او را استجابت کرد و عذاب را بر آنان فرو فرستاد؛ اما آنان جمع شده و گریستند و خداوند به آنان رحم نمود و عذاب را از آنان برداشت و آن را در کوه‌ها پراکنده نمود. اکنون مردم، دنبال یونس (علیه السلام) می‌گردند تا او را یافته و ایمان آورند». یونس (علیه السلام)، غضبناک راه خود را پیش گرفت و رفت همان‌طور که خداوند متعال داستانش را بیان فرموده است تا آنکه به ساحل دریا رسید. ناگهان دید که کشتی، بارگیری کرده و آماده‌ی حرکت است. یونس (علیه السلام) از آنان درخواست کرد که او را با خود ببرند. آنان نیز او را سوار کردند. وقتی به میانه‌ی دریا رسیدند، خداوند ماهی بزرگ (نهنگی) را به سمت آنان فرستاد و از سمت جلو، مانع ادامه‌ی حرکت کشتی شده و آن را متوقف کرد. یونس (علیه السلام) به ماهی نظر افکنده و وحشت کرد و به قسمت عقب کشتی رفت. ماهی هم به همان سمت رفته و دهانش را گشود. مسافران کشتی بیرون آمده و گفتند: «در بین ما گناهکار و عصیانگری وجود دارد!» با تیرکمان قرعه‌کشی کردند و قرعه به نام یونس (علیه السلام) درآمد. همان‌طوری که خداوند در قرآن نیز فرمود: و با آنها قرعه افکند، [و قرعه به نام او افتاد و] مغلوب شد. (صافات/۱۴۱) پس مسافران کشتی، او را به دریا انداختند. نهنگ (ماهی) او را بلعید. (صافات/۱۴۲) و به داخل آب فرو برد. فردی یهودی از امیرمؤمنان (علیه السلام) درباره‌ی زندانی پرسید که فرد زندانی خود را در چهار گوشه‌ی دنیا گردانده است؛ آن زندان کدام است؟ امام (علیه السلام) پاسخ داد: «ای مرد یهودی! آن زندانی که همراه با زندانش، چهار گوشه‌ی زمین را گردید، همان نهنگی بود که یونس (علیه السلام) در شکمش محبوس گشته بود و ابتدا وارد دریای سرخ شد و سپس به دریای مصر (نیل) و بعد به دریای طبرستان (خزر) وارد شد و سپس به اعماق دجله فرو رفت. آنگاه همراه با یونس (علیه السلام) به زیرزمین رفت تا به قارون رسید و قارون در روزگار موسی (علیه السلام) هلاک شده بود و خداوند فرشته‌ای را مأمور او ساخته بود تا هر روز به اندازه‌ی قامت یک انسان او را به داخل زمین فرو ببرد. یونس (علیه السلام) در شکم نهنگ مشغول تسبیح خداوند و طلب استغفار بود که قارون صدای او را شنید و به فرشته‌ای که مأمور او بود، گفت: «به من مهلت بده. من صدای سخن آدمی را می‌شنوم!» خداوند به آن فرشته وحی کرد

که «به وی مهلت ده!» پس فرشته این امکان را برایش فراهم کرد. قارون به یونس (علیه السلام) گفت: «تو کیستی؟» گفت: «من آن گناهکار و خطاکار، یونس (علیه السلام) فرزند متی هستم». قارون پرسید: «موسی بن عمران (علیه السلام) که برای رضای خدا به شدت خشمگین می شد، کارش به کجا رسید؟» [یونس (علیه السلام)] گفت: «در زمان های بسیار دور درگذشت». قارون گفت: «هارون بن عمران (علیه السلام)، آن مرد بسیار مهربان و بخشنده نسبت به مردمش، چه بر سر او آمد؟» گفت: «درگذشت». گفت: «کلثم، دختر عمران که نامزد من بود، چه شد؟» گفت: «در زمان های بسیار دور [همه مردند و] از خاندان عمران، هیچ کس باقی نمانده است». قارون گفت: «دریغ و افسوس بر آل عمران!» سپس قارون از مجالی که خدا به او داده بود، تشکر کرد. پس خداوند به آن فرشته دستور داد که شکنجه و عذاب را در دنیا از او بردارد و تا ابتدای قیامت، عذاب از او برداشته شد. زمانی که یونس (علیه السلام) این موضوع را دید، در آن تاریکی ها فریاد برآورد که هیچ معبودی جز تو نیست. تو پیراسته و منزّه هستی، و من از زمره ی ستمکاران بوده ام. (انبیاء/ ۸۷)

خداوند دعای او را مستجاب کرد و به نهنگ فرمان داد تا او را از دهانش بیرون افکند. پس نهنگ یونس (علیه السلام) را درحالی که پوست و گوشت نداشت در کنار ساحل دریا از دهان بیرون افکند. پس خداوند، درختی از کدو. (صافات/ ۱۴۶) را در کنار او رویاند تا بر سرش سایه بیندازد و از اشعه ی خورشید به دور باشد. بعد خداوند به آن درخت فرمان داد تا از یونس (علیه السلام)، فاصله بگیرد. آفتاب بر او تابید و یونس (علیه السلام) شروع به بی تابی کرد. خداوند به او وحی کرد: «تو که طاقت دمی دردکشیدن را نداری، چگونه به جان صد هزار نفر یا حتی بیشتر، رحم نکردی؟» یونس (علیه السلام) گفت: «خدا یا! از درگاه تو طلب بخشش می کنم!» خداوند بدن یونس (علیه السلام) را به او بازگرداند و او نزد قوم خود رفت و آنان به او ایمان آوردند. آیه ی *فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ أَمَنَتْ فَتَنْفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ* عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ به این موضوع اشاره دارد.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۵۵۰/ بحار الأنوار ج ۱۴، ص ۳۸۰

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٩٩﴾

اگر پروردگارت اراده می‌کرد، هر آن‌که در زمین است بی‌گمان ایمان می‌آورد، (پیامبرم) آیا تو مردم را وامی‌داری تا ایمان آورند؟!

ایمان و کفر حال قلبی مؤمن و کافر است. تنها سود و زیانش به مؤمن یا کافر می‌رسد. بر دامن کبریایی حضرت حق از کفر و باور گردی نمی‌نشیند. این جمله را من باب مقدمه عرض کردیم تا بیان داریم که اراده‌ی خداوند در هستی همان است که رخ داده است. ذهنمان را باید تغییر دهیم. این آیات به این معنا نیست که خداوند جدای از هستی است، گاه اراده می‌کند عده‌ای ایمان می‌آورند، و گاه اراده‌اش بر کفر عده‌ای تعلق می‌گیرد؛ خیر چنین نیست. باورهای متکلمان‌ه‌ی این چنینی با توحید قرآنی در تضاد آشکار است. هستی چنین است که انسان به ظاهر در ایمان و کفر آزاد است. در عین حال که مؤمن و کافر منقاد تکوینی حضرت حقند. بنابراین اراده‌ی خداوند در هستی چنین شده است که اکثر مردمان ایمان نیاورند، نه این‌که اراده کرده است تا ایمان نیاورند، بلکه آن‌چه رخ داده است اراده‌ی اوست. اراده‌ای غیر از اراده‌ی او در هستی وجود ندارد. هر چند انسان ناآگاه گمان کرد در کفر و ستم مختار و آزاد است. آزاد است اما در عالم خیال خود، نه در حقیقت. مطلب ثقیلی است، چه بسا عبارات تا حدی متعارض بنماید، اما در عین حال که دیرپاب است، نایاب نیست. تنها نیاز به تأمل و غور در آیات دارد.

أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ: سپس خداوند به پیامبرش می‌فرماید: آیا تو می‌توانی مردم را مجبور کنی تا ایمان آورند؟! پاسخ روشن است. این عبارت با توضیحاتی که عرض شد دو سطح دارد. اول این‌که مردم آزادند، با اصرار و اجبار باورمند نمی‌شوند. همان طور که در طول تاریخ نشدند. دوم این‌که همه منقاد اویند، واداشتن و نداشتن تو پیامبرم تأثیری در حقیقت ندارد. در سطحی دیگر این جمله مرهم و شفقتی بر وجود مهربان و سرشار از رحمت پیامبر است. هم کلامی است معرفتی، و هم آرام‌بخش.

اگر مطالب فوق که بالاجمال بیان شد خوب درک شود، سرّ کریمه‌ی ۲۵۶ سوره‌ی بقره که محلّ بحث و مناقشه‌ی بسیاری است روشن خواهد شد: لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

آری موضوع جبر و اختیار قرآنی، با آنچه در اذهان عموم مردم است، و متأثر از بحث‌های کلامی است، تفاوت ماهوی دارد. این بحث در اثنای آیات گذشته مطرح شد، و به اقتضاء در آیات دیگر نیز به فضل خداوند بحث خواهد شد.

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسُ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٠٠﴾

هیچ کس را ایمان آوردن شاید مگر به اذن خداوند، و (خداوند) ناپاکی را بر کسانی که نمی‌اندیشند می‌نهد.

رَجْسٌ

قال الخليل « ۵۲/۶ »: « كل شيء يستقذر فهو رجس كالخنزير، و قد رجس الرجل رجاسة من القذر، و إنه لرجس مرجوس. و الرجس في القرآن العذاب كالرجز، و كل قذر رجس. و رجس الشيطان وسوسته و همزه ».

قال ابن فارس « ۴/ ۴۹۰ »: « أصل يدل على اختلاط. و من الباب الرجس: القذر، لأنه لَطُخٌ و خَلَطٌ ».

راغب: الرَّجْسُ: الشيء القذر، يقال: رجل رجس و رجال أَرْجَاسٌ. قال تعالى: رَجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ « المائدة: ۹۰ ».

و الرَّجْسُ يكون على أربعة أوجه: إما من حيث الطبع، و إما من جهة العقل، و إما من جهة الشرع، و إما من كل ذلك، كالميتة فإن الميتة تعاف طبعاً و عقلاً و شرعاً.

و الرَّجْسُ من جهة الشرع: الخمر و الميسر، و قيل إن ذلك رجس من جهة العقل، و على ذلك نبه بقوله تعالى: وَ إِنَّمَهُمَا أَكْبَرُ مِنَ نَفْعِهِمَا « البقرة: ۲۱۹ » لأن كل ما يوفي إثمه على نفعه فالعقل يقتضي تجنبه، و جعل الكافرين رجساً من حيث إن الشرك

بالعقل أقبح الأشياء، قال تعالى: **وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ «التوبة: ١٢٥»**. و قوله تعالى: **وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ «يونس: ١٠٠»**

این کریمه ذیل معنای **وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَن فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً** در آیهی قبل است. ترجمه‌ی ما **كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ** چنین است: هیچ کس ایمان نمی‌آورد مگر با اذن خدا. اما معنای فقره مطابق آنچه در آیهی قبل بیان شد چنین است: هر که ایمان می‌آورد با اذن و اراده‌ی اوست. خداوند اذن خاص به کسی نمی‌دهد تا شایستگی ایمان پیدا کند، و به دیگری اجازه‌ی ایمان را ندهد! این باور مستلزم اشکالاتی در باور توحیدی قرآنی است. اذن خداوند ربوبیت او برای انسان‌ها است. انسان‌ها را با طبیعتشان، و آموزه‌هایی که از طریق پیامبران و انسان‌های الهی می‌فرستد، راهبری می‌کند. اگر انسان این معارف و دریافت‌ها را جدی انگاشت باور پیدا می‌کند و مؤمن می‌شود، و اگر غیر خدا را در خیال خود برگزید کافر می‌شود.

يَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ: رجس همان‌طور که در لغت آمد ناپاکی و پلیدی است. راغب شرح مبسوطی در معنای رجس دارد که خواندنی است. باز باید توجه کنیم: کسانی که نمی‌اندیشند خود را ناپاک و آلوده قرار می‌دهند؛ نه این‌که خداوند پلیدی را برای آن‌ها می‌خواهد. ادامه‌ی فقره‌ی قبل است، و اگر در عبارات گذشته دقت شود، مطلب فهمیده خواهد شد. کسی که در زندگی باری به هر جهت است، در طول عمر تفکر نمی‌کند، ناگزیر به سمت بدی‌ها میل خواهد کرد. چرا که وقتی افسار وجود انسان در ید عقل نبود، در اختیار خشم، شهوت، و زیاده‌خواهی است. روشن است سرانجام چنین انسانی چگونه است. آیه‌ی ۱۲۵ سوره‌ی انعام در دریافت مطلب فوق بسیار راهگشاست:

فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يَرِدْ أَنْ يَضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ. سینه‌اش تنگ و سخت می‌شود، طوری که گویی می‌خواهد جان بدهد!

الرَّضَا (عليه السلام) - عَنْ أَبِي الصَّلْتِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ سَأَلَ الْمَأْمُونُ يَوْمًا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرُّضَا (عليه السلام) فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) مَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَقَالَ الرَّضَا (عليه السلام) أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَيْسَ ذَلِكَ عَلَى سَبِيلِ تَحْرِيمِ الْإِيمَانِ عَلَيْهَا وَ لَكِنْ عَلَى مَعْنَى أَنَّهَا مَا كَانَتْ لِتُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ إِذْنُهُ أَمْرُهُ لَهَا بِالْإِيمَانِ مَا كَانَتْ مُكَلَّفَةً مُتَعَبِّدَةً وَ إِجَاؤُهُ إِيَّاهَا إِلَى الْإِيمَانِ عِنْدَ زَوَالِ التَّكْلِيفِ وَ التَّعَبُّدِ عَنْهَا فَقَالَ الْمَأْمُونُ فَرَجَتْ عَنِّي يَا أَبَا الْحَسَنِ فَرَجَ اللَّهُ عَنْكَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۵۷۴ / بحار الأنوار، ج ۵، ص ۴۹

ابا صلت عبد السلام بن صالح هروی گفته است: روزی مأمون به امام رضا (عليه السلام) عرض کرد: «ای پسر رسول خدا (صلى الله عليه و آله) معنای آیه: **وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ** چیست؟» امام (عليه السلام) فرمود: «این آیه به معنای این نیست که کسی از ایمان آوردن محروم می شود. بلکه به این معناست که کسی بدون اذن خدا نمی تواند ایمان بیاورد؛ و اذن خدا عبارتست از فرمان او به ایمان آوردن آن شخص. و [با این حال آن شخص] مکلف و مجبور به ایمان نیست. اجبار به ایمان آوردن فقط هنگام زوال تکلیف و عبادت اوست (یعنی پس از مرگ)». در اینجا مأمون گفت: «ای ابا الحسن (عليه السلام) اندوه مرا از میان بردی خداوند اندوه تو را از میان بردارد».

قُلْ أَنْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠١﴾

(پیامبرم به ایشان) بگو: بنگرید که در آسمان‌ها و زمین چیست، آیات و اندرزها برای مردمانی که باور ندارند سودی ندارد.

خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید که به مردم چنین بگوید: در آسمان‌ها و زمین تفکر کنید. دعوتی است به سیر در آفاق، و عبور نکردن ساده از عجائب و شگفتی‌های هستی. مراد از انظُرُوا، نظر کردن ساده نیست. نگریستن همراه با اندیشه و تعمق است. مراد تدبّر است.

مَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ: دعوت الهی همواره در قرآن جریان دارد، اما آنان که نمی‌خواهند باور کنند، هیچ بهره‌ای از نشانه‌ها و اندرزها نمی‌برند. آیات در هستی فراوان است، اما برای کوردلان گویا هیچ اسباب تنبّهی نیست. آن‌که نمی‌خواهد باور یابد، همه‌ی آیات را هم که ببیند، در حالش هیچ اثری ندارد. تعصّب راه یافتن حقیقت را بر انسان می‌بندد. به زعم حقیر بهترین معادل برای قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ متعصّبان است. کسانی که در مسیر فکری و زندگی خویش کوچک‌ترین احتمال خطا و نقص نمی‌دهند. آزاداندیشی و گشادگی وصفی است که انسان باید خود را به آن آراسته نماید.

فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَاَنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ﴿١٠٢﴾

آیا روزگار کسانی را که پیش از آن‌ها بودند و رفته‌اند انتظار می‌برند؟! (پیامبرم به اینان) بگو: منتظر باشید، من نیز با شما از منتظرانم.

به جهت فاء در ابتدای کریمه، این آیه نتیجه‌ی کریمه‌ی ۱۰۱ است که فرمود: مَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ. منکران انتظار چه چیز را می‌کشند؟ آیا منتظرند آنچه بر اقوام گذشته آمد برای آن‌ها هم رخ دهد؟! اقوام گذشته همان‌طور که در آیات بارها بیان شده است با عذاب الهی مواجه شدند. خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید: قُلْ فَاَنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ. منتظر بمانید، من نیز در کنار شما منتظر خواهم ماند. این تعبیر یک بار دیگر در آیه‌ی ۲۰ همین سوره آمد: وَ يَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ. عرض کردیم که به زعم حقیر این فراز با شرح اکثر مفسرین متفاوت است. به توضیحی که ذیل آیه‌ی ۲۰ بیان شد مراجعه بفرمایید.

ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾

سرانجام پیامبرانمان و مؤمنان را می‌رهانیم، این چنین حقی بر ماست که مؤمنان را نجات دهیم.

در این بین پیامبران و مؤمنان نجات یافته هستند. این سنت قطعی الهی است. ما همواره مؤمنان را نجات می‌دهیم. مراد از نجات تنها نجات از عذاب نیست. چرا که بسیاری از اقوام عذاب نشدند؛ بنابراین مراد از نجات اعم از رهایی از عذاب است. مراد نجات از غرقاب دنیا است. نجات از خودپرستی، حرص، و آز است. آن‌که به خدا باور داشت، و راه حقیقت را طی کرد، سرانجامش نجات و سلام است: كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ. بشارتی روح افزا برای باورمندان است.

در سوره‌ی انعام آیات ۱۲۶ و ۱۲۷ آمد: وَ هَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ، لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

نجات مؤمن از آثار ابتلائاتی است که در دنیا با آن مواجه می‌شود. گرفتاری برای همه‌ی انسان‌ها در طول حیات هست، مؤمن و کافر تفاوتی در این امر ندارد. مصائب آثاری دارد: اضطراب، ناآرامی، استیصال، ناامیدی و ... مؤمن گرفتار این آثار نمی‌شود. گرفتار مصائب بی‌تردید می‌شود، اما آثارش در جان او باقی نمی‌ماند. آرامش در زندگی همان نجات و رهایی است که خداوند بر عهده گرفته است.

آیات ۱۰۴ تا انتهای سوره:

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَقَّأَكُمْ وَأَمَرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٤﴾

(پیامبرم به ایشان) بگو: ای مردم، اگر در آئین من تردید دارید، بدانید من کسانی را که غیر از خدا می پرستید، هرگز نمی پرستم؛ بلکه خدایی را می پرستم که جان شما را می ستاند؛ و فرمان یافته ام که از مؤمنان باشم.

الدِّينُ:

ابن فارس بقوله «٣١٩/٢»: «دين: أصل واحد إليه يرجع فروعه كلها. وهو جنس من الإنقياد والذل. فالدين الطاعة يقال دان له يدين ديناً، إذا أصحب و انقاد و أطاع، و قوم دين، أي مطيعون منقادون. و المدينة: كأنها مفعلة، سميت بذلك لأنها تقام فيها طاعة ذوي الأمر. فأما قوله جل ثناؤه: ما كان ليأخذ أخاه في دين المللك، فيقال: في طاعته، و يقال: في حكمه. و منه: مالك يوم الدين، أي يوم الحكم، و قال قوم: الحساب و الجزاء. و من هذا الباب الدين، يقال: داينت فلاناً إذا عاملته ديناً، إما أخذاً و إما إعطاءً».

وَقِيَّ

الواقفي: الذي بلغ التمام. يقال: درهمٌ وافٍ و كيلٌ وافٍ، و أُوْفِيْتُ الكيلَ و الوزنَ. قال تعالى: وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ «الإسراء: ٣٥». و قوله: وَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَقِيَّ «النجم: ٣٧» فَتَوَفَّيْتُهُ أَنَّهُ بَذَلَ الْمَجْهُودَ فِي جَمِيعِ مَا طَوَّلَبَ بِهِ. و تَوَفِّيَةُ الشَّيْءِ: بَذَلُهُ وَافِياً، وَ اسْتِيفَاؤُهُ: تَنَاوُلُهُ وَافِياً. قال تعالى: وَ وَفَّيْتُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ «آل عمران: ٢٥». و قد عبّر عن الموت و النوم بالتوفي، قال تعالى: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا «الزمر: ٤٢» وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَقَّأُكُمْ بِاللَّيْلِ «الأنعام: ٦٠» قُلْ يَتَوَقَّأُكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ «السجدة: ١١» اللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَقَّأُكُمْ «النحل: ٧٠» الَّذِينَ تَتَوَقَّأُهُمُ الْمَلَائِكَةُ «النحل: ٢٨» تَوَفَّيْتُهُ رُسُلَنَا «الأنعام: ٦١» أَوْ تَتَوَفَّيْنَكَ «يونس: ٤٦» وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ «آل عمران: ١٩٣» وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ «الأعراف: ١٢٦» تَوَفَّنِي مُسْلِماً «يوسف: ١٠١» يَا عِيسَى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ «آل عمران: ٥٥» و قد قيل تَوَفَّى رفعةً و اختصاصاً لا تَوَفَّى موتاً. قال ابن عباس: تَوَفَّى مَوْتاً، لَأَنَّهُ أَمَاتَهُ ثُمَّ أَحْيَاهُ. (مفردات راغب)

دین واژه‌ای است که حاق آن **انقیاد** است. ابن فارس در مقایس به نیکویی به اصل واژه اشاره کرده است. معانی دیگر همه ذیل انقیاد قابل جمعند. اصطلاح دین به معنای برنامه‌ای مدون است که موجب خشیت و انقیاد در برابر حقیقت و واقعیت می‌شود. تعبیر آئین، روش و مانند آن به قسمت ابتدای تعریف اشاره دارد، باید دانست که اصل معنا انقیاد و خضوع است. در آیه خداوند به پیامبر می‌فرماید تا به مردم چنین گوید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينٍ: اگر در روش و آئین معرفتی و عبادی من تردید دارید؛ فَلَا أُعْبِدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ: من هرگز معبودانی که غیر از خداوند برای خودتان اختیار کرده‌اید را نمی‌پرستم. اگر شما چنین می‌پندارید که من روش زندگی مشرکانه‌ی شما را در پیش گیرم، هرگز چنین نخواهم کرد. وَلَكِنْ أُعْبِدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَقَّأَكُم: من تنها خدایی را می‌پرستم که شما را می‌میراند. اشاره‌ی به توفی در میان اوصاف بسیار خداوند، حاوی نکته‌ی دقیقی است. اندازی است بر مرگ، این که هرچه کنید سرانجام رفتن است، و خداوند است که جان شما را به تمامی خواهد گرفت. توفی اخذ کامل است. به مرگ می‌اندیشید؟! به این که روزی در این دنیایی که برای خود ساخته‌اید نخواهید بود! وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ: معنای تحت‌اللفظی در ترجمه آمد: فرمان یافته‌ام که از مؤمنان باشم. مراد این است که در جانم مشتاق ایمانم؛ می‌خواهم مسیر ایمان را در دنیا طی کنم. مراد از أُمِرْتُ فرمان و دستوریافتن بر ایمان نیست.

بخشی از این کریمه معادل آیه‌ی ۴۱ همین سوره است: وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ. و کامل‌ترین بیان در این باب، سوره‌ی کافرون است.

وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٥﴾

و هم چنین حق گرایانه و خالص به این آئین روی آر، و از مشرکان مباحث.

الحَنَفُ: هو ميلٌ عن الضَّلَالِ إلى الإستقامة. و **الجَنَفُ:** ميلٌ عن الإستقامة إلى الضَّلَالِ. و الحَنِيفُ هو المائل إلى ذلك، قال عزوجل: **قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا** «النحل: ١٢٠» و قال: **حَنِيفًا مُسْلِمًا** «آل عمران: ٦٧» و جمعه **حُنَفَاء**، قال عزوجل: **وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ حُنَفَاءَ لِلَّهِ** «الحج: ٣٠».

و **تَحَنَّفَ** فلان، أي تحرى طريق الإستقامة، وسمت العرب كل من حج أو اختتن **حَنِيفًا**، تنبيهاً [على] أنه على دين إبراهيم عليه السلام. (مفردات راغب)

آیه عطف بر امرتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ است. یعنی همان طور که یافته ام مؤمن باشم، یافته ام که أَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا.

کلیدواژه ای این آیه حنیف است، لغتی پرتکرار در قرآن کریم، برای نزدیک تر شدن به معنای واژه چند آیه را نقل کنیم:

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (آل عمران ٦٧)

وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا (نساء ١٢٥)

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (انعام ٧٩)

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (نحل ١٢٠)

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (روم ٣٠)

با توجه به معنای واژه و دیگر آیات قرآن، حنیف به معنای پیراسته، خالص، در پی حق و واقع بودن است. توصیه ای به

پیامبر، سفارش به همه ی انسان هاست. می فرماید همه ی وجودت را مقابل تنها واقعیت هستی، با آئین و روش او، پیراسته

و خالص کن. تعبیر بلندی است که حقا قابل ترجمه کردن نیست. به چند نکته در أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا اشاره کنیم:

اول: نفرمود وجهت را قرار بده، بلکه فرمود **أَقِمْ وَجْهَكَ**؛ چه بسا به این جهت باشد که همه‌ی وجودت را حنیف قرار بده، و دائماً وجه را حنیف قرار ده.

دوم: فرمود وجه، مراد حقیقت انسان است. یعنی بازیگری نکن، حقاً رو سوی او کن.

سوم: نفرمود رو سوی خدا کن، بلکه فرمود: **لِلدِّينِ**؛ با معارف و آئینی که خود خدا به واسطه‌ی پیامبرش به انسان رسانید. چهارم: آمدن واژه‌ی حنیف است. تعابیر متعددی می‌توانست به جای حنیف آید، اما آمدن این واژه بار معنایی متفاوتی دارد. عرض شد که این واژه در بردارنده‌ی مفاهیم متعددی است.

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ: شرح دو فراز است: اول **أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ**، و دوم **أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً**. شرک بدترین ظلم و معصیتی است که انسان می‌تواند به خویش کند. همان‌طور که در سوره‌ی لقمان آیه‌ی ۱۳ آمد: **وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ** و در سوره‌ی نساء آیه‌ی ۱۱۶ آمد: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً بَعِيداً**.

الصَّادِق (عليه السلام) - جَابِرٌ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَا مِنْ عَبْدٍ يَقُومُ إِلَى الصَّلَاةِ فَيُقْبِلُ بِوَجْهِهِ إِلَى اللَّهِ إِلَّا أَقْبَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ بِوَجْهِهِ فَإِنْ انْتَفَتَ صَرَفَ اللَّهُ وَجْهَهُ عَنْهُ وَلَا يُحْسَبُ مِنْ صَلَاتِهِ إِلَّا مَا أَقْبَلَ بِقَلْبِهِ إِلَى اللَّهِ وَلَقَدْ صَلَّى أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) ذَاتَ يَوْمٍ فَوَقَعَ عَلَى رَأْسِهِ شَيْءٌ فَلَمْ يَنْزِعْهُ مِنْ رَأْسِهِ حَتَّى قَامَ إِلَيْهِ جَعْفَرٌ فَنَزَعَهُ مِنْ رَأْسِهِ تَعْظِيماً لِلَّهِ وَاقْبَالاً عَلَى صَلَاتِهِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ **أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً وَهِيَ أَيْضاً فِي الْوَلَايَةِ**.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۵۸۰ / بحار الأنوار ج ۸۱، ص ۲۵۲

امام صادق (عليه السلام) - جابر گوید: شنیدم که ایشان می‌فرمود: «هیچ بنده‌ای نیست که به نماز بایستد، و رو به سوی خدا کند، مگر این که خداوند نیز به او رو نماید. و اگر بنده از خدا رو برگرداند، او هم از وی رو برمی‌گرداند، و از نماز

انسان غیر از آن مقداری که با قلبش به خدا توجّه می‌کند مقبول نمی‌گردد». روزی امام باقر (علیه السلام) مشغول نمازخواندن بود که چیزی بر روی سرش افتاد، ولی حضرت آن را به خاطر تعظیم الهی و توجّهی که به نماز خود داشت برنداشت. تا این‌که امام صادق (علیه السلام) آمد و آن چیز را از سر پدر برگرفت؛ این است معنای آیه: **أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً** همچنین «حنیف» اشاره به ولایت دارد (مراد، معنای بطنی این کلمه است).

وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠٦﴾

و جز خدا آن چه تو را سود و زیان نرساند مخوان، اگر چنین کنی بی‌تردید از ستمکاران خواهی بود.

این کریمه شرح فراز لا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ در آیهی ۱۰۴ است. معبودانی که غیر از خدا، یا در کنار خدا می‌پرستید، مالک کوچک‌ترین نفع رساندن، و دفع ضرری از شما نیستند. استدلالی است روشن، آن که به عنوان معبود اختیار کرده‌اید، می‌تواند سودی به شما رساند؟ می‌تواند زبانی را از شما رفع کند؟ اگر چنین نیست چه طور چنین معبودانی اختیار کرده‌اید؟!

دَقَّتْ بیشتر در آیه مطلبی عمیق‌تر را روشن می‌نماید. سخن در آیه تنها از معبودان دروغین نیست. بلکه گفته شد: ما لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ؛ ما اشاره به هر کسی دارد. چه بسیار موجوداتی که انسان در طول زندگی به آن‌ها دل می‌بندد، نفع را از آنان، و دفع زیان را از ایشان می‌داند. با این دَقَّتْ، کریمه ذیلِ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً نیز هست. بنابراین لا تَدْعُ نخواندن با لسان نیست. بلکه نخواندن حقیقی و باطنی است. یعنی انسان موحد غیری در هستی نمی‌بیند که بخواهد به او نفعی رساند، یا ضرری از او دفع نماید. شرح در آیهی بعدی خواهد آمد.

فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنْ الظَّالِمِينَ: اگر چنین کردید، بی تردید از ستمکاران به خویش خواهید بود. چرا که بهره‌ای از حقیقت نخواهید داشت، و عمر را که باید با خدای واقعی سپری می‌کردید، با معبودان خیالی گذرانید. ظلمی بیش از این انسان می‌تواند به خود کند؟! انسان نمی‌تواند به خداوند ستم کند. بر دامن کبریا بی او هیچ گردی از کفر و شرک انسان نمی‌نشیند. تنها بر خود ظلم می‌کند. چرا که اگر نفع و ضرر را از خدا ندانست، سراسر زندگی گرفتار این و آن است. ره که به حقیقت نبرد، اضطراب و ملال را نیز به خویش ارزانی داشت!

وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بَضُرًّا فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١٠٧﴾

اگر خدا به تو گرفتاری رساند، جز او هیچ کس آن را برطرف نخواهد کرد؛ و اگر خیری برای تو بخواهد، فضل او را بازدارنده‌ای نیست، به هر کدام از بندگان که اراده کند می‌رساند؛ آری اوست آمرزگار بسیار مهربان.

(مفردات راغب)

المَسُّ: كَالْمَسِّ، لكن اللمس قد يقال لطلب الشيء وإن لم يوجد كما قال الشاعر: و ألمسه فلا أجده.

ملاحظات:

المعنى المشهور للمس: **مس الجن** للإنسان، يقال: فيه مسٌّ و هو ممسوس، و يستعمل صفة مدح أيضاً، قال النبي صلى الله عليه و آله: لا تسبوا علياً فإنه ممسوس في ذات الله «الطبراني الأوسط: ١٤٢/٩». و هو تعبیر مبتکر للنبي صلى الله عليه و آله معناه أن إيمانه بلغ حداً كأن الله تعالى لمسه فهو يستحضره و لا يعصيه. و مثله: صبرتم في ذات الله، الوارد في زيارة أئمة البقيع: «الكافي: ٥٥٩/٤».

الضَّرُّ: سوء الحال، إما في نفسه لقلة العلم و الفضل و العفة، و إما في بدنه لعدم جارحة و نقص، و إما في حالة ظاهرة، من قلة مال و جاه. و قوله: **فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ** «الأنبياء: ٨٤» فهو محتمل لثلاثتها. و قوله: **وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ** «يونس: ١٢» و قوله: **فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ** «يونس: ١٢».

كَشَفْتُ الثوب عن الوجه و غيره، و يقال: **كَشَفَ غَمَّهُ**، قال تعالى: **وَ إِنْ يَسْأَلُكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ** «الأنعام: ١٧».

الرَّدُّ: صرف الشيء بذاته، أو بحالة من أحواله، يقال: **رَدَدْتُهُ فَارْتَدَّ**، قال تعالى: **وَ لَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْفُؤَمِ الْمَجْرِمِينَ** «الأنعام: ١٤٧».

این کریمه از غرر آیات قرآن کریم است. به نوعی این سه آیه جمع بندی سوره ی یونس است. دو آیه ی دیگر با این مضمون در قرآن کریم آمده است، که هر دو از نفیس ترین آیات است:

وَ إِنْ يَسْأَلُكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنْ يَسْأَلُكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (انعام ١٧ و ١٨)

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِيَ بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ (زمر ٣٨)

ابتدا مقدمه ای معروض داریم:

انسان در طول حیات بارها با اموری مواجه می شود که برایش خوشایند نیست. اموری مانند از دست دادن عزیزان، از دست دادن دارایی، بی آبرو شدن، اضطراب، افسردگی، و ... عموم انسان ها مدت ها بلکه همه ی عمر در حال پس از بحران می مانند. راهکارهای بسیاری امروز برای رهایی از بحران و گرفتاری ها عرضه و بیان شده است. راهکارهای دارویی، روحی، و ... انسان خدا باور نیز راهی دارد. راهی که در این آیات بیان شد. روشن است که برخی از

راهکارها در دنیای امروز بی‌اثر نیستند، برخی فاقد مطلق اثر، و برخی صرفاً تسکین موقتند. راهی که خداوند به انسان تعلیم می‌دهد اولاً دائمی است، و ثانیاً ریشه‌ی موضوع را می‌خشکاند. البته این راه تنها برای انسان مؤمن واقعی کاربرد دارد. اگر چنین نیست، باید مسیر حقیقت و ایمان را طی کند. چنین نسخه‌هایی تنها در قالب درک هستی‌شناسی کلی قرآن کاربرد دارد. اگر هستی‌شناسی توحیدی مطابق قرآن نبود، این آیات به تنهایی هیچ فایده‌ای ندارد.

حقیر به جهت این‌که مدتی در مراقبه‌های شرقی مطالعه داشتم، باورم چنین است که مراقبه به معنای حقیقی می‌تواند راهگشا باشد، اما مگر در اوج نمی‌تواند ریشه‌ی موضوع را از میان ببرد، و معمولاً دائمی هم نیست. چرا که تا انسان مشغول مراقبه است، گویا از حالات منفی رها می‌شود، اما وقتی دست از مراقبه کشید، ناگزیر به همان حالات و احوال پرت می‌شود. مگر انسان‌های اندکی که سالیانی مدید، و به طور دائم در حال مراقبه هستند، و به درجات عالی آن می‌رسند. روشن است که این روش تا رسیدن به روشنایی (روشن‌ضمیری به بیان خودشان) برای عموم مردم کارایی ندارد. بنابراین تنها روش قطعی و در عین حال عمومی را همین توصیه‌ی نفیس قرآنی می‌دانم. غیر از مراقبه به معنای حقیقی، دیگر طرق موقت، و بعضاً مطلقاً بی‌فایده است. پس از ذکر این مقدمه که بسیار مختصر بیان گردید، به آیه پردازیم.

مسّ ضرّ یعنی گرفتاری به جان رسد. گفته نشد آن‌گاه که ضرری به شما رسد، بلکه مسّ آمد. جهت این است که گرفتاری‌هایی در زندگی هست که با همه‌ی وجود حسّ می‌شود. مشکلات بسیار است، اما آن‌ها که انسان را درمی‌نوردند اندک است؛ و البته نسبت به تاب‌آوری افراد نیز گوناگون است. گاه رنجی ساده انسانی را از پا درمی‌آورد، و گاه مصیبتی عمیق دیگری را دچار بحران نمی‌کند. اقتضای زندگی در عالم دنیا، وجود گرفتاری و بحران است، نمی‌توان از آن گریخت. هر اندازه هم که تاب‌آوری و تحمل انسان زیاد باشد، مصائبی هست که انسان را دچار فروپاشی کند. خداوند می‌فرماید: اول این گرفتاری‌ها را از من بدان؛ از طبیعت، بدعهدی روزگار، نامردمی، و ... بدان. چرایی رسیدن مشکلات در این آیه بیان نمی‌شود، چرا که این کریمه در پی بیان راه رهایی و زندگی آرام است. در آیات ۱۵۵ تا ۱۵۷

سوره‌ی بقره چرایی بیان شد: وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ، أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.

پس از این که منشاء را من خدا دانستی، بدان که هیچ کس در هستی نمی‌تواند گرفتاری را از تو رفع کند. تنها من هستم که می‌توانم تو را از دل بحران به سلامت برون آورم. چرا که خود بودم که تو را در آن قرار دادم. پس به انواع روش‌ها متوسّل شو. به رمز و راز عبور از بحران! انواع داروها! و ... عرض شد که این راهکار برای مؤمن است، در پی انکار طرق دیگر نیستیم، گرچه شخصاً همان‌طور که عرض شد غیر از مراقبه آن هم با وصفی که گذشت، هیچ فایده‌ی قابل توجّهی برای راههای دیگر قائل نیستیم. آری: فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ.

و همین‌طور در طول زندگی خیرهای بسیاری به انسان می‌رسد، بیان را گرد گرفتاری‌ها چرخانیدیم، چرا که انسان وقتی دچار رنج و غم می‌شود، آسیب بسیار می‌بیند. اما سوی دیگر خیرهاست. باز بدان هر خوبی که در طول زندگی به تو رسد، از فضل خداست؛ نه از محبّت دیگران است، نه از زحمات خودت. درک این موضوع نیاز به ایمان موحّدانه دارد. در محلّ خود بحث کرده‌ایم، و اکنون از آن عبور می‌کنیم. وقتی از فضل خدا دانستی، بدان که هیچ کس نمی‌تواند خوبی‌ها را از تو بگیرد. روشن است که این معنا با باور اکثر انسان‌ها در تعارض است. شغلی که انسان دارد، در پندار انسان چنین است که مدیرش هر زمان اراده کند، می‌تواند از او سلب کند؛ و مانند آن. اما خداوند می‌فرماید هیچ کس نمی‌تواند: فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ اینجاست که باور باید مبتنی بر توحید باشد. يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِّنْ عِبَادِهِ جهت تأکید است. تأکید بر بُرْدِكَ بِخَيْرٍ. تنها اوست که به هر بنده‌ای که اراده کند از گنج بی‌پایان فضلش می‌بخشد.

حال به آن‌چه در ابتدا بیان شد بازگردیم، اگر انسان چنین باور داشته باشد، و این باور در جانش بنشیند، در اوج بحران، و سرمستی از خوبی‌ها، متوجّه خداست. بنابراین وقتی در گرفتاری غرق است، دست‌وپا نمی‌زند، به هر چیز و کسی متوسّل نمی‌شود، می‌داند که از خداست و با شکیبایی قطعاً برطرف خواهد شد، و جز خدا نمی‌تواند رفعش کند. در خوبی‌ها می‌داند که هیچ کس توان گرفتن خیر را از او ندارد. پس تا هست خوش است، و وقتی نبود دنبال مقصّر نمی‌گردد. چنین باوری اگر به جان بنشیند انسان را از تنهایی در هستی نجات می‌دهد، از مواجهه‌ی تنها با مصائب او را

می‌رهاند. از تکیه بر دیگران و باورهای موهوم رها می‌شود. تکیه‌گاهی دارد بی‌انتها و لایزال. و هم‌چنین از درگیر شدن با خود و دیگران رها می‌شود. این درگیری از بزرگ‌ترین آفات زندگی است. انسان دائماً در حال نزاع با خود و دیگران است. آرام می‌شود، می‌نشیند، و در خیرات و مصائب خدا را می‌یابد. این راهکاری ارزشمند است، نفیس چون درّ نایاب. البته برای کسی که باور موحدانه‌ی واقعی دارد.

در پایان کریمه آمد: **هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ**؛ در گذشته عرض شد که اوصاف پایانی آیات را باید در ادامه‌ی آیه معنا کرد. غفور در لغت به معنای پوشاندن است. به همین جهت آمده است: **بمعنى السّتر وأصل الغفر التّغطية**. و در معنای مغفر آمده: **وقاية للرأس**. در ادبیات دینی با توجه به معنای واژه، به معنای پوشانیدن ناپاکی‌ها و معصیت نیز آمده است. چنان می‌پوشاند که آثارش نیز از میان می‌رود: **غفران الذنب بمعنى ستره و محو آثاره**. پایان‌بندی کریمه نکته‌ی دقیقی دارد. خداوند پوشاننده و بسیار مهربان است. چه چیز را می‌پوشاند آن هم با مهربانی؟

اثرات گرفتاری‌ها و مصائب در جان انسان می‌نشیند. اثراتی که امروزه همه‌ی انسان‌ها با آن درگیرند. اضطراب، یأس، ملال، و افسردگی. انسان خدا‌باور نیز گرفتار می‌شود، خاصیت دنیا همین است. اما او با خدایی بسیار مهربان انس دارد. خدایی که اثرات ابتلائات را از جان او می‌زداید. چنان می‌پوشاند که هیچ اثری از آن در جان مؤمن باقی نمی‌ماند. در نتیجه مؤمن واقعی، غم و ملال ماندگار ندارد. در آیات ۶۲ و ۶۳ همین سوره خواندیم: **أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ، الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ**.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ﴿١٠٨﴾

(پیامبرم به ایشان) بگو: ای مردم، حق از پروردگارتان برای شما آمد، هر که راه یابد، تنها برای خویش راه یافته است؛ و هر که گمگشت، به زیان خویش گمراه شد؛ و من وکیل شما نیستم.

آیه‌ی جامعی است حاوی مهم‌ترین مباحثی که در این سوره بیان شد. خداوند به پیامبرش می‌فرماید تا به مردم چنین گوید:

قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ: مراد از حق که از سوی خداوند برای مردمان آمد، معارف حقّه است. قرآن از مصادیق حقّ است. وجود مبارک پیامبر اکرم نیز حقّ است. اشاره‌ی روشنی به آیات ابتدایی سوره است: الرِّبُّكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۱) أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ (۲). حقّ آمد با الف و لام عهد، تا معلوم دارد که حقیقت معهودی سوی شما آمد. عرض کرده‌ایم وجود مبارک پیامبر و قرآن عدل هم هستند، یکی هستند. بنابراین حقّ را قرآن بنامیم یا محمد هیچ تفاوتی ندارد.

فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا: هر که حق را جدی انگاشت و خود را بدان سپرد، راه یافت. آن که راه می‌یابد، خود بهره می‌برد. و هر که حقیقت را جدی نگرفت، و دل به اعتبار سپرد، گمگشت. آن که گمگشت نیز تنها به زیان خود عمل کرد. از ایمان و کفر انسان هیچ گردی بر دامن کبریایی حضرت حقّ نمی‌نشیند.

وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ: مراد از وکیل نبودن پیامبر، این است که قرار نیست پیامبر شما را به اجبار راه ببرد، و از گمراهی نجات دهد. بلکه پیامبر تنها دعوت کننده است. منادی حقّ است. این که تبعیت کنید یا مخالفت، بر عهده‌ی خودتان است. سود و زیانش نیز به خودتان می‌رسد. در آیاتی از قرآن کریم بدین مطلب اشاره رفت، مانند:

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ (بقره ۱۱۹)
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (سبا ۲۸)
قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيفٍ (انعام ۱۰۴)

انسان عادت دارد مسئولیت خود را بر دوش دیگران بگذارد. در امور مادی باشد یا معنوی. نمی‌خواهد مسئولیت باور و رفتار خود را بپذیرد. این فراز نشان می‌دهد که مردم می‌خواهند بار ایمان نیاوردن خود را بر دوش پیامبر گذارند. انسان مؤمن خود را در محضر خداوند مسئول می‌داند. و هر آنچه می‌کند را می‌پذیرد. این شرط و گام ابتدایی ایمان است. آیه ۷ سوره‌ی اسراء به وضوح بر این مطلب اشاره دارد: **إِنْ أَحْسَنْتُمْ أُحْسِنْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَاءْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا.**

الباقر (علیه السلام): وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ أَيْ لَسْتُ بِوَكِيلٍ عَلَيْكُمْ أَحْفَظُ أَعْمَالَكُمْ إِنَّمَا عَلَيَّ أَنْ أَدْعُوَكُمْ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۵۸۰ / بحار الأنوار ج ۹، ص ۲۱۳

امام باقر (علیه السلام): وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ یعنی من (پیامبر (صلی الله علیه و آله)) وکیل شما نیستم که اعمال شما را حفظ کنم. [بلکه] بر من لازم است که فقط شما را دعوت نمایم.

وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿١٠٩﴾

آنچه را به تو وحی می‌شود پیروی کن، و شکیبایی کن تا خدای حکم کند، که او بهترین داوران است.

آیه‌ی پایانی سوره‌ی یونس سفارشی مهمّ به پیامبر و همهی مخاطبان قرآن است. اول این‌که از وحی و الهامات الهی تبعیت کنیم. مراد از تبعیت این است که تنها شنونده نباشیم؛ بلکه پس از شنیدن، بیندیشیم؛ اما اندیشه نیز به تنهایی فایده ندارد. پس از تفکر، معارف را جدی بگیریم، آن‌ها را در زندگی پیاده کنیم، زندگی را مطابق معارف قرآنی قرار دهیم. دوم این‌که ظهور اثرات جدی انگاشتن معارف در زندگی، زمان‌مند است؛ نیازمند استقامت، مداومت، و شکیبایی است. باید صبور بود تا تغییرات زندگی خود را نشان دهد.

سوم این‌که در امورات جاری زندگی، من جمله اموری که مربوط به دیگران است، و به ما ارتباطی ندارد، شکیبایی کنیم. کار خدا را به خدا واگذاریم، و به امور مربوط به خودمان برسیم. او خود بهترین حاکم و داور است. دائم سرک کشیدن در کار دیگران، قضاوت آنان، توصیه و سفارش به مردم، انسان را از امر خویش باز می‌دارد. این سفارش‌ها برای پیامبر جنبه‌ی تسکین و شفقت دارد. چرا که وجود مبارک او نگران منکران بود. مانند این آیه در قرآن کریم فراوان است، تا مهری بر قلب مبارک محمد باشد.

تمام شد بفضلہ و منہ در تاریخ ۱۹ مرداد ماه سال ۱۴۰۵ شمسی، ۲۶ صفر ۱۴۴۸ قمری